



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب نهم



فهرست مطالب

شبهه ۱: چرا اخلاق در قرآن متکی به ترس از جهنم است. یعنی اخلاق ارزشمند انسانی که هر انسان نه بخاطر ترس و نه بخاطر منفعت بلکه بخاطر انسان بودن خودش و هموعانش انجام می‌دهد را از بین برده است. بعد از ترس، چرا اخلاق قرآن متکی بر طمع بهشت و شراب و حوری است. مسلمان کار اخلاقی را بخاطر ارزشمند بودن و انسانی بودن آن انجام نمی‌دهد بلکه انجام می‌دهد تا به جهنم نرود. ۴.....

شبهه ۲: علت این که باید در پایان قرائت قرآن، صدق الله العلی العظیم بگوییم چیست؟ ۶.....

شبهه ۳: پیامبر (ص) که قرآن را نوشته‌اند، فقط به ایشان وحی شده است. چرا خدا کتاب را نوشته شده نفرستاده است؟ الان داعش هم قرآن دستش می‌گیرد ...؟! ۸.....

شبهه ۴: فردی که دکترای فلسفه دارد، معتقد است که آیه‌های عذابی که در قرآن آمده و نوع عذاب و همه‌ی این‌ها واقعی نیستند و تمثیل هستند. زیرا خدا خودش گفته که ما مثال‌هایی می‌زنیم برای فهم مردم. و برای همین است که انتهای اکثر آیات گفته شده لعلکم تفکرون، تعقلون و ... آیا دلیل قانع کننده و پاسخ منطقی برای این شبهه وجود دارد؟ ۱۰.....

شبهه ۵: با توجه به آیه ۱۴۵ سوره البقره، لطفا اصل داستان تغییر قبله و علت آن را بفرمایید و اینکه آیا یهود و مسیحیان نیز نماز می‌خوانند که نیاز به قبله و اختلاف بر سر آن داشته باشند؟ ۱۳.....

شبهه ۶: از طرفی در احادیث به راضی بودن به رزق کم از خدا توصیه شده و از طرفی در احادیث آمده تولید را بالا ببرید. این دو رویکرد را چطور می‌شود در وجود یک فرد داشت؟ ۱۵.....

شبهه ۷: در آیه ۱۶۲ سوره بقره خداوند اشاره به عدم بخشش و تخفیف در عذاب فرموده است. سؤال پیش می‌آید که آیا این امر مغایرت با رحمن و رحیم بودن خداوند ندارد و ما انسان‌ها نیز وقتی کسی اظهار ندامت می‌کند نباید گذشت داشته و به او فرصتی بدهیم؟ ۱۶.....

شبهه ۸: با توجه به آیات جهادی (مثل توبه - ۳۹) شما چطور می‌گین اسلام دین رحمتی در صورتی که این آیه انسان‌ها رو به شورش و نزاع و ستیزه در همه دوران‌ها دعوت می‌کنه؟؟ ۱۸.....

شبهه ۹: در سوره مؤمنون آمده است که صحابه پیامبر همگی اهل بهشت هستند، پس تکلیف کسانی همچون ابوبکر و عمر و ... چیست؟ لطفا بیشتر توسط آیات قرآن به این شبهه جواب داده شود. ۲۰.....

شبهه ۱۰: در قرآن کریم آمده است که خداوند، ابلیس را پس از آن همه عبادت، فقط به خاطر امتناع از یک سجده، معذب کرد. چرا از او نگذشت؟ او که ارحم الراحمین است. ۲۲.....

شبهه ۱۱: آیا شیعیان از قرآن کریم دورند؟ اگر نیستند، پس چرا آقای قرائتی در مورد مهجور بودن قرآن سخن می‌گوید؟ ۲۴.....

شبهه ۱۲: از کدام آیات قرآن مشخص می‌شود که عذاب‌ها و لذات عالم آخرت جنبه جسمانی هم دارد؟ با کدام آیات قرآن می‌توان این مطلب را که عذاب‌های یاد شده در قرآن، عذاب و لذت برای روح است که قرآن برای تقریب ذهن به صورت عذاب و لذت‌های جسمانی بیان نموده؟ ۲۶.....

شبهه ۱۳: چرا در قرآن کریم شدت عذاب بسیار بالا و پر تکرار است ولی در مورد بهشت تنها به "تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ" کفایت شده، اما از انواع و اقسام عذاب‌های جهنمی یاد شده است؟ ۲۸.....

شبهه ۱۴: آیا امیرالمؤمنین با بیان «وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ...» به عثمان، ابوبکر و عمر را عمل کننده به سنت و به حق می‌داند؟ ۳۰

شبهه ۱۵: در قرآن کریم به صراحت آمده که چرا بتان را شفیع قرار می‌دهید؟ تصریح نموده که «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»، و فرموده خدا به شفیع نیاز ندارد و ... - این آیات فکر را در خصوص شفاعت طلبی از ائمه علیهم السلام مشغول کرده است. ۳۲

سوال ۱۶: حدیثی در مورد ازدواج از نهج الفصاحه نقل می‌کنند مبنی بر این که «برای نطفه‌های خود جای مناسبی انتخاب کنید و از سیاهان بپرهیزید [چرا] که سیاهی رنگ زشتی است.» و می‌گویند: نژاد پرستانه است. ۳۴

سوال ۱۷: خداوند متعال در چندین جای قرآن تاکید نموده و "بالوالدین احسانا" (به پدر و مادر خود احسان کنید) لطفاً بطور واضح بفرمایید منظور از نیکی و احسان چیست؟ ۳۶

سوال ۱۸: اگر عالمی به نام برزخ وجود داشت و انسان‌ها در آن دارای حیات بودند، در نتیجه می‌بایست پیامبری همانند حضرت عیسی (ع) پس از مرگش از اوضاع واحوال مردم آگاه باشد و حال آن که خدای سبحان در آیه ۱۱۷ مایده این مساله را نفی می‌کند. ۳۸

سوال ۱۹: چرا در قرآن کریم کلمه "سمیع" جلوتر از "بصیر" آمده است مانند: وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؟ در صورتی که ما ۸۰ درصد اطلاعات محیطی را از طریق بینایی به دست می‌آوریم. چه حکمتی در این آیه نهفته است؟ ۴۰

سوال ۲۰: یک استادی از ما خواست روی این مسئله‌ی علمی کار کنیم و آن این است که به نظر شما اگر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در این عصر به رسالت مبعوث می‌شدند، آیا قرآن نازل شده از جانب خداوند متعال، باز دوباره متنش همین متن بود. (مثل سوره تبت و فیل و آیات یسئلونک و...) و یا متن، توانایی تغییر داشت در حالی که همه‌ی ویژگی‌های قرآن کنونی و اعجازاتی که برایش قائلیم محفوظ باقی بماند؟ ۴۲

سوال ۲۱: در دو آیه کلمات «لاتائبسوا» و «لاتتقنطوا»، هر دو به معنی ناامید نشدن آمده است. می‌خواستم بدانم از لحاظ محتوایی بین دو کلمه مذکور چه تفاوتی است؟ ۴۵

سوال ۲۲: مگر چنین نیست که خداوند متعال بیش از طاقت تکلیف نمی‌کند، (لَا يَكْفِيُ اللَّهُ تَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)؛ پس «وَلَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا - بار تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش منه» در همان آیه، چگونه تعریف می‌شود؟ ممنون می‌شوم توضیح دهید. ۴۷

سوال ۲۳: برخی واقعیت‌های علمی امروز در قرآن کشف می‌شود و ما وقتی به آنها اشاره می‌کنیم، به ما می‌گویند: اگر در قرآن این مسائل و نظریات علمی بوده است، پس چرا صبر کردید علم آن را کشف کند و شما بنام خود بزنید؟ مگر در قرآن شما نبوده، پس چرا زودتر نگفتید؟ ۴۹

سوال ۲۴: چه کسی گفته که «غدیرخم» عید است؟ ۵۱

سوال ۲۵: در سوره مبارکه فصلت بعد از توضیح خلق کوه‌ها در روی زمین و آماده شدن زاد و برگ در آن؛ در آغاز آیه بعد (۱۱) می‌فرماید (ثم ستوى الى السماوى دخان). از آنجا که زمین باید از اجرام آسمانی بوجود آمده باشد، آسمان باید پیش از زمین از حالت دود خارج شده و در حال تکامل می‌بوده نه پس از تکامل و چین خوردن زمین، آیا این آیه نشان دهنده جدیدتر بودن آسمان نسبت به زمین نمی‌باشد؟ ۵۲

سوال ۲۶: چرا خداوند متعال با اینکه علم دارد اکثر مردم از راه عبودیت خداوند روی گردان می‌شوند می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». ۵۳

سوال ۲۷: از طرفی در آیه ۱۴ سوره حجرات فرمود ایمان به قلب شما وارد نشده، پس بگوئید اسلام آوردیم و از طرفی در بسیاری از آیات دارد که "یا ایها الذین امنوا" این کار و اون کار را بکنید؛ پس اگر ما انجام ندهیم در

مقابل حضرت حق حجت داریم که اون دستورات مال مومنین بوده و خودت گفتی ایمان به قلب شما وارد نشده، پس ما معذوریم. در ضمن اگر دستورات برای همه است، چرا نفرمود یا ایها الذین اسلموا ...؟ ۵۵

سوال ۲۸: در مورد آیه سوم سوره مبارکه زمر، آیا ما شیعیان طبق این آیه مشرک حساب نمی شویم. بنده تفسیر این آیه را در کتاب المیزان خوانده و خوب متوجه نشده ام. لطفا توضیحات قانع کننده و آسان تری ارائه بدهید. ۵۸

سوال ۲۹: طبق آیه های قرآن کریم، رحمت خدا بی انتهاست؛ پس طبق این آیات خداوند هر کسی را که توبه کند می بخشد؛ پس لابد اگر ابن ملجم هم توبه کند بخشیده می شود. آیا این تفکر در جامعه پیش نمی آید که بریم گناه کنیم و توبه می کنیم که رحمت خدا بی انتهاست؟ ۶۰

سوال ۳۰: آیا بخاری از محدثین موثق اهل تسنن است؟ آیا شمس الدین ذهبی گفته است که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری، لین الحدیث است؟ ۶۲

www.x-shobhe.com

شبهه ۱: چرا اخلاق در قرآن متکی به ترس از جهنم است. یعنی اخلاق ارزشمند انسانی که هر انسان نه بخاطر ترس و نه بخاطر منفعت بلکه بخاطر انسان بودن خودش و هموعانش انجام می‌دهد را از بین برده است. بعد از ترس، چرا اخلاق قرآن متکی بر طمع بهشت و شراب و حوری است. مسلمان کار اخلاقی را بخاطر ارزشمند بودن و انسانی بودن آن انجام نمی‌دهد بلکه انجام می‌دهد تا به جهنم نرود.

(لیسانس عمران/مشهد) (۲۰ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اول باید اثبات کنیم که اخلاق در اسلام و قرآن مبتنی بر بهشت و جهنم است، و بعد سؤال یا اعتراض کنیم که چرا؟ این صحیح نیست که ابتدا مفروضات خود را یقینی بدانیم و بر اساس آن قضاوت و حکم کنیم و سپس مبتنی بر آن قضاوت طرح سؤال نماییم!

۱- باید تعریف شود که اساساً انسان بودن و اخلاق انسانی یعنی چه؟ امروزه تمامی جنایات هولناک و جنگ‌ها و ترورها و تحریم‌ها، تحت لوای همین ارزش‌های انسانی، مثل: دموکراسی، حقوق بشر، لیبرالیسم، صلح جهانی، امنیت، منافع خود و هموعان و ...، به وقوع می‌پیوندد، هیچ کدام نیز توسط انسان‌های اولیه به دیگران تحمیل نمی‌شود. پس نمی‌شود به "الفاظ" آن هم در غالب احساسی یا شعارهای ژورنالیستی، بسنده نمود.

۲- در هنگام نفی دین، می‌گویند: "ارزش‌های ارزشمند اخلاقی انسان!؛ اما پای منافع که وسط می‌آید، می‌گویند: "چیزی به عنوان ارزش وجود ندارد؛ همه نسبی و اعتباری هستند؛ ارزش در قدرت و لذت است و... تا آن جنایات توجیه فلسفی پیدا کنند.

۳- در عین حال توجه شود که "انسان" تحت عنوان "ارزش‌های اخلاقی یا انسانی"، چه می‌کند که "حیوان" نمی‌کند؟! سرش به کار خودش است؟ در تأمین معاش می‌کوشد؟ جفت می‌یابد؟ تولید مثل می‌کند؟ از بچه‌های خود حفاظت می‌کند؟ برای آنان حتی با قرار دادن خود در مهلکه‌ها غذا می‌آورد؟ محدوده‌ی جغرافیایی تعیین می‌کند و از آن تا پای جان دفاع می‌کند؟ زندگی اجتماعی و مقررات دارد؟ راست می‌گوید؟ ظلم نمی‌کند؟ یا حتی کسب و کشف علم می‌کند و ...؟، خب کدام یک از این حالات و رفتارها را حیوانات ندارند؟! و چه بسا بیشتر و دقیقتر و جدیتر دارند. پس چه فرقی بین انسان و حیوان باقی می‌ماند و ارزش‌های اخلاقی یا انسانی یعنی چه؟

الف - مکرر توضیح داده شد که "اخلاق" یعنی موضع‌گیری در مقابل هر چیزی یا هر موضوعی ([لینک](#))؛ و موضع‌گیری نیز به تناسب شناخت و اهداف اتخاذ می‌گردد. پس اخلاق در اسلام و قرآن، پیش و بیش از آن که مبتنی بر بهشت و جهنم باشد، مبتنی بر "جهان‌بینی" و شناخت و باور حقایق غیب و شهود در عالم هستی می‌باشد.

برای موضع‌گیری صحیح و احسن، لازم و ضروری است که انسان بداند کیست؟ از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ [لذا قضاوت زودهنگام برای از بین بردن ارزش انسانی به خاطر شناساندن جایگاه‌های اخروی، درست نیست].

بهشت و جهنم، قبل و پیش از آن که "نعمت یا عذاب" باشند، یک جایگاه هستند. یعنی برای انسان تعریف شده که از چه راهی بروی، به کجا می‌رسی. حال آنجا چگونه است و در آن چه خبر است، موضوع دیگری است.

ب - هدف‌گیری و تمامی حرکات حیوان، مبتنی بر غریزه، در قالب "شهوت و غضب" می‌باشد؛ هدف‌گیری و بالبتع مواضع انسان نیز [اگر مانند حیوانات تابع غریزه حیوانی نباشد] مبتنی بر عشق به کمال، در قالب "حبّ و بغض" می‌باشد. پس چیزهایی را دوست دارد و از چیزهایی (هر چه او را از محبوبش دور کند) بدش می‌آید.

حال اگر زندگی پس از مرگ تعریف نشود و معلوم نگردد که جایگاه حیات ابدی کجاست و در آنجا چه خبر است؟ چگونه انسان از یک جایگاه خوشش بیاید و آن را هدف بگیرد و از دیگری بدش بیاید و سعی کند از آن دور شود. [لذا قضاوت زود هنگام برای از بین بردن ارزش انسانی به خاطر شناساندن جایگاه های اخروی، درست نیست].

مثال: گفته می شود: شما مختاری و می توانی تحصیل کنی یا نکنی؟ حال اگر جایگاه علم و جهل معلوم نگردد و عواقب و شرایط زیست در عالم علم یا عالم جهل تعریف نشود، چگونه انسان به یکی حبّ و به دیگری بغض داشته باشد؟ فقط از روی غریزه حیوانی؟ اینجا گفته نمی شود: چرا اینها را می گویند تا انسان برای رسیدن به محبوبش "رشد، کمال و فلاح" تحصیل کند، یا از ترس عواقب نکبت بار جهل، از آن گریزان گردد؟

بهشت و نعمت هایش، جهنم و نعمت هایش نیز همین گونه است. دو تعریف و تشریح از دو جایگاه است، که یکی منطبق با میل انسان به رشد، کمال، سعادت، رفاه، فلاح و رستگاری است و دیگری نفرت انسان از سقوط، تاریکی، درد، رنج و عذاب است.

نکته:

یک موقع سؤال می شود که علت معرفت بخشی نسبت به حیات اخروی، معرفی دو جایگاه بهشت و جهنم و چگونگی آنها چیست؟ خب این یک سؤال است که می تواند مورد بررسی، تحقیق و پاسخ قرار گیرد. اما یک موقع وسط سؤال قضاوت می شود و حکم قطعی داده می شود (یا به قولی وسط دعوا نرخ تعیین می شود) که بیان بهشت و جهنم، سبب از بین رفتن ارزش های اخلاقی و انسانی می گردد؟! این دیگر سؤال نیست، بلکه نوعی پیش داوری مبتنی بر بغض است (البته منظور، شخص محترم نگارنده ی سؤال نیست، بلکه نوع اندیشه است).

آیا نه تنها بی انصافی بلکه ظالمانه نیست که انسان محقق، اخلاق در اسلام را که کاملترین دین اخلاقی است، به بهانه ی شرح جایگاه اخروی، بگوید: عامل از بین رفتن اخلاق انسانی می شود، آن هم در مقابل تمامی مکاتبی که اساساً موضوعی به نام اخلاق را انتزاعی، اعتباری، نسبی و ... می دانند و به ارزش یا ضدارزشی قایل نیستند و ملاکشان همان "قدرت و لذت" است؟

اگر به کسی بگویند: چنانچه شما پروتئین و ویتامین بخورید، سالم و سلامت رشد می کنید و چنانچه زهر یا اسید بخورید، خواهید سوخت؛ به او می گویند: این اخبار تو سبب شده تا انسان به خاطر رشد یا نسوختن، خوراک و نوشیدنی سالم و مفید بخورد؟ این چگونه قضاوتی است در مورد هدایت بشر است؟!

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، ۳۵)

ترجمه: بگو: "آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟" بگو: "خداست که به سوی حق رهبری می کند؛ پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه هدایت شود (خودش نیز محتاج هدایت دیگری است)؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟"

شبهه ۲: علت این که باید در پایان قرائت قرآن، صدق الله العظیم بگویم چیست؟

(مکانیک/تهران) (۲۸ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چگونگی بهره‌مندی از هر نعمتی، کاملاً به چگونگی نگاه و مواجهه‌ی با آن بستگی دارد؛ و یا به تعبیر دیگر، چگونگی و میزان بهره‌مندی از هر فضایی، به چگونگی ورود و توقف و خروج از آن بستگی دارد. به عنوان مثال: علم، یک نعمت بزرگ الهی است. مدارس، دانشگاه‌ها، حوزه‌ها، مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی و ...، برای کسب همین فیض درست شده‌اند، اما دلیل نمی‌شود که هر کس وارد مدرسه یا دانشگاه یا حوزه شد، برایش مفید باشد.

یا مثلاً ازدواج، یک نعمت است. اما برای برخی مبدل به یک نعمت بزرگ می‌شود. چرا که چگونگی ورود و خروج به مراحل متفاوت آن را نمی‌دانند، نگاهشان درست نیست، عملکردشان صحیح نیست، ورودشان به هر مرحله [همسرپایی، خواستگاری، عقد و ازدواج، همسررداری و ...]، آن گونه که باید باشد نیست و با حقایق و واقعیت‌ها "صدق" نمی‌کند؛ لذا این نعمت بزرگ، برای آنها مبدل به یک نعمت و عذاب می‌شود.

الف - قرآن کریم نیز همین طور است. کتاب رحمت است، کتاب هدایت است، کتاب تمیز فرق بین حق و باطل است - کتاب شناخت است - کتاب تربیت فردی و اجتماعی است - کتاب تعریف انسان و برقراری قسط بین تمامی سطوح، استعدادها و قوای فرد و جامعه است و ...، اما دلیل نمی‌شود که هر کس چند صفحه کاغذ به عنوان "کتاب قرآن" را در دست گرفت و سطوری از آن را خواند، حتماً هدایت شود.

ب - پس ورود به عرصه‌ی تلاوت وحی «قرآن کریم» نیز آداب و اصولی دارد و خروج از این عرصه (پایان قرائت و تلاوت) نیز آدابی دارد که اگر رعایت نشود، میزان و چگونگی بهره‌مندی از آن را تا حد منفی کاهش می‌دهد. آیتش برای عده‌ای (مؤمنین) شفا و رحمت می‌شود و برای عده‌ای (ظالمین)، موجب خسران بیشتر می‌گردد.

ج - اما مهم این است که بدانیم اصول و آداب ورود به عرصه‌ی قرائت یا تلاوت قرآن را چه کسی باید تبیین، وضع و ابلاغ نماید؟ پس، وقتی خالق عالم هستی و تمامی مخلوقات و از جمله انسان، خداست، وقتی هدایت تکوینی و تشریحی خلق با خداست، وقتی او ویژگی‌ها و نیازهای انسان و خیر و شر او را می‌داند و این خداست که قرآن کریم را نازل می‌نماید، هم او باید چگونگی روش ورود و خروج به عرصه‌ی قرائت و تلاوت قرآن کریم را بفرماید و تعلیم دهد.

آداب ورود به عرصه تلاوت قرآن کریم:

۱- در آداب قرائت و تلاوت قرآن کریم، فرمود هر گاه می‌خواهید قرآن بخوانید، از شر شیطان به خدا پناه ببرید.

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» (التَّحْل، ۹۸)

ترجمه: پس هنگامی که قرآن می‌خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه بر.

بدیهی است که شیطان دشمن آشکار انسان است و دوست ندارد که او کلام حق را شنیده و اطاعت کند و بالتبع رشد نموده و به فلاح رسد. لذا به محض این که فرد به سراغ کلام وحی و قرآن کریم می‌رود، شیطان به تکاپو می‌افتد تا با انواع وسوسه‌ها، او را از بهره‌ی قرآن کریم دور کند. به یکی می‌گوید: این کلام خداست، پس تو نمی‌فهمی - به یکی می‌گوید: ظاهر همین کتاب بس است - به دیگری می‌گوید: مبهم است - به دیگری می‌گوید: اساطیرالاولین است - به دیگری می‌گوید: اصلاً وحی نیست - به آن یکی می‌گوید: بر قرآن خواندت مغرور شو و تکبر کن ... و به ذهن عده‌ای نیز انواع شبهات را القا می‌کند.

۲- ادب دیگر به هنگام خواندن و شنیدن قرآن کریم است، چه انسان خود بخواند و صدای قلبی یا صوتی خود را بشنود و چه دیگران بخوانند.

«وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (الأعراف، ۲۰۴)

ترجمه: و چون قرآن خوانده شود بدان گوش فرا دهید و خاموش باشید، باشد که مشمول رحمت شوید.

می‌فرماید: این کتاب، کلام‌الله مجید است - کتاب وحی است - کتابی است که برای هدایت و رشد تو و نجاتت از مُهلکات آمده است، به تو دانش، بینش و بصیرت می‌دهد، راه را از چاه برایت روشن می‌کند، راه "رشد" را از راه "غی = گمراهی" آشکار می‌سازد (آیه‌الکرسی) - به تو علم می‌آموزد و تعریف خودت و چه باید کردها و نکردهایت در آن است و ... پس هنگامی که قرآن تلاوت می‌شود، ساکت باش و با دقت گوش کن که بتوانی بیاموزی و در آن تأمل و تدبر نمایی و مشمول رحمت الهی گردی.

آداب خروج از فضای قرائت قرآن کریم:

پایان قرائت کلام خدا نیز آدابی دارد. هر کسی می‌تواند به نوعی این قرآن را بخواند و به خوانندش خاتمه دهد. بالاخره کتابی است که در اختیار همگان است، مؤمن و کافر و مکذب و منافق و اهل کتاب و ... می‌توانند تمام با آیاتی از آن را قرائت نمایند. اما در انتهای کار، نتیجه و مواضع متفاوت است.

می‌فرماید: عده‌ای آیات را می‌شنوند، اما گویی نمی‌شنوند، شما از آنها نباشید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (الأنفال، ۲۱)

ترجمه: و مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم و حال آنکه نمی‌شنوند.

همچنین می‌فرماید: گروهی قرآن را پشت سر خود می‌اندازند - گروه دیگری از روی نفاق، به جای انطباق متشابهات به محکومات، همان‌ها را ملاک قرار داده و تبعیت می‌کنند تا مردم را گمراه کنند - گروه دیگری اصلاً به آن توجه ندارند - یک گروه که مسلمان نیز هستند، قرآن را مهجور می‌کنند و ... بالاخره اهل قرآن، در مقابل کسانی قرار دارند که قرآن کریم را تکذیب می‌کنند؛ حقیقت قرآن را، حقانیت وحی و وحیانیت قرآن را، امر و نهی قرآن را و ... همه را تکذیب می‌کنند. یا می‌گویند اصلاً خدایی وجود ندارد که وحی بفرستد، یا می‌گویند: وجود دارد، اما قرآن کریم وحی و کلام خدا نمی‌باشد و ...؛ لذا می‌فرماید: نقطه‌ی مقابل این است که وقتی کلام وحی را خواندید، نه تنها آن را تکذیب ننمایید، بلکه تصدیق نمایید. یعنی به صدق، درست و راست بودن آن گواهی دهید - به این که تصدیق حقایق عالم هستی است و عالم آن را تصدیق می‌کند، گواهی دهید - به این که خلاف و اعوجاجی در آن نیست و از هر حیث صدق محض است گواهی دهید. و البته این گواهی ابتدا با عقل، قلب و عمل است که در بیان و زبان نیز جاری می‌شود، چنانچه آیات الهی با زبان تلاوت می‌شود، اما باید به آنها ایمان آورد و عمل نمود. پس این تصدیق عقلی و قلبی خود را به زبان بیاورید و بگویید: صدق الله العلی العظیم، یا صدق الله العظیم.

«قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (العمران، ۹۵)

ترجمه: بگو: خداوند راست گفت. پس از آیین ابراهیم پیروی کنید. که حق گرا بود و از مشرکان نبود.

آیین ابراهیم (علیه‌السلام)، آیین حق‌پرستی و حق شنوی و حق‌گرایی است. او توحید، معاد و وحی را تصدیق کرد. کلام وحی، تصدیق باورهایش بود، باورهایش تصدیق حقایق عالم هستی و حق و کلام حق بود، گفته‌ها و عملکردهایش، با وحی صادق داشت ...، او "صادق" بود، شما هم باید صادق باشید و وقتی کلام وحی را می‌شنوید، اذعان کنید که کلام خدا، وعده و وعید خدا، باید و نباید خدا و آنچه در قرآن کریم آمده است، همه حق است، راست است، درست است، شما نیز فهمیده‌اید، تسلیم شده‌اید و باور کرده‌اید و تصدیق می‌کنید.

شبهه ۲: پیامبر (ص) که قرآن را ننوخته‌اند، فقط به ایشان وحی شده است. چرا خدا کتاب را نوشته شده نفرستاده است؟ الان داعش هم قرآن دستش می‌گیرد ...؟! (مکانیک) (۳۱ شهریور ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حالا اگر شخصاً می‌نوشتند و یا نوشته شده نازل می‌شد، چه چیزی فرق می‌کرد؟ باز هم در دست مردم همین قرآنی بود که اکنون نیز هست و هیچ اختلافی هم در ظاهر آن نیست. خود می‌فرماید: اگر نوشته شده هم می‌فرستادم، باز هم کفار قبول نمی‌کردند.

خداوند متعال می‌خواهد بدانیم که "هدایت مستلزم و مرهون اطاعت از ولایت است و نه قرائت کتاب" اما، حکمت‌های بسیاری در همین معناست که ذیلاً فقط به چند نکته اشاره می‌شود:

الف - مخاطب وحی (کلام الله)، قلب مبارک پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) می‌باشد و نه دستان ایشان، که مثلاً کتابی از بالا انداخته شود و ایشان بگیرند. بلکه باید با تمام وجود آن را اخذ و درک کنند که جای آن قلب است. همگان دست دارند، فرض کنید برای هر کسی یک قرآن نیز از آسمان فرود می‌آید، چنانچه در خانه‌ی هر مسلمانی، دست کم یک جلد قرآن وجود دارد. اما همگان قلب ندارند، فهم ندارند، حاکم بر قوای نفسانی خود نیستند.

ب - پس، مخاطبین پیامبران و از جمله پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) نیز دستان و چشمان بدنی مردم نیست که کتابی بدهد و آنها بگیرند و روی آیاتش نگاه کنند؛ بلکه عقل، قلب، فطرت، فهم، شعور و در یک کلام "جان" انسان است. پس در هدایت، از کتاب سوری کاری ساخته نیست. همه دست و پا و چشم و گوش و ماهیچه‌ای به نام قلب و توده‌ای به نام مغز دارند، اما همه از آن فایده‌ی انسانی نمی‌برند، درست مانند حیوانات. لذا فرمود:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَصْلًا أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: و حقا که ما بسیاری از جن و انس را (گویی) برای دوزخ آفریده‌ایم، زیرا که دل‌ها دارند ولی (حقایق را) بدان نمی‌فهمند، و چشم‌ها دارند ولی بدان (به عبرت) نمی‌نگرند و گوش‌ها دارند ولی بدان (معارف حقه را) نمی‌شنوند آنها مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌ترینند (زیرا با داشتن استعداد رشد و تکامل، به راه باطل می‌روند) و آنها همان غافلانند.

ج - همگان چشم و گوش و عقل و فهم داشته و دارند، اما همگان سواد نداشته و ندارند، نه فقط سواد روخوانی، بلکه سواد درک و فهم آیات الهی. لذا فرمود رسولان را جهت تعلیم کتاب فرستادم. کتاب بدون معلم علمی و عملی به درد نمی‌خورد. از این رو کتاب را به عقل و قلب معلم داد و از متعلمین خواست که با عقل و قلب و اراده و بصیرت، به او رجوع کنند و از او یاد بگیرند و در فهم و عمل به وحی، به او تاسی کنند. وقتی معلم کنار گذاشته شد، از صرف کتاب، داعش‌ها نیز پدید می‌آیند.

د - قرآن کریم (وحی و کتاب)، فرع بر رسول است، چرا که فرمود رسول را ارسال کردیم و به همراه او کتاب (وحی) و میزان (امام) فرستادیم. از این رو در مورد قرآن کریم، امر شده که تصدیق کنید و ایمان بیاورید، اما در ده‌ها آیه، صریحاً امر به اطاعت و تبعیت از رسول کرده است. کتاب، کلام، وحی، بیان، تذکر، انذار، بشارت، نصیحت، وعظ و ...، همه ابلاغ می‌شود، اما آن که باید اطاعت و تبعیت شود، رسول است.

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (التغابن، ۱۲)

ترجمه: و خدا را فرمان برید و پیامبر [او] را اطاعت نمایید، و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیام‌رسانی آشکار است.

و - هدف اصلی در هدایت انسان، فقط با اطاعت و تبعیت او از فرستاده و برگزیده‌ی خدای مٓان، که معلم و راهنماست، محقق می‌گردد، نه با خواندن کتاب.

با آن که وحی به قلب ایشان نازل شد و ایشان ابلاغ نمودند و چند نفری نیز آن را نوشتند، یک عده گفته و می‌گویند: "حسینا کتاب الله"، یعنی "کتاب خدا برای ما کافیست"، یعنی نیازی به رسول و امام نداریم، حال اگر فقط یک کتاب حاوی سطوری چند در الواح پوستی، چوبی، کاغذی یا ... نازل می‌شد، چه می‌کردند؟! قطعاً همین کاری که وهابی‌ها و داعشی‌های امروزی می‌کنند.

ز - پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، وحی را به مردم ابلاغ می‌کرد و آن را کاملاً تعلیم می‌نمود و از آنها می‌خواست که آیات را در سینه‌ها حفظ کنند، [چرا که قلب با زور قابل تصرف نیست. لا اکره ... یعنی همین]. در عین حال، به محض این که ایشان رحلت نمودند و کتاب نیز نوشته شده و به تأیید رسیده بود، در دوران خلیفه‌ی سوم دستور داده شد تا تمامی قرآن‌ها جمع‌آوری شده و سوزانده شود، به غیر از قرآن عثمان. [البته خیلی‌ها این کار را نکردند]، اما اگر وحی سینه به سینه منتقل نمی‌شد، از کتاب سوری چه باقی می‌ماند؟ به سرعت سوزانده می‌شد و می‌گفتند: دین تمام شد، چون کتابش سوزانده شد.

ه - علت پیدایش امثال وهابی‌ها، تکفیری‌ها، سلفی‌ها، داعشی‌ها و نیز سایر گروه‌هایی که از این پس زیاد به وجود خواهند آمد، نازل نشدن کتاب به صورت یک مجلد نیست، چرا که اکنون همگان چنین کتابی در دست دارند و همه معتقدند که عین وحی است. کسی معتقد به تحریف کلامی قرآن کریم نیست که بگویند: "چرا کتاب مسطور نازل نشد؟" به فرض اگر نازل می‌شد نیز یک کتاب بود و مابقی از روی آن نوشته و تکثیر می‌شد. مثل همین قرآن‌هایی که در اختیار همگان هست. بلکه علت اصلی این انحرافات و سوءاستفاده‌ها و جنایات، کنار گذاشتن معلم قرآن و راهنمای هدایت و اکتفا به ظاهر نوشتاری یک کتاب [به نام قرآن] است.

ی - البته لازم به ذکر است که این مدعیان، حتی به همان ظاهر کتاب نیز رجوعی ندارند، بلکه فقط آن را در دست می‌گیرند و اسمش را می‌آورند و بعد هر کاری خواستند بکنند، زیر لوای آن انجام می‌دهند.

مگر در ظاهر این کتاب آیه‌ای هست که دلالت کند: "همین کتاب کافیست؟" - مگر سرتاسر این کتاب "اطاعت و تبعیت" از رسول (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) را تأکید نمی‌کند؟ - کدام گرایش و عملکرد و جنایات آنان در گذشته و حال منطبق با کتاب است؟!

شبهه ۴: فردی که دکترای فلسفه دارد، معتقد است که آیه‌های عذابی که در قرآن آمده و نوع عذاب و همهی این‌ها واقعی نیستند و تمثیل هستند. زیرا خدا خودش گفته که ما مثال‌هایی می‌زنیم برای فهم مردم. و برای همین است که انتهای اکثر آیات گفته شده لعکم تفکرون، تعقلون و آیا دلیل قانع کننده و پاسخ منطقی برای این شبهه وجود دارد؟ (۲ مهر ۱۳۹۳)

ادامه‌ی سؤال: در واقع خداوند حسرتی که انسان از انجام ندادن کارهای خوب و انجام کارهای بد در آن دنیا در دلش بوجود می‌آید را به آتشی شعله ور تشبیه کرده و طبقات جهنم، میزان حسرت آدم‌هاست و خلاصه همهی این آیات عذاب و بهشت و جهنم و ... تشبیه و مثال هستند و واقعا وجود ندارند. آیا دلیل قانع کننده و پاسخ منطقی برای این شبهه وجود دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اوست که باید دلیل قانع کننده برای این ادعای خود بیاورد. دلیل نمی‌شود که چون دکترای فلسفه دارد، هر چه که او گفت حجت باشد و حتی وحی حجت نباشد و گفته‌ی او دلیل نخواهد، اما خلافتش، هر چند آیه‌ی قرآن باشد، دلیل و برهان نخواهد.

الف - دکترای فلسفه، دست کم باید این اصل را بداند که هر ابزار شناختی، محدوده‌ای دارد. چنانچه امور حسی با عقل و فلسفه به اثبات نمی‌رسند و امور عقلی نیز با حس به اثبات نمی‌رسند. با حس نمی‌شود اثبات کرد که دور و تسلسل باطل است و با عقل نمی‌شود اثبات کرد که رنگ برگ در بهار سبز و در پاییز زرد است.

ب - اگر صرف عقل و استدلال عقلی برای هر شناختی کفایت می‌نمود، خداوند متعال دیگر نبی و وحی نمی‌فرستاد، چون عقل را به همگان داده است. بله، ریشه و کلیات در توحید و نبوت، با عقل شناخته می‌شود، عناصر مادی و محسوس نیز با حس شناخته می‌شوند، اما عرصه یا عالمی که نه عقل به آن راه دارد و نه حس، را چگونه می‌توان شناخت؟ فقط با "نقل" و "وحی".

ج - از اخبار آخرت شروع می‌کنند و بعد به احکام دنیا نیز می‌رسند و می‌گویند همه مثال و تشبیه و کنایه و استعاره است. مثلاً نه عقل می‌فهمد و اثبات می‌کند که چرا باید نماز صبح را در زمان معینی و در دو رکعت و بدین شکل خواند و نه احساس چنین شناختی را حاصل می‌کند. بلکه فقط "وحی" یا همان "نقل" حجت است. اما بعدها می‌گویند: این هم مثل است، منظور این است که مثلاً روزی چند وقت با خدا حرف بزنید، حالا هر طور که خواستید این کار بکنید و استدلال دروغین می‌آورند که مگر نفرمود: افلا تعقلون؟ آیا عقل حکم می‌کند که صریح وحی را بگوییم "مَثَل" است؟!

د - بله، در قرآن کریم هم سخن از "مِثْل" و هم سخن از "مَثَل" وجود دارد، اما هر کدام تعریف و جایگاهی دارند و چنین نیست که هر کسی بتواند هر چه را دلش خواست، "مَثَل" تلقی کند. مَثَل، همان که در سؤال نیز بیان شد، برای فهم و درک بیشتر است، نه نفی واقعیت.

گاهی "مِثْل" به معنای شبیه و مانند است، چنانچه فرمود: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» - برای خدا مثل و مانندی وجود ندارد» و یا می‌فرماید: "اگر می‌توانید "مِثْل" این سوره را بیاورید و ...؛ یک جا برای انتقال مفهوم یک معنا، مثالی مادی می‌آورد، "مِثْل" این که می‌فرماید: "مَثَل" کسانی که کتاب الهی را در دست دارند و حمل می‌کنند، اما نه می‌فهمند و نه به آن باور و عمل دارند، مَثَل الاغی است که کتاب حمل می‌کند؛ و یا می‌فرماید: "مَثَل" کسانی که به غیر از او اولیایی می‌گزینند، "مَثَل" عنکبوت و خانه‌سازی‌اش است:

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنَ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (العنكبوت، ۴۱)

ترجمه: مثل کسانی که غیر از خدا (و در برابر او) برای خود سرپرست و یاور برگرفته‌اند (در سستی و بی‌نفعی آنچه بدان اعتماد کرده‌اند) مثل عنکبوت است که خانه‌ای بر خود بر گرفته، و بی‌شک سست‌ترین خانه‌ها خانه‌ی عنکبوت است، اگر می‌دانستند.

ه - بدیهی است که درک و تصور مفاهیم معنوی، برای انسان سخت و مشکل است، مگر آن که یک مثال مادی و قابل تصور و تجسم برایش آورده شود. [همین که می‌گوییم، مثل خودش یک نمونه است] مثل آن که کسی به شما بگوید: من نمی‌فهمم که یک سرمایه‌ی مادی یا معنوی چگونه به باد می‌رود؟ و شما گردی یا پودری کف دست بریزید و در آن فوت کنید و بگویید: "مثل این مثل" - خب معنایش این نیست که سرمایه‌ی مادی یا معنوی مثال و خیال است و به باد نمی‌رود، بلکه واقعیت دارد.

و - پس صرف این که خداوند علیم و حکیم در کلام وحی "مثل و مثل" آورد، معنایش این است که مفهوم به مثال تعین یابد و درک شود، نه این که هر حقیقت و یا واقعیتی، مثال و خیال و ضرب المثل قلمداد گردد.

*** -** بله، حسرت و پشیمانی خود عذابی است چون آتش سوزان و یکی از اسامی قیامت "یوم الحسرة" و دیگری "یوم التغابن" = روز پشیمانی می‌باشد، چنانچه نام‌های دیگرش "یوم القيامة" - "یوم الحساب" - "یوم الجزاء" - "یوم الجمع" - "یوم الفصل" و ... می‌باشد و شما می‌توانید برای هر کدام مثالی قابل تصور از نمودهای مادی در این عالم را نیز بیاورید، مثلاً بگویید: حج یا سعی بین صفا و مروه، مثالی از قیامت و محشر است؛ یا رفتن مردم به سوی نماز عید فطر مانند آمدن مردم به محشر است، اما معنایش این نیست که در آنجا قیام، حشر، حسرت، پشیمانی، حساب و کتاب، جزاء (پاداش یا مکافات)، جمع، فصل و ... واقعیت نداشته باشد، چون شما (در آیات یا احادیث) مثال آورده‌اید. یا اگر به صراحت فرمود: عذاب آتش، عذاب قل و زنجیر، عذاب آب سوزان، عذاب آتش و ... بگویند اینها همه مثال است. آن وقت لابد خواهند گفت مقامات معنوی و لذا مادی بهشت نیز مثال است و در نتیجه کل دین، دنیا و قیامت و حیات اخروی مثال است و واقعیت و حقیقتی ندارد... .

*** -** و این چنین تخیلات و تصورات غیرقابل اعتنا، جای دین، حقایق عالم هستی، واقعیت‌ها و حتی دستورات دینی را خواهد گرفت.

*** -** پس اعتقاد این آقای دکترای فلسفه، نه استدلال عقلی دارد، نه ریشه‌ی علمی دارد و نه مبتنی بر وحی است، و فقط غوطه‌ور شدن در عالم امثال و تصورات و تخیلات خویش است، که البته مطابق با هدف و میل خودش است، نه منطبق با حقایق و واقعیت‌ها و صراحت وحی.

*** -** همین برداشت و صغری و کبری و نتیجه گرفتن جناب دکترای فلسفه یا مانند او، از آیات قرآنی، خودش نوعی تمثیل است که به عنوان دلیل مطرح می‌کنند، و حق تعالی مکرر به تمثیل‌های خطای آنان اشاره نموده و فرموده است که ببینید چگونه مثال می‌آورند؟! و می‌افزاید: از این مثال‌ها برای خدا نیاورید، خدا علم دارد، نه شما.

﴿انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا﴾ (الإسراء، ٤٨)

ترجمه: ببین چگونه برای تو مثل‌ها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نتوانند برد. [هر گونه تمثیل و مثالی در بیان کفار بود، از این که بگویند ما استخوان‌هایمان در خاک می‌پوسد، تا این که پیامبر اعظم (صلوات الله علیه و آله) را به ساحر، شاعر، مجنون و ... تمثیل کنند].

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (التحل، ٧٤)

ترجمه: پس برای خدا مثل‌ها [ی ناروا و شرک آمیز] نزنید، خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

نکته‌ی مثالی:

اگر خداوند متعال در آیات متعدد کریمه، از خلقت یک پشه، تا خلقت انسان از نطفه یا حتی بدون پدر، تا خلقت زمین و آسمان و هر چه در آنها هست، مثالی آورد تا انسان پی به علم، حکمت، قدرت و جمال و

جلالی الهی ببرد و فرمود آیا در آنها تفکر و تعقل نمی‌کنید، معنایش این است که آنها وجود خارجی ندارند و یا [العیاذ بالله]، علم و قدرت و حکمت خدا مثال است و وجود ندارد؟! لذا فرمود:

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُحَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (الرَّعد، ۱۷)

ترجمه: (اوست که) از آسمان آبی (به صورت باران و برف و تگرگ) فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی (هر يك) به اندازه‌ی گنجایش خود روان شدند و سیل کفی را بر روی خود برداشت و نیز از آنچه (در کوره‌ها) جهت به دست آوردن زیور و زینت یا وسایل زندگی بر آن آتش می‌افروزند (مانند خاک مخلوط معادن) کفی است همانند کف سیل. خداوند این چنین حق و باطل را مثل می‌زند (حقایق، آب و فلزاتند، و باطل‌ها کف‌های آنها)، اما آن کف به کناری رفته نابود می‌شود و اما آنچه مردم را سود می‌بخشد (نظیر آب‌ها و فلزات ذوب شده) در زمین می‌ماند. خداوند مثال‌ها را این چنین می‌زند.

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (العنكبوت، ۴۳)

ترجمه: و این گونه مثال‌ها را برای مردم می‌زنیم، ولی آنها را تعقل نمی‌کند (و به غور و حقیقت آنها پی نمی‌برد) مگر دانشمندان (اهل علم).

شبهه ۵: با توجه به آیه ۱۴۵ سوره البقره، لطفا اصل داستان تغییر قبله و علت آن را بفرمایید و اینکه آیا یهود و مسیحیان نیز نماز می‌خوانند که نیاز به قبله و اختلاف بر سر آن داشته باشند؟
(مهندس الکترونیک/شیراز) (۳ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن و ترجمه‌ی آیه به شرح ذیل می‌باشد:

«وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَّا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (البقره، ۱۴۵)

ترجمه: و مسلماً اگر برای اهل کتاب هر نشانه و برهانی بیاوری آنها از قبله‌ی تو پیروی نخواهند کرد و تو نیز هرگز پیرو قبله‌ی آنها نخواهی بود، و نیز برخی از آنها پیرو قبله‌ی دیگری نخواهد شد، و اگر از خواسته‌های آنها پس از آن دانشی که به تو رسیده پیروی کنی بی‌تردید در آن صورت از ستمکاران خواهی بود.

الف - از وقتی که حضرت آدم (علیه‌السلام) خلق شد و به همراه خانواده در زمین سکنا یافت، امر به نماز شد تا آخرین نبی الهی که حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) می‌باشد. به این چند آیه توجه نمایید:
حضرت ابراهیم (علیه‌السلام):

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ» (ابراهیم، ۴۰)

ترجمه: پروردگارا، مرا برپادارنده‌ی نماز قرار ده و از اولاد من (نیز نمازگزاران قرار ده)، و ای پروردگارا، دعای مرا اجابت نما.

حضرت اسماعیل (علیه‌السلام):

«وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم، ۵۵)

ترجمه: و همواره خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد، و نزد پروردگارش پسندیده (مرضی) بود.

حضرت موسی (علیه‌السلام):

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار.

هارون (علیه‌السلام) و امت موسی (علیه‌السلام):

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (یونس، ۸۷)

ترجمه: و به موسی و برادرش (هارون) وحی کردیم که برای قومتان (به جای صحرانشینانی) در مصر (مرکز حکومت فرعون) خانه‌هایی فراهم کنید و خانه‌های خود را رو به روی یکدیگر و به سوی قبله قرار دهید و نماز را برپا دارید، و (ای موسی) مؤمنان را بشارت (پیروزی) ده.

حضرت عیسی (علیه‌السلام):

«وَجَعَلْنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (مریم، ۳۱)

ترجمه: و (خداوند) مرا هر کجا که باشم وجود پربرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است.

پس، نماز برای همگان بوده است، هر چند که شکل آن متفاوت بوده است.

ب - در آیهی فوق بیان شده که آنها هرگز به قبله‌ی یکدیگر و به قبله‌ی تو روی نخواهند آورد. چنانچه در سوره‌ی کافرون می‌فرماید: به آنها بگو نه من هرگز معبود شما را بندگی خواهم کرد و نه شما هرگز معبود مرا بندگی خواهید کرد.

اگر دقت شود، در آیهی فوق، نه سخن از مکه و کعبه‌ی معظمه آورده است و نه سخن از سمت و سو و جهت بدن به هنگام عبادتی چون نماز، بلکه سخن از "قبله" آورده است، یعنی با تو هم هدف، همسو، هم جهت و همراه نخواهند شد. به همین جهت، بحث از "تبعیت" آنها می‌نماید و تصریح می‌نماید که آنها هیچ‌گاه از قبله‌ی تو، "تبعیت" نمی‌کنند، چنانچه از قبله‌ی یکدیگر نیز "تبعیت" نمی‌کنند.

ج - بدیهی است که این "تبعیت"، اختصاص به سمت و سوی فیزیکی بدن ندارد، بلکه کار عقل و دل است، یعنی به تو ایمان نمی‌آورند. لذا هر کس که از انبیای الهی "تبعیت" نکند، حتماً از "هوای نفس" خود تبعیت می‌کند، هر چند که نام مسلمان، مسیحی، یهودی و ... را روی خود گذاشته باشد. از این رو در نقطه‌ی مقابل نیز سخنی از کعبه یا بیت‌المقدس نیست، بلکه می‌فرماید: اگر تو از آنها تبعیت کنی، از هوای نفس آنان تبعیت کرده‌ای.

نکته:

از همین مضامین و مفاهیم معلوم می‌شود که "قبله" سنگ و دیوار نیست، بلکه یک "نشان" است برای بندگی. ظاهری دارد، برای ابدان و ظواهر عبادت، باطنی دارد برای روح ایمانی و اخلاص در عبادت.

و البته تردیدی نیست که ظاهر آیه، به ظاهر قبله (کعبه‌ی معظمه) نیز دلالت دارد و می‌فرماید: آنها رو به کعبه نخواهند کرد، یعنی مسلمان نخواهند شد، چون کعبه قبله‌ی مسلمانان قرار گرفته است. و جالب آن که با این بیان تصریح می‌نماید که رو کردن آنها به سوی بیت‌المقدس نیز به خاطر خدا و اخلاص در عبادت و پایبندی به دینشان نیست، بلکه به خاطر "تبعیت" هوای نفسشان است. وگرنه بعد از آمدن وحی و علم به آن، باید تابع می‌شدند.

اگر هوای نفس نبود، در باطن جهت و قبله خداست و ولایت الهی - اگر هوای نفس نبود، ظاهر قبله نیز هر کجاست که خدا تعیین کند و به وسیله‌ی رسولش ابلاغ نماید، لذا تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه‌ی معظمه (که از ابتدا قبله‌ی نماز بود)، یک امتحان شد برای مسلمانان تابع و دیگران.

شبهه ۶: از طرفی در احادیث به راضی بودن به رزق کم از خدا توصیه شده و از طرفی در احادیث آمده تولید را بالا ببرید. این دو رویکرد را چطور می‌شود در وجود یک فرد داشت؟ (دانشجوی مکانیک/تهران) (۶ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

وقتی چند گزاره مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد و یا با هم تطبیق داده شده و مقایسه می‌شوند، باید مراقب بود که ذهن دچار "خلط مبحث" نگردد. رزق، راضی بودن، مصرف، تولید و ... هر کدام مقوله‌ای متفاوت هستند و البته انسان نیز موجودی تک بُعدی نمی‌باشد.

الف - کشورهای چو آلمان، ژاپن، انگلیس، چین و فرانسه، از قدرتمندترین کشورهای تولید کننده‌ی جهان هستند، اما جالب آن که در "مصرف"، از مقتصدترین و صرفه‌جویان‌ترین و راضی‌ترین مردمان هستند.

وقتی یک آلمانی می‌خواهد گوشت بخرد، یک یا چند ورق (مثل کالباس) می‌خرد، نه چند کیلو یا یک شقه - وقتی می‌خواهد میوه بخرد، یک یا دو یا سه عدد برمی‌دارد و نه چند کیلو یا یک صندوق - وارد خانه که می‌شود، فقط آب‌آبازور بالای سرش را روشن می‌کند و نه چلچراغ‌های تمامی اتاق‌ها، راهروها و ... - وقتی مراسم عقد می‌گیرد، چند نفر فامیل یا دوست را به یک میهمانی ساده (قهوه و شیرینی) دعوت می‌کند و نه دویست نفر را به یک تالار لوکس و مجلل ...، خودروهای گران قیمتی چون: مرسدس، بامو، پورشه، آودی و ...، تولید آلمان هستند، اما در خیابان‌های کشورهای عربی و ایران بیشتر دیده می‌شوند - در آلمان، انگلیس، فرانسه، ایتالیا و ...، هرگز نمی‌بینید که یک دختر دانشجویی که برای رفتن به دانشگاه یا خرید سیب زمینی از خانه خارج شده است، این قدر آرایش کند و عمراً چنین لوازم آرایشی داشته باشد و اگر به او توصیه کنید، می‌گوید: "مگر من هنرپیشه یا رقاصه هستم؟! همین‌طور یک پسر جوان بر خود ضرورت نمی‌بیند که حتماً کفش آدیداس یا تی‌شرت برند و یا شلوار فاق کوتاه با مارک ... بپوشد. عمراً ورزش‌های متفاوت گواشی آیفون، در اروپا (حتی میان قشر پر درآمد)، مثل ایران یا کشورهای عربی فروش داشته باشند.

ب - در اسلام، نسبت به موضوعات متفاوت، دستورات متفاوتی وجود دارد:

ب/۱: یک موقع دستور به "قناعت" است. فرقی نمی‌کند که شخص متمول باشد یا متوسط و یا ضعیف. چنانچه اسراف در هر سه قشر دیده می‌شود، لذا به هر سه، دستور به "قناعت" داده شده است.

ب/۲: یک موقع دستور به "راضی بودن به رزق الهی داده شده است؛ منظور این نیست که این رزق حتماً کم است و شما راضی باش. بلکه می‌فرماید: درست کار کن، رزق حلال کسب کن و به آن راضی باش و به خاطر حرص و طمع، خود را به حرام و فلاکت و هلاکت نیانداز. چه بسا سرمایه‌دار حرص بیشتری از فقیر داشته باشد.

ب/۳: یک موقع دستور به کار و تلاش داده شده است و متذکر می‌گردد که هر کسی به نتیجه‌ی کار و تلاش خود می‌رسد و برای انسان، چه در امور عبادی و چه در کسب و کار یا علم و دانایی، یا خودسازی و اخلاق ... و خلاصه در دنیا و آخرت، هیچ چیزی به غیر از حاصل سعی و تلاشی که می‌نماید نیست:

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (النجم، ۳۹)

ترجمه: و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده چیزی نیست.

ب/۴: یک موقع بحث از تولید است، تولید علم، تولید کشاورزی، تولید صنعتی ... و حتی تولید مثل و ازدیاد جمعیت. ضمن تأکیدها و توصیه‌های فراوان به تولید و نیز انذار از این که اگر تولید نداشته باشید، مصرف‌کنندگان عقب افتاده و بالتبع وابسته خواهید بود، در ده‌ها یا صدها آموزه‌ی روایی، علمی و سیره‌ی عملی، تأکید و تصریح بر تولید، سلامت، بالا بودن کیفیت، کم کردن سود جهت زیاد شدن قدرت خرید، پرهیز از تقلب و ... دارد.

ج - اسلام همان‌طور که تنبلی، تن‌پروری، مصرف‌زدگی، اسراف، تجمل‌گرایی، تفاخر و تکبر را به شدت معصیت شمرده و تقیح نموده است، امر به اقتصاد، به تولید، به ثروت، به رفاه، کم کردن فاصله‌های طبقات اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی، نظم در امور تولیدی و اقتصادی و ... نموده است و بدیهی است که نه تنها هیچ منافاتی بین آنها نیست، بلکه لازم و ملزوم می‌باشند.

شبهه ۷: در آیه ۱۶۲ سوره بقره خداوند اشاره به عدم بخشش و تخفیف در عذاب فرموده است. سؤال پیش می‌آید که آیا این امر مغایرت با رحمن و رحیم بودن خداوند ندارد و ما انسان‌ها نیز وقتی کسی اظهار ندامت می‌کند نباید گذشت داشته و به او فرصتی بدهیم؟ (مهندس الکترونیک/شیراز) (۷ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن آیه و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل می‌باشد:

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (البقره، ۱۶۲)

ترجمه: جاودانه در آن (لعت) باشند، نه عذابی از آنها کاسته گردد و نه مهلت داده شوند (تا یوزش طلبند).

کلیات:

الف - ابتدا دقت نماییم که هیچ یک اسمای الهی با دیگری در تضاد یا حتی اختلاف نمی‌باشد، چرا که خداوند متعال مرکب از اجزا نیست که برخی از اجزایش با یکدیگر اختلاف یا تضاد داشته باشند. خداوند جلیل، واحد و احد است، و همه‌ی اسمای الهی که گاه به آنها صفات می‌گوییم، عین ذات هستند.

ب - سپس دقت نماییم که قرآن کریم، کلام الله است. لذا در آن نیز اعوجاج یا تضاد دیده نمی‌شود. پس اگر هنگام تلاوت قرآن کریم، با سؤالی مواجه شدیم، نباید سریعاً علم خود را کامل و یقینی دانسته و در اسما و صفات خدا یا آیات قرآن تردید کرده و سؤال نماییم "آیا مغایرت ندارد"، بلکه باید در علم خود تردید کرده و بپرسیم: "پاسخ این سؤال چیست؟".

ج - سپس دقت کنیم که وقتی یک گزاره [چه آیه‌ی قرآن کریم، چه حدیث و چه هر گزاره‌ی دیگری] را مطالعه می‌کنیم، اگر جمله مستقل است، مستقل مطالعه کنیم و اگر قبل و بعد دارد، حتماً بدان توجه کنیم. چرا که یا در تداوم و اکمال جمله‌ی قبل است و یا در جمله‌ی بعد کامل شده است و خلاصه یک موضوع را شرح می‌دهد.

موضوع بحث:

حال وارد موضوع بحث می‌شویم.

۱- خداوند متعال، "رحمان و رحیم" است، اما دلیل نمی‌شود که علیم، حکیم، عادل و ... (سایر اسما و صفات کمالیه) نباشد. پس لعنت و غضب هم دارد. نظام خلقت را عالمانه، حکیمانه و عادلانه و در ظل رحمت خود خلق کرده است، لذا هر کس به نتیجه‌ی کرده‌ی خویش می‌رسد.

۲- خداوند متعال در آیه‌ی قبل فرمود: "کسانی که کافر زندگی کنند و کافر بمیرند" مشمول این خلود در جهنم می‌شوند. خب کسی که کافر زیسته و کافر مرده است، در تمام طول حیات دنیوی‌اش، به او فرصت داده شده و او خودش فرصت‌ها را سوزانده است. در حیات اخروی که پرده‌ها کنار رفته، همه ایمان به وجود حق تعالی می‌آورند، چه آن که در بهشت متنعم است و چه آن که در جهنم معذب است. وانگهی دیگر فرصتی برای بازگشت و جبران نیست. چون عالم و دوران "اختیار و عمل" به پایان رسیده و برچیده شده است. حال او کجا می‌خواهد برگردد، ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد؟

۳- در آیه‌ی بعد نیز تأکید و تصریح می‌نماید که خداوند متعال "رحمان و رحیم" است. اما اگر کسی به کفر یا شرک روی آورد، خدا را در بُعد نظری و ایمان و نیز در بُعد عملی، إله واحد نبیند، خود را از ظل و شمول رحمت الهی خارج کرده است. لذا مشمول لعنت (دوری از رحمت) می‌شود.

حال سه آیه‌ی مورد بحث را یک جا تلاوت می‌کنیم و در آن تدبر می‌نماییم:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (البقره، ۱۶۱)

ترجمه: به یقین آنان که کافر شدند و کافر مُردند، لعنت خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم بر آنهاست.

نکته: این که می‌فرماید لعنتِ الله، ملائکه و جمیع انسان‌ها، معنایش این نیست که حتماً به لفظ، آن کافر را لعنت می‌کنند، بلکه یعنی رحمت الهی به هیچ وسیله و هیچ واسطه‌ای، شامل آنها نمی‌گردد. نه خدا خودش به او نظر رحمت می‌اندازد، نه ملائکه و انسان‌ها (مثل روابط دنیا) واسطه‌ی رحمت الهی برای او می‌شوند.

«خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» (البقره، ۱۶۲)

ترجمه: جاودانه در آن (لعنت) باشند، نه عذابی از آنها کاسته گردد و نه مهلت داده شوند (تا پوزش طلبند).

نکته: وقتی کافر زیست و کافر مُرد، کلاً از شمول رحمت دور می‌شود، پس چون همیشه مشمول لعنت است، همیشه معذب می‌ماند.

«وَاللَّهُمَّ إِلَهَ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۲۶۳)

ترجمه: و خدای شما خدایی یگانه است، جز او خدایی (مستحق پرستش) نیست که بخشنده و مهربان است.

نکته: خداوند متعال رحمان و رحیم است، اما کسی مشمول رحمت‌های دنیوی و اخروی او می‌گردد که اله، ربّ و معبودی جز او نگیرد و کفر و شرک نوزد.

د - اما درباره‌ی رفتار و تعامل خودمان با دیگران نیز دقت نماییم که خداوند متعال می‌فرماید: تو ضمن این که مانند سایر موجودات، مخلوق و بنده‌ی من هستی، استعداد "خلیفه الله" شدن را به تو داده‌ام؛ منتهی باید سعی کنی که اسما و صفات من، در تو نیز تجلی یابد.

از این رو شاهدیم که هم "امر به قصاص" دارد و می‌فرماید: "در این قصاص برای شما حیات است" و هم امر به "رحمت، مغفرت، جود، کرم، عفو و ..." دارد و می‌فرماید: رحمت در من سبقت دارد، در تو هم سبقت داشته باشد.

پس اگر مثلاً کسی در جبهه‌ی حق علیه باطل قرار گرفت و دشمن قلب او را نشانه رفت تا بکشد، نمی‌توان به او گفت: شما لطفاً لبخند بزنید، رحمت و جود و کرم و ... داشته باشید. در اینجا رحمت به خود و همگان، از پای درآوردن و کشتن و یا دستگیر و معذب کردن ظالم است.

دقت کنیم، آنجا که خدا فرمود خلود در جهنم هست و تخفیف و فرصت داده نمی‌شود، مربوط به آخرت است، نه حیات دنیوی که تا لحظه‌ی آخرش، فرصت توبه و بازگشت داده و وعده و تضمین برای قبول و بخشش داده است.

پس متخلق شدن به اخلاق الهی، این است که حتی اگر متعدی عذرخواهی نیز ننمود، به او فرصت داده شود، چنانچه خداوند رحمان و رحیم به همه فرصت می‌دهد، چه رسد وقتی اظهار ندامت کرد. مگر آن که ایجاب و ضرورت علم، حکمت، عدالت، رحمت، جود و کرم، فرصت ندادن باشد.

شبهه ۸: با توجه به آیات جهادی (مثل توبه - ۳۹) شما چطور می‌گین اسلام دین رحمته در صورتی که این آیه انسان‌ها رو به شورش و نزاع و ستیزه در همه دوران‌ها دعوت میکنه؟! (ارشد مکانیک) (۱۳ مهر ۱۳۹۳)

در ادامه‌ی سؤال آمده: البته باید عرض کنم که این آیه یکی از پرکاربردترین آیات در بین گروه‌های اسلامی از قبیل طالبان و خلافت اسلامی لطفاً پاسخ‌هاتون هاوی نیش و کنایه و توهین به ادیان دیگه نباشه.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیات مورد سؤال و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ * إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (التوبة، ۲۸ و ۳۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شما را چه شده است که وقتی به شما گفته می‌شود: در راه خدا بسیج شوید (همگی حرکت کنید)، به زمین می‌چسبید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست * اگر (به سوی جهاد) حرکت نکنید خداوند شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند و گروه دیگری را به جای شما می‌آورد و شما هیچ ضرری به او نتوانید رساند و خدا بر هر چیزی تواناست.

*** - ابتدا تقاضا می‌شود هیچ وقت برای پاسخ دهنده، تعیین و تکلیف نکنید که چه بگوید و چه نگوید.** سؤال‌کننده، سؤالش را هر طور که لازم می‌داند مطرح می‌کند و پاسخ دهنده نیز باید هر طور که لازم می‌داند مطرح کند، حال یا مقبول می‌افتد، یا بحث ادامه می‌یابد و یا مقبول نمی‌افتد و سؤال از منابع دیگر مورد تحقیق و بررسی قرار می‌گیرد.

الف - دقت فرمایید که اگرچه «جنگ یا قتال» از مصادیق جهاد است، اما «جهاد»، اعم از جنگ و غیرجنگ می‌باشد. هر تلاشی که برای خدا صورت گیرد و در مقابله با دشمن باشد، جهاد است، خواه علمی باشد، یا اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی ... و البته جنگی.

ب - دقت شود که اگرچه شأن نزول آیه، جنگ تبوک بوده است، اما همان گونه که در سؤال تصریح شده، برای همه در همه‌ی زمان‌هاست و اصلاً واژگانی چون: «قتال» یا «جنگ» در آن به کار نرفته است، بلکه «انفِرُوا» بیان شده که معنایش "حرکت کردن و بیرون رفتن" است، آن هم «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، یعنی برای خدا و به سوی خدا. حال خواه حرکت معنوی از نفس به سوی الله باشد یا حرکت جهادی و یا حرکت قتالی. از این رو در مقابل واژه‌ی «انْتَقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ...»، به معنای به زمین سنگینی کردن و چسبیدن (سکون) آمده است. آن هم به خاطر راضی شدن به متاع اندک حیات دنیوی، در مقابل آخرت و حیات باقی. و دقت کنیم که مخاطبین «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیز کسانی هستند که ادعای "ایمان" به الله و معاد و وحی و ... نیز دارند، و در این قول نکته‌هاست.

ب - اگر ناکثین، مارقین و قاسطین و امثال وهابی‌ها یا تکفیری و سلفی و داعشی و ...، در عصر و زمانی، نماز بخوانند یا جنایات خود را حمل بر قرآن کریم کنند، دلیل نمی‌شود که مؤمنین و اهل بصیرت، به جای نفی آنها، نماز یا قرآن را نفی کنند. در هر حال معاویه نیز قرآن سر نیزه کرد، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را خوارج اهل نماز و حفظ قرآن ترور کردند و همچنین امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) را؛ و برای قتل امام حسین (علیه‌السلام) نیز فتوای شرعی دادند و او را "خارجی" خواندند چون با (به اصطلاح) خلیفه المسلمین یزید (لعنة الله عليه) بیعت نمود. سلفی‌ها و داعشی‌ها نیز به همان اسلام معاویه‌ای و یزیدی تأسی و استناد می‌کنند.

ج - چه کسی گفته که معنای حرکت، جهاد و حتی جنگ، یعنی «شورش و نزاع و ستیزه»؟! چرا باید دعوت به حرکت، جهاد و حتی جنگ با ظالمین و تجاوزگران را این گونه تعبیر کرد؟ آیا این یک القای خطا نیست؟ همیشه معاویه‌ها و یزیدها در طول زمان، جنگ ستیزی خود را برای "اصلاحات" خواندند و هر گونه مقابله با

خود را «شورش، نزاع، ستیزه، اغتشاش، ناامنی و...» خواندند؛ چنانچه امروزه امریکا و انگلیس و متعهدان نیز همین شعارها را می‌دهند، حتی کشتار مسلمانان به دست سفاکان اسرائیلی را "دفاع از خود و منافع خود" می‌خوانند و "دفاع" فلسطینی‌ها و کل مسلمانان جهان در مقابل این جنایات هولناک را "شورش و تروریسم" می‌خوانند، خب ما چرا باید قبول کنیم، فریب بخوریم و همان حرف‌ها را بزنیم؟!

د - اسلام دین رحمت است، چون پیامبرش رحمة للعالمین است، چرا که خداوند متعال ارحم الراحمین است. اما چه کسی گفته که "رحمت" یعنی "ذلت و تو سری خوردن؟! " چه کسی گفته که دین رحمت، یعنی دین "ذلت، خواری، استعمار و استثمار شدن؟! " [اگر نفرمایید که طعنه و کنایه و اهانت به سایر ادیان است] سؤال می‌شود که چه کسی گفته دین رحمت یا پیامبر رحمت، یعنی "این طرف صورتت را زدند، آن طرفش را بیاور تا بزنند؟! " اگر مالت را خواستند، جانت را هبه کن، اگر جانت را خواستند نوامیس مادی و معنویات را پیشکش کن؟! آیا معنای دین رحمت این است؟!

خیر، اینها همه تحریفات و القائات مستکبرین و ظالمین است، برای این که "عبدالرحمن" را از مقابله با ظلم و جنایت خود بازدارند. یعنی همان "دین یا اسلام امریکایی".

ه - بله، اسلام دین رحمت، رأفت، عطوفت، جود، کرم، بخشش و گذشت است، اما دین جهالت و حماقت نیست. دقت کنیم که انسان موجودی جامع و اجتماعی است، پس دین خدا و دین حقیقی دینی است که برای تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان، دستورات مستدل و متقن داشته باشد. از این رو در اسلام، هم عفو هست و هم قصاص - هم صلح است و هم جنگ - هم گذشت است و هم انتقام - هم کسب معاش است و هم انفاق و خیرات و میراث - هم نوش لذایذ دنیوی است و هم عدم وابستگی به دنیا و هدف گرفتن آخرت ...، منتهی باید هر کدام برای خدا و در ضمن به جا باشد تا "عمل صالح" محسوب گردد.

و - همان‌طور که اسلام دین علم و عقل است و لازمه‌اش مقابله با جهل است، دین "عدل و قسط" نیز هست که لازمه‌اش مقابله با "ظلم" است - دین عزت انسانی است که لازمه‌اش مقابله با ذلت است - دین آزادی و حریت واقعی است که لازمه‌اش مقابله با بندگی و اسارت غیر است، [چه بندگی و اسارت هوای نفس باشد و چه بندگی و اسارت فراعنه و طواغیت]. و این کمالات همه عین "رحمت" است و اگر نباشد، عین "نقمت" است، لذا فرمود اگر بلند نشوید، حرکت نکنید، بیرون نشوید، تلاش و جهاد همه جانبه نکنید و با ظالم و متجاوز قتال نکنید، و حیات باقی را به متاع اندک حیات دنیا بفروشید، به زمین بچسبید و تحرک و پویایی نداشته باشید، حتماً و یقیناً معذب می‌شوید. خوار و ذلیل می‌گردید، بندهی نفس خود و دیگران می‌شوید، تو سری خور و بله چشم قربان‌گوی مستکبران و ظالمان می‌گردید، فقیر و ناتوان و نوکر می‌شوید و قطعاً در آخرت نیز معذب خواهید بود.

نکته:

گاه برخی از مؤمنان نیز گمان می‌کنند که اگر خداوند متعال به آنها امر به خیر، نصرت، تعاون، قیام و... نموده، لابد محتاج کار آنهاست و اگر آنها چنین نکنند، کار خدا ابتر و زمین خواهد ماند. لذا وقتی کاری هم می‌کنند (چه عبادات شخصی باشد و چه خیر رساندن به دیگران و چه جهاد و جنگ و...)، حتی شده در ناخودآگاه خود، منتی بر خدا می‌گذارند! لذا خداوند متعال مکرر در قرآن کریم تصریح نموده است، که شما منتی بر خدا ندارید، بلکه او منت بر شما دارد، پس اگر فرصت سوزی کنید، از نعمات استفاده‌ی درست نکنید، آنچه وظیفه دارید انجام ندهید ...، به زودی خدا این نعمت را از شما می‌گیرد و به یک عده‌ای دیگری می‌دهد. کسانی که اولین شاخصه‌ی آنها "محبت خدا"ست، نه محبت و چسبندگی به دنیا. لذا باز خطاب به مؤمنین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»
(المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد (زیانی به خدا نمی‌زند) خداوند به زودی گروهی را خواهد آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، در برابر مؤمنان رام و خاضعند و در برابر کافران مقتدر و پیروز، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند. این (ایمان و محبت و شهادت) فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند (از نظر وجود و توان و رحمت) گسترده است و داناست.

شبهه ۹: در سوره مؤمنون آمده است که صحابه پیامبر همگی اهل بهشت هستند، پس تکلیف کسانی همچون ابوبکر و عمر و ... چیست؟ لطفاً بیشتر توسط آیات قرآن به این شبهه جواب داده شود.
(تهران) (۱۸ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که بهشت جای مؤمنین است و مؤمن حتماً از یاران، پیروان، امت و صحابه‌ی واقعی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) می‌باشد.

مشخص نشد که در کجای سوره مؤمنون خوانده‌اید که "صحابه" همگی به بهشت می‌روند؟ در این سوره مطالب بسیاری ذکر شده است و از جمله آن که به پیامبرش می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - و تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می‌کنی» و نیز می‌فرماید: عده‌ای هم در پاسخ این دعوت ایمان می‌آورند و عده‌ای نیز می‌گویند: شاعر و مجنون است. و بحثی از صحابه در آن نیست.

در هر حال به سه نکته‌ی بسیار مهم دقت نمایید:

۱- همه چیز با "عقل" شناخته می‌شود، حتی قرآن کریم. لذا ایشان فرمودند: حتی اگر حدیثی از من برای شما نقل شد که با وحی و عقل مطابقت نداشت، به سینه‌ی دیوار بزنید و نپذیرید. پس اگر به عنوان مثال گفته شد: ده نفر به عنوان ساختگی "عشره‌ی مبشره" در بهشت هستند، و نام علی، حسن، حسین، معاویه، طلحه، زبیر و ... همه در یک راستا قرار گرفت، معلوم است که اصلاً با عقل سازگاری ندارد و همچنین با وحی.

۲- اسم‌ها مهم نیستند، بلکه رسم‌ها مهم هستند و در هر دو حال "اسم و رسم" باید ضمن آن که منطبق با هم می‌شوند، مورد رضایت خدا نیز باشند. پس اگر کسی اسم خودش یا دیگران را مؤمن، یا مسلمان، شیعه یا سنی، صحابه و ... گذاشت، دلیل نمی‌شود که حتماً مصداق آن اسم‌ها نیز باشند.

۳- باید در همان آیات قرآن کریم دقت نمود که مؤمن کیست؟ مسلم کیست؟ امت کیست؟ و بالاخره صحابه کیست؟ خداوند متعال ویژگی‌های هر کدام را به تفصیل در قرآن کریم بیان نموده است. پس اگر کسی مشهور به مؤمن، مسلم، شیعه، سنی، صحابه و ... شد، اما آن ویژگی‌ها را نداشت، مصداق آن نمی‌باشد. تعارف هم ندارد.

الف - به عنوان مثال: در ابتدای همین سوره‌ی مؤمنون فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - به تحقیق که مؤمنان به فلاح می‌رسند»، اما سریع در آیات بعدی ویژگی‌ها و صفات مؤمن را بیان نمود تا هر کسی که نام خودش را مؤمن گذاشت، گمان نکند که به فلاح می‌رسد. فرمود: آنها در نماز خاشع هستند، از لغو پرهیز می‌کنند، زکات می‌دهند، زنانمی‌کنند، به عهد و پیمان خود وفامی‌کنند و از نماز خود (و دستاوردهایش) محافظت می‌کنند. سپس فرمود: اینها وارثین بهشت هستند و در آن جاودانه می‌مانند «الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».

پس، هر کس این صفات را نداشت، مصداق "مؤمن" نیست. کسی که به نماز اهمیت نداد، اهل زنا بود و بیعتش (به ویژه عهد با خدا و رسول خدا را) نقض کرد، و یا عهد و پیمانش را وفا نکرد، مؤمن و مصداق آیه نمی‌باشد. هر چند دیگران او را صحابه یا حتی امیرالمؤمنین بنامند.

ب - خداوند متعال "مالک‌یوم‌الدین" است نه ما؛ لذا چنین نیست که هر کس را ما دوست داشته باشیم، اهل ایمان و اهل بهشت باشد. بلکه هر کس را او لایق بداند، اهل بهشت می‌شود و البته این لیاقت و اهلیت را در هاله‌ای از ابهام قرار نداده تا هر کسی به زعم خود تعریفی کند و صفات آنان را در آیات بسیار متذکر شده است.

صحابه:

یک عده برای این که خود را در قالب آنچه نیستند جا بزنند، معنا و مفهوم "واژه" را تغییر می‌دهند. دموکراسی را طوری تعریف می‌کنند که فقط دیکتاتوری خودشان را شامل می‌گردد، مبارزه با تروریسم را به

گونه‌ای تعریف و عمل می‌کنند که توجیه عملیات تروریستی خودشان می‌شود، حقوق بشر را به گونه‌ای تدوین و سپس تفسیر می‌کنند، که ابزار عملکرد ناحق خودشان باشد.

واژگانی چون: مؤمن، مسلمان، شیعه، سنی، صحابه و غیره نیز از این ترفند مصون نمانده است. آمدند نزد پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) اظهار ایمان کردند، سریع آیه آمد که به آنها بگو: نگویند ایمان آوردیم، بلکه بگویند اسلام آوردیم، چون هنوز ایمان به قلب آنها وارد نشده است.

حال یک عده گفتند: "صحابه"، یعنی هر کس که معاصر ایشان بوده و با ایشان "صحبت" کرده است، و زوری آنها را کردند داخل بهشت؟! خواه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) باشد و یا معاویه. امام حسن و امام حسین علیهما السلام باشند، یا سلمان و ابوذر، یا ابوبکر و عمر، یا طلحه و زبیر و یا هر شخص دیگری. خب، این از همان تعاریفی من درآوردی است که نه با "وحی" سازگاری دارد و نه با "عقل". ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان و جاهل‌ها و ظالم‌های بسیاری معاصر ایشان بودند و با ایشان صحبت کرده‌اند، آیا همه مصداق "صحابه" و "اصحاب" هستند و جای همه بهشت است و جوار قرب الهی و رسول الله (ص) است؟

ج - پس، روی اسم‌ها تکیه نکنیم که موجب بروز تعصبات و دسته‌کشی‌ها و تشدید اختلافات شود، بلکه توجه ما در "رسم"ها باشد. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدند: طلحه و زبیر نیز ادعای حقانیت دارند، حال شما بر حق هستید یا آنها و ما از کجا تشخیص دهیم؟ ایشان نفرمودند: من یا آنها، بلکه فرمودند: "شما اول حق را بشناسید، بعد اهلش را خواهید شناخت". ندیدی یک عده بی‌کار و بی‌عار، سبیلی دراز می‌کنند، کشکول و تبرزین سمبلیک روی دوش می‌اندازند، ابایی می‌پوشند و می‌گویند: "ما اهل حقیقیم"؟!

نکته ۱: دقت کنیم که "حق" با اشخاص تعریف و شناخته نمی‌شود، بلکه اشخاص هستند که نسبت به "حق" تعریف و شناخته می‌شوند. به عنوان مثال: نام پزشک، کسی را طبیب نمی‌کند، اما اگر کسی عالم و عامل به طبابت شد، به او پزشک اطلاق می‌شود. مؤمن، مسلم، شیعه، سنی، صحابه، امت و ... نیز همین طور است.

نکته ۲: ادعای مسلمانی و مؤمن و صحابه بودن بسیار بوده و هست. به قول امام حسین (علیه السلام)، "دین لقلقه‌ی زبان شده است، هر گاه امتحان پیش آید، معلوم می‌شود که دینداران بسیار قلیل هستند". پس، همان موقع هم "دین" لقله‌ی زبان بود و امروز هم هست. مسلمانان واقعی از تشیع و تسنن ادعای مسلمانی دارند و همچنین وهابی‌ها، تکفیری‌ها، داعشی‌ها، نان به نرخ روز خورها، ملوث‌ها، دنیاطلبان، منافق صفت‌ها، شکم‌پرورها، خوش‌گذرانان مترف و مسرف نیز همین ادعا را دارند. آیا همه یکی هستند و به یک نتیجه می‌رسند و همه به صرف ادعا و اسم، به بهشت می‌روند.

اما خط روشن است و در ابهام نمانده که کسی راه "رشد" را از "غی = گمراهی" تشخیص ندهد. «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ». هم در کلام خدا (وحی) و ویژگی‌های مؤمنان و مسلمانان و صحابه‌ی واقعی تدوین و تبیین شده است و هم در کلام رسول الله (صلوات الله علیه و آله) کاملاً واضح و روشن است و ما میل و خوشایند و حتی رأی اکثریت افراد و اشخاص، هیچ حقیقتی تغییر نمی‌یابد.

نکته ۲: خداوند متعال فرمود: صحابه‌ی پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)، کسانی هستند که همراه، پیرو و تابع او بودند و ویژگی‌هایی دارند، از جمله:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...» (الفتح، ۲۹)

نتیجه:

پس باید ابتدا اسم‌ها را رها کرد و تعاریف را شناخت، سپس خود یا هر کس که مورد بحث است را به این تعاریف و قالب‌ها ارجاع داد و دید که آیا منطبق است، صدق می‌کند، یا خیر؟

ویژگی‌های مؤمن، مسلمان، اهل تقوا، اهل جنت، اهل دوزخ، متقی، فاسق، کافر، مشرک، منافق، ظالم و... همه در قرآن کریم بیان شده است و بسیار هم واضح است و البته در احادیث منقول از پیامبر اکرم (ص) در منابع شیعه و سنی نیز به تواتر بیان شده است. کافی است برای وحدت بیشتر، قدر اشتراک آنها را لحاظ کنند.

مرتبط:

شیعه‌ای که جدیداً مطرح شده این است - اهل سنت می‌گویند: ما سنت خود را از سنت پیامبر (ص) گرفته‌ایم، شما شیعیان چی؟

شبهه ۱۰: در قرآن کریم آمده است که خداوند، ابلیس را پس از آن همه عبادت، فقط به خاطر امتناع از یک سجده، معذب کرد. چرا از او نگذشت؟ او که ارحم الراحمین است. (ارشاد/هامبورگ) (۲۴ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چند نکته‌ی بسیار مهم باید توجه شود:

اول: برخی از مردم، گناه خویش و دیگران را دانه‌ای، زمانی یا (به قول معروف کیلویی) محاسبه می‌کنند! مثلاً می‌گویند: فقط یک یا ده بار این گناه را انجام دادم و یا طول مدت گناه من فقط یک ساعت، یا ۷۰ سال بود، پس چرا چنین نتیجه‌ی (عذاب) سنگینی دارد؟! اما محاسبه‌ی خدا چنین نیست. خدا هم گناه را می‌بیند و هم آثار آن تا آخرالزمان را می‌بیند و همه را در نامه‌ی اعمال هر کس ثبت و نزد امام زمان هر عصری [و لوح محفوظ] احصاء می‌نماید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحِيبُ الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: البته این ماییم که مرده‌ها را زنده می‌کنیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند (از عمل‌های حال حیات) و آثار (پس از مرگ) آنها را می‌نویسیم، و همه چیز را در امام آشکار به طور فراگیر برشمردیم.

پس وقتی فرد می‌گوید: من فقط یک دروغ گفتم، یا ...، خبر ندارد که دروغش چه آثار سوء و مستمری گذاشته است. چه سرنوشت‌هایی در طی نسل‌ها را تغییر داده است؛ و همین‌طور است بزرگی گناه یک سجده نکردن ابلیس.

دوم: گناه، یعنی سرپیچی از فرمان خدا که در نظام آفرینش، نتیجه‌اش هلاکت و فلاکت (معذب شدن) عبد است. پس هیچ گناهی، کم یا کوچک نیست. چنانچه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند: «بزرگترین گناه آن است که صاحبش (مرتکبش) آن را کوچک بشمارد».

اخراج ابلیس به خاطر تکبرش بود:

همه جا چنین بیان می‌شود که "ابلیس به خاطر سرپیچی از فرمان رب در سجده به آدم، از بهشت اخراج شد و برای همیشه ملعون (دور از رحمت) گردید."

بله، این گناه عملی ابلیس بود، اما در اصل به خاطر ارتکاب به این گناه اخراج نگردید، بلکه گناه بزرگتری داشت که عامل و سبب این سرپیچی شد و آن گناه اعتقادی است که به مراتب از گناه عملی سنگینتر و مهلکتر است.

ماجرای:

همین که ابلیس از فرمان خداوند متعال سرپیچی کرد، خدا او را اخراج و معذب نکرد، بلکه سریع به محاکمه‌اش کشید و از خودش علت این نافرمانی را سؤال نمود:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، ۷۵)

ترجمه: (خداوند) گفت: ای ابلیس، چه چیز تو را مانع شد از این که به چیزی که من با دو دست خود (بلاواسطه و با اراده‌ی خود) آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا واقعاً از برترین‌ها بودی؟

ابلیس می‌توانست یک لحظه نادم گردد و بگوید: نفهمیدم، اشتباه کردم، پوزش می‌طلبم. و بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و بگوید: «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ تَجَرَأْتُ بِجَهْلِي».

خداوند متعال به او فرمود: از دو حال خارج نیست، یا تکبر مانع از اطاعت تو از امر من شد، یا واقعاً تو از برترین‌هایی هستی که این فرمان من شامل حال آنها نمی‌شد. اما در پیشگاه خداوند علیم که از آنچه در سینه‌هاست خبر دارد و در آنجا که همه‌ی اسرار آشکار است، نمی‌توانست دروغ بگوید؛ لذا اذعان به تکبر و

خود بزرگ بینی اش کرد و گفت: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (الأعراف، ۱۲)» یعنی: من بهتر و بالاتر از او هستم. برای خدا دلیل هم آورد و افزود: "تو مرا از آتش خلق کردی و او را از خاک!"

بدیهی است که در پیشگاه کبریای الهی، جای تکبر و خود بزرگ بینی برای بندگان نیست، به ویژه آن که "تکبر"، سبب نافرمانی از امر الهی گردد. یعنی امر نفس خویش را نیز بالاتر از امر خدا بداند. از این رو، به خاطر این اعتقاد انحرافی و تکبرش از آن مقام قرب اخراج و برای همیشه ملعون شد.

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (الأعراف، ۱۲)

ترجمه: از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی. پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی. پس، در قرآن کریم نیز تصریح شد که او به خاطر "تکبر"ش اخراج شد.

نکته:

دقت شود که انسان بسیار مرتکب خطا، گناه و حتی عصیان می‌گردد. اما هیچ گناهی بدتر از "تکبر و خودبزرگ بینی" نیست.

بله، خداوند متعال، ارحم الراحمین است، اما انسان باید طالب رحمت و مغفرت باشد که مشمول آن گردد. پذیرش توبه وقتی است که گناهکار به گناهِش اذعان کند و طلب بخشش نماید، نه این که انتظار داشته باشد، در عین حال ارتکاب به گناه، ادعای حق به جانبی و تکبر و گردنکشی، مشمول توبه و رحمت نیز بشود.

ابلیس، هیچ گاه پشیمان نشد؛ نه تنها طلب بخشش و توبه نیز نکرد، بلکه تکبر و گردنکشی هم کرد، پس اخراج و معذب شد.

ما نیز باید دقت کنیم که اگر فریب ابلیس و جنود او از شیاطین جنّ و انس یا فریب نفس اماره‌ی خویش را خوردیم و در پیشگاه الهی دچار معصیت شدیم، دیگر با تکبر و گردنکشی بیشتر فریب نخوریم. بلکه بگوییم: خدایا! یا ارحم الراحمین، یا غفار الذنوب، یا ستّار العیوب، یا سریع الرضا، ببخشید، اشتباه کردم. خدا می‌خواهد انسان به تنزه و سبوحیت خداوند سبحان از یک سو، و به ضعف‌ها و خطاهای خود از سوی دیگر پی ببرد، تا در صدد جبران برآید و رشد کند. پس باید بگوید:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (الأنبياء، ۸۷)

ترجمه: (ای خدا) جز تو معبودی نیست، تو (از هر عیب و نقصی) منزّه و پاک‌ی، حقّاً که من از ستمکاران بودم (زیرا عملی که نتیجه‌اش نقص بهره‌ی من بود بدون توجه به جا آوردم).

باید از ته دل و با باور و اخلاص چنین بگوید، تا پاسخ آید:

«فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمْرِ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ» (الأنبياء، ۸۸)

ترجمه: پس ما خواسته‌ی او را برآوردیم و او را از اندوه (آن گرفتاری عظیم) نجات بخشیدیم، و ما این گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

شبهه ۱۱: آیا شیعیان از قرآن کریم دورند؟ اگر نیستند، پس چرا آقای قرائتی در مورد مهجور بودن قرآن سخن می‌گوید؟ (۲۸ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مگر معنای مهجور بودن قرآن این است که شیعیان آن را مهجور داشته‌اند؟ بله، قرآن کریم در میان تمامی مسلمانان مهجور است.

این سخن اختصاصی به حجت‌الاسلام و المسلمین قرائتی ندارد، بلکه خداوند متعال فرمود که پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) در قیامت از امتش شکایت می‌نماید که قرآن را مهجور داشته‌اند.

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (الفرقان، ۳۰)

ترجمه: و پیامبر گوید: پروردگارا، قوم من این قرآن را کنار نهاده و فرو گذاشتند.

پس وقتی پیامبر اکرم (ص) در قیامت چنین شکایت می‌برد، معلوم می‌شود که قرآن کریم از همان روز بعثت ایشان در میان مسلمانان [اعم از شیعه و سنی] مهجور داشته شده است.

ما کجا قرآن را می‌شناسیم و به آن ایمان آورده و عمل می‌کنیم؟ تمامی میانسالان شیعه در سرتاسر جهان اسلام را جمع کنید و بپرسید: چقدر با قرآن آشنا هستید و چقدر به آن عمل می‌کنید، چه آماری به دست می‌آید؟ تمام جوانان شیعه در سرتاسر جهان را جمع کنید و بپرسید: چقدر با قرآن و معارف قرآنی آشنا هستید؟ با فیس‌بوک، واتس‌آپ، وایبر، فیلم، سریال، مُد، فوتبال و والیبال آشنا تر هستید یا با قرآن؟ چه پاسخی که منطبق با واقعیت باشد، انتظار می‌رود؟ پس وقتی وضع شیعه که معتقد است "ثقل اکبر و ثقل اصغر" یعنی "قرآن و ولایت" را باهم دارد این باشد، وضع بقیه روشنتر است.

در همین جمهوری اسلامی ایران، ما فقط گفتیم: "قصد داریم به قرآن عمل کنیم" و هنوز به قطره‌ای از این اقیانوس عمل نکرده‌ایم، ببینید چه شد و چه کردند؟ دنیا منفعل شد! جنگ شد، ترور شد، تحریم اقتصادی و سیاسی شد، هجمه‌ی فرهنگی شد و ... در همین جهان اسلام، نه تنها مسلمانان اهل سنت را علیه ایران شوراندند، بلکه در داخل کشور و میان شیعیان نیز بلواها راه انداختند. آیا تعداد مخالفین و دشمنان از قشر روحانیون، مجتهدین، فقها و اساتید مدعی تشیع کم بوده و یا هست؟

***- مصداق توجه به قرآن کریم، به هیچ وجه، نگارش آن به خطوط زیبا، چاپ آن در کاغذهای نفیس، نگارش میکروسکوپی آن در یک ورق طلای یک سانتی یا نگارش روی بزرگترین کتاب چند متری نیست. حتی به حفظ قرآن و نیز ختم مکرر قرائت آن نیز نیست، بلکه به شناخت، ایمان و عمل به آن است.**

الف - تجزیه قرآن:

خداوند متعال فرمود: عده‌ی بسیاری قرآن کریم را تکه‌تکه می‌کنند: «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» (الحجر، ۹۱) - همانان که قرآن را جزء جزء کردند».

بدیهی است که منظور فقط پاره پاره کردن ظاهر یک جلد کتاب به نام قرآن کریم نیست. در ابتدای بعثت، آن را بخش بخش کردند، بخشی را شعر، بخشی را بافته، بخشی را آموخته‌ی دیگران و ... خواندند. امروز هم همین کار را می‌کنند، حتی در جهان تشیع. مگر ته سخنان امثال دکتر سروش جز این است؟ مگر نمی‌گویند: بخشی از آن وحی است - بخشی از آن سخنان شخص پیامبر (ص) است - بخشی یافته‌های عرفانی اوست و حتی بخشی دیگر از تألمات روحی و روانی و نفسانیات اوست؟ (العیاذ بالله)

عده‌ای دیگر، بخشی از قرآن را قبول دارند و برخی دیگر را قبول ندارند. این هم تکه تکه کردن است. وقتی در تئوری و نیز عمل، دین را از سیاست و سپس از زندگی جدا می‌کنند چیست؟ وقتی گمان می‌کنند که دین یعنی عبادت و عبادت نیز یعنی نماز، روزه و ختم انعام و در مابقی شئون زندگی فردی و اجتماعی به

وحی منزل و کتب نوشته شده‌ی غرب و شرق تأسی می‌کنند، چیست؟ آیا این نگاه و رفتار در شیعیان کم است؟ کل جامعه‌ی اسلامی گرفتار این مصیبت است.

ختم قرآن در ماه مبارک رمضان، بر اساس فرامین قرآن مبنی بر تلاوت - بانکداری مبتنی بر نظام ربوی حاکم بر اقتصاد جهانی - ازدواج بر اساس تقلید کور و عوامی - آرایش و پوشش (تبرج) طبق سنت جاهلی قبل از اسلام و الگو گرفتن از مفسدین و ... چیست؟ همان تکه تکه کردن قرآن کریم نمی‌باشد؟

ب - قیومیت قرآن:

فرمود: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (الإسراء، ۹) یعنی این قرآن هم خودش قوام دارد و هم قیومیت دارد و باید آن را قیم خود داشت - یعنی قرآن کریم هم خودش پایدار است و هم پایدار می‌نماید. یعنی این قرآن سبب هدایت و پایداری می‌گردد. یعنی چه در مسائل فردی و چه در تعاملات اجتماعی، مانند: سیاست، حکومت، اقتصاد، تعاون، جنگ، صلح، تعلیم و تربیت و ... از قرآن تعلیم بگیرید و به قرآن تکیه کنید تا قوام یابید، پایدار و استوار گردید؛ آیا ما مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) چنین می‌کنیم؟

ج - تدبر در قرآن:

فرمود: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» (محمد، ص، ۲۴) - آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند یا بر دلها [یشان] قفل‌های [جهل و عناد] است».

یعنی آیات قرآن کریم، برای بوسیدن و روی سر گذاشتن، یا سر سفره‌ی عقد و روی تاغچه قرار دادن نیست، برای تلاوت سر قبر هم نیست، حتی فقط برای حفظ کردن و تلاوت با صوت زیبا نیز نیست، چه رسد به سر نیزه کردن و استناد دادن ترور ائمه^(ع) و کشتار مسلمین در طول تاریخ به قرآن(!؟) بلکه در اصل برای "تدبر" است. باید در قرآن تدبر کرد و با فهم آن، برای زندگی دنیوی و اخروی تدبیر نمود. حال آیا مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) چنین می‌کنند؟!

و البته بحث بسیار است، ولی یک نتیجه دارد و آن این که "قرآن کریم" همچنان در میان مسلمانان "مهجور" است.

شبهه ۱۲: از کدام آیات قرآن مشخص می‌شود که عذاب‌ها و لذات عالم آخرت جنبه جسمانی هم دارد؟ با کدام آیات قرآن می‌توان این مطلب را که عذاب‌های یاد شده در قرآن، عذاب و لذت برای روح است که قرآن برای تقریب ذهن به صورت عذاب و لذت‌های جسمانی بیان نموده؟ (ارشد مهندسی حمل و نقل دریایی) (۲۸ مهر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

انسان در این عالم (حیات مادی و دنیوی)، روح دارد و جسم. برای جسم لذت‌ها و الم‌هایی دارد و برای روح نیز لذت‌ها و الم‌های دیگری دارد. اگرچه کم یا زیاد، در یکدیگر تأثیرگذار هستند.

به عنوان مثال: عبادت و بندگی حق تعالی و اطاعت فرامین او، به ویژه در عرصه سلطه و کنترل "نفس حیوانی" برای خدا، لذاپذیری روحی است و معمولاً نه تنها جسم از آنها لذتی نمی‌برد، بلکه شاید به مشقت هم بیفتد. بالاخره نماز، روزه، حج، جهاد و ... همه مشقت برای جسم و بدن است. اما این لذت روحی، در روان، اعصاب و سلامت بدن او نیز تأثیر مثبت می‌گذارد.

همین‌طور جسم لذت‌های خاص خود را دارد که برای "روح" موضوعیت ندارد، مثل خوردن، نوشیدن، شهوت جنسی، مسکن، پوشش (لباس) ... و یا دردهای خود را دارد، مثل گرسنگی، تشنگی، گرما، سرما، بیماری، قطع عضو و ...؛ هر چند که هر رفتار بدن، در روح نیز تأثیر می‌گذارد.

الف - در حیات اخروی و جایگاه‌های بهشت و جهنم نیز همین‌طور است. انسان هم روح دارد و هم جسم. لذا لذت‌ها و الم‌هایی برای روح دارد و لذت‌ها و الم‌هایی برای جسم. ببینیم امیرالمؤمنین، حضرت علی (علیه‌السلام)، چه زیبا به هر دو در دعای کمیل اشاره می‌نماید: «فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي! صَبْرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ - ای إله من، سید و مولای من و ای پروردگار من! بر فرض که بر عذابت شکیبائی ورزم، ولی بر فراق چگونه صبر کنم». این عذاب، همان عذاب‌های جسمانی است و "فراق معبود و معشوق"، عذاب روح است.

ب - تمام آیات مربوط به بهشت که در آن به قصر، حور، زیبایی‌های سمعی و بصری، خوردنی و آشامیدنی و ... ذکر شده، همان لذایذ جسم در بهشت است که البته برای روح بهجت‌آور است. اما قرب الهی، لقاء الله، رسیدن به مقام محمود، قرار گرفتن در بارگاه ملیک و رضوان، همه لذت روح است، که البته جسم را نیز در جایگاه آسایش والاتر قرار می‌دهد.

ببینیم که در آیهی ذیل، چگونه به هر دو نعمت و لذت تصریح شده است؟

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ * فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (القمر، ۵۴ و ۵۵)

ترجمه: همانا پرهیزگاران در بوستان‌ها و [کنار] جویبارها باشند * در جایگاه صدق، نزد پادشاهی با اقتدار.

ج - همین‌طور تمامی آیاتی که به آتش، سوختن، خوراک زقوم، نوشیدنی‌های جوشان، قل و زنجیر و ... اشاره دارد، همان سوختن جسم در جهنم است که تردیدی در آن نیست و آیاتی که از قیامت و عذاب آن به عنوان "یوم الحسرة" - "یوم التغبان" - "یوم تبلی السرائر" (روز بیرون ریختن اسرار) و ... یاد می‌کند، برای اهل جهنم، همان عذاب‌های روح می‌باشد. ببینیم در آیهی مبارکه‌ی ذیل، چگونه به هر دو عذاب جسمانی و روحانی اشاره و تصریح کرده است؟ جهنم و عذاب‌هایش از یک سو، و سخط و لعنت الهی (دور شدن از رحمت او) از سویی دیگر:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِدًا فَرَجَآؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (النساء، ۹۳)

ترجمه: و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد (و آن را حلال شمرد)، کیفر او جهنم است که جاودانه در آن باشد، و خداوند بر او خشم گیرد و او را از رحمت خود دور سازد و برای او عذابی بزرگ فراهم نماید.

نتیجه:

پس در بهشت هم لذت جسمانی هست و هم روحی، و در جهنم نیز هم عذاب جسمانی هست و هم روحی.

بهشت:

«مَتَّكِيْنَ عَلَى فُرْشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ (الرَّحْمَن، ۵۴) - بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت‌بافت است تکیه‌زدگاند و چیدن میوه [از] آن دو باغ [به آسانی] در دسترس است.» - «فِيهِمَا عَيْتَانِ تَصَّاحَتَانِ (الرَّحْمَن، ۶۶) - در آن دو [باغ] دو چشمه‌ی همواره جوشان است.» و ده‌ها آیه‌ی دیگر در ذکر نعمت‌های بهشتی، همه لذت جسم بهشتی است.

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (الواقعه، ۱۰ و ۱۱) - و پیشگامان (سبقت‌گیرندگان) که پیشگامند * آنها مقربان (درگاه)‌اند.»، لذت روحی است، چه آن که "کمال" و تقرب به الله جلّ جلاله، جسمانی نیست.

جهنم:

از عذاب‌های جسم در جهنم، سوختن به آتش خودافروخته و بازگشت زهر آنچه عمل شده به خویشتن خویش است:

«يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (التوبة، ۳۵)

ترجمه: روزی که آن [گنجینه]‌ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند [و گویند] این است آنچه برای خود اندوختید پس [کیفر] آنچه را می‌اندوختید بچشید.

و حسرت و ندامت از هر اعتقاد و عمل ناصالحی که انسان را از لقای پروردگار محروم می‌کند، به گذشته‌اش افسوس می‌خورد، از کرده‌هایش پشیمان می‌شود، خوف و وحشت وجودش را می‌گیرد، همه عذاب روحی است:

«قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ» (الأنعام، ۲۱)

ترجمه: کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند قطعاً زیان دیدند. تا آن گاه که قیامت به ناگاه بر آنان در رسد، می‌گویند: «ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره‌ی آن کوتاهی کردیم.» و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می‌کشند. چه بد است باری که می‌کشند.

خشنودی و رضوان الهی، لذت و بهجت روح است و سخط و قهر الهی نیز عذاب روح است؛ جایگاه آن لذت، بهشت رضوان است و جایگاه آن عذاب نیز جهنم است؛ و انتخاب با خود انسان است:

«أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (ال عمران، ۱۶۲)

ترجمه: پس آیا کسی که در طلب رضای خداست همانند کسی است که دچار خشم خدا شده و جای او جهنم است؟ و بد سرانجامی است.

شبهه ۱۳: چرا در قرآن کریم شدت عذاب بسیار بالا و پر تکرار است ولی در مورد بهشت تنها به "تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ" کفایت شده، اما از انواع و اقسام عذاب‌های جهنمی یاد شده است؟

(لیسانس حقوق/تهران) (۵ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر فقط سؤال می‌شد که "چرا در قرآن کریم آیات عذاب بیشتر است؟" سؤالی قابل تأمل و بحث و بررسی بود، اما وقتی بیان می‌شود که در مورد بهشت تنها به "تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ" بسنده شده، معلوم می‌شود که سؤال همین‌طوری طرح شده و نه بر اساس مطالعه قرآن کریم. چه کسی گفته که در مورد بهشت به همین آیه یا حتی چند آیه‌ی مشابه دیگر بسنده شده است؟! دست کم اگر فقط سه سوره‌ی یس، الواقعة و الرحمن را تلاوت کنند یا سوره‌ی الانسان را مطالعه کنند، به بطلان ادعایشان پی می‌برند، چه رسد به این که سرتاسر قرآن را تلاوت کنند.

الف - مفاهیم قرآنی را نباید با شمارش آیات و فراوانی آنها مورد مطالعه و فهم قرار داد؛ قرآن را نباید چرتکه‌ای تلاوت نمود؛ هر چند که بر همین اساس نیز ادعای مطروحه در سؤال صحیح نمی‌باشد. البته بعید است شمارش دقیقی صورت گرفته باشد، اما به لحاظ تعداد واژگان نیز بیش از ۵۶۰ مرتبه فقط از "رحمت و بخشش" سخن رفته است، در حالی که حدود ۴۰۰ مورد در خصوص عذاب می‌باشد. اگرچه بیان شد که تعداد شرط نیست.

ب - ابتدای هر سوره‌ای (به غیر از توبه)، آیه‌ی مبارکه "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" را تلاوت می‌نمایید که بیانگر سبقت و احاطه‌ی رحمت الهی بر تمامی مباحث مطروحه در آن سوره است. و حتی بسیاری از عذاب‌ها نیز "رحمت" است. اگر کسی را تنبیه کنند تا متنبه و پاک شود، تحت عمل جراحی قرار دهند تا بهبود یابد و سالم زندگی کند و ...، عین رحمت است.

ج - در قرآن کریم تصریح شده که خداوند رحمان، رحمت را بر خودش فرض کرده است، لذا اهل معصیت را که بر اساس جهل و نادانی گناه کرده‌اند، فوری معذب نمی‌نماید و اگر برگردند، مورد لطف و مرحمت خودش قرار می‌دهد. آیا در خصوص غضب و عذاب نیز چنین تصریحی شده است؟

«وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنِ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الأعام، ۵۴)

ترجمه: و چون کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند نزد تو آیند، بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر داشته، که هر کس از شما به نادانی عمل بدی کند آن گاه بعد از آن توبه کند و به اصلاح (کار خود) پردازد بی‌تردید خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

با تمامی آیاتی که انسان را به نتایج و پیامدهای سوء اعتقادات غلط و کارهای خطایش مطلع می‌نماید، تا انسان آگاهانه حرکت کند، در یک آیه، آن هم خطاب به بندگانی که در گناه زیاده‌روی کرده‌اند، می‌فرماید که اگر شرک نوزید و از رحمت خدا ناامید نشوید و توبه کنید، همه‌ی گناهان شما را یک جا (جمعاً) می‌بخشم، این یعنی سبقت و احاطه‌ی رحمت، بر تمامی عذاب‌ها و عقوبت‌ها:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی‌تردید خداوند همه‌ی گناهان را (هر چند شرک باشد، به وسیله‌ی توبه) می‌آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان.

چند نکته:

۱- انسان در این عالم، از روح ملکوتی و بدن حیوانی برخوردار است. بالتبع نفس حیوانی دارد، نیازها، خواهش‌ها و خوهای حیوانی نیز دارد؛ مضافاً بر این که شیاطین و وسوسه‌گر درونی و بیرونی نیز دائم علیه او مکر و حيله می‌کنند؛ لذا در مهلکه قرار گرفته است و اگر خارج نشود، هلاکت قطعی است. اما همین تمایلات و وسوسه‌ها، برای او حجاب از درک حقیقت آنچه می‌کند نیز می‌شود. پس اگر کاملاً به عواقب کارهایش و نتایجی که در پی گریبانش را خواهد گرفت، آگاه و مطلع نگردد، احتمال مراقبتش و تلاش برای انسان شدن و نجات خودش بسیار ضعیف خواهد بود. آیا برای سلامت بدن، فقط ویتامین‌ها و پروتوین‌ها معرفی می‌شوند، یا انواع و اقسام خطرات، حوادث، بیماری‌ها، میکروب‌ها و... نیز معرفی می‌شود تا انسان پرهیز کند و مبتلا نگردد؟ آیات عذاب برای اطلاع و آگاهی از عواقب است تا انسان مرتکب معصیت نشود، نه این که دنبال معصیت رود و بعد اعتراض کند که چرا عقوبت‌ش سنگین است؟!

۲- بسیاری سعی دارند با فاکتور گرفتن از آیات رحمت و نعمات الهی، که هم در دنیا و هم در آخرت، جسم و روح را متنعم می‌کند، فقط به عذاب‌ها اشاره کنند، تا بگویند: خدایی که اسلام به آن دعوت کرده است، خشن، غضبناک، عذاب‌کننده و ... می‌باشد.

بدیهی است که این نوع شناخت غلط از خدا، به ویژه برای بندگانی که دائم مرتکب خطایای کوچک و بزرگ می‌شوند، سبب ناخوشنودی، ناامیدی و دوری می‌گردد و البته به کفر و انکار نیز می‌انجامد. این در حالی است که خداوند حکیم و هدایت کننده، نه تنها انسان را از عاقبت خوب و بد خودش مطلع کرده است، بلکه مکرر او را متوجه محبت، مغفرت، عفو، کرم، جود، لطف و مغفرت الهی نموده است و تصریح نموده که حتی بسیاری از گناهان را بدون توبه نیز می‌بخشد، اما شرک و یأس از رحمت را هرگز نمی‌بخشد.

۳- دقت کنیم که اساس خلقت بر "محبت" است و شاکله‌ی انسان نیز بر "حبّ و بغض" است؛ و در قانون عشق نیز محبت، مودّت، گذشت، مغفرت، لطف و رحمت، نادیده گرفتن و پذیرا بودن سبقت و چیرگی دارد.

مرتبط:

* خداوندی که رؤف و رحیم و مهربان‌تر از مادر است، چگونه به آتش عذاب می‌کند؟ و چرا برای گناه در عمر کوتاه عذاب ابدی می‌کند؟

* در آیه ۱۶۲ سوره بقره خداوند اشاره به عدم بخشش و تخفیف در عذاب فرموده است. سؤال پیش می‌آید که آیا این امر مغایرت با رحمن و رحیم بودن خداوند ندارد و ما انسان‌ها نیز وقتی کسی اظهار ندامت می‌کند نباید گذشت داشته و به او فرصتی بدهیم؟

* از کدام آیات قرآن مشخص می‌شود که عذاب‌ها و لذات عالم آخرت جنبه جسمانی هم دارد؟ با کدام آیات قرآن می‌توان این مطلب را که عذاب‌های یاد شده در قرآن، عذاب و لذت برای روح است که قرآن برای تقرب ذهن به صورت عذاب و لذت‌های جسمانی بیان نموده؟

شبهه ۱۴: آیا امیرالمؤمنین با بیان «وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ يَأُولَىٰ يَعْمَلِ الْحَقَّ مِنْكَ...» به عثمان، ابوبکر و عمر را عمل کننده به سنت و به حق می‌داند؟ (۷ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بسیاری سعی دارند با استناد به این جمله، مدعی شوند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) به سیاست، عملکرد و روش شیخین صحنه گذاشته و عثمان را نیز تعریف و تمجید نموده‌اند! اما مهم این است که بدانیم که ابتدا و انتهای جمله را نمی‌خوانند و مورد استناد قرار نمی‌دهند، تا حقیقت برای خواننده، شنونده و مخاطب روشن گردد! (۱۴)

مسئله این است که روش خلیفه سوم، حتی به دو خلیفه قبل خود نیز شبیه نبود. بی‌سیاستی در حکومت، عدم مدیریت مطلوب در کشورداری، توزیع ناعادلانه‌ی ثروت، تقسیم پست‌ها بین نزدیکان و ... به حدی شد که دیگر خود مردم علیه وی شوریدند.

این اعتراضات و شورش‌ها ادامه داشت و عثمان ابتدا اهمیتی نمی‌داد، تا این که کار بالا گرفت. وی چندین بار نیز به حضرت علی (علیه السلام) متوسل شد که "چه بکند؟" حضرت نیز نصیحت‌ها و تذکراتی داشتند که او همچنان رعایت نمی‌کرد، تا این که مردم با تجمع‌ها و نیز اعزام نمایندگان از حضرت علی (علیه السلام) خواستند تا با او صحبت کنند و چون خود او نیز در فشار شدید قرار گرفته بود، در واقع حضرت مجدداً و این بار به خواست مردم، رفتند تا با او صحبت کنند.

در این موقعیت، مذاکرات پیرامون مباحث اعتقادی نبود، حتی ریشه‌یابی‌ها یا مشروعیت نظام نیز نبود. بلکه عثمان خلیفه و حاکم ممالک اسلامی بود و مردم از بی‌کفایتی و ظلم‌های او به تنگ آمده بودند. لذا امام او را متذکر می‌شد و نصیحت می‌نمود. این معنایش تأیید گذشته و حال و یا مشروعیت بخشیدن به نظام حکومتی نبود و نیست. مثل تجربه‌ای که در تاریخ خودمان داشتیم. حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه)، بارها و بارها به شاه تذکر داد و او را نصیحت کرد و گفت کاری نکن که مردم تو را عزل و از کشور بیرون کنند. که آخر هم همین‌طور شد.

حال دقت کنیم که حضرت در این دیدار به ایشان چه مطالبی را متذکر شدند و چه نصیحتی کردند:

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَ قَدْ اسْتَسْفَرُونِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ؛

مردم به دنبال من هستند، و مرا بین خود و تو واسطه قرار داده‌اند،

*- یعنی: مردم از من خواسته‌اند که بیایم و با تو سخن بگویم.

وَ وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ؟ مَا أَعْرِفُ شَيْئاً نَجَّهْتُ، وَ لَا أَدُلُّكَ عَلَىٰ أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ، إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ، مَا سَبَقْنَاكَ إِلَىٰ شَيْءٍ فَتُخَيِّرَكَ عَنْهُ،

و به خدا قسم نمی‌دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی‌دانم که تو از آن بی‌خبر باشی، و به چیزی که ندانی تو را دلالت نمی‌کنم؛ تو می‌دانی آنچه را ما می‌دانیم، به چیزی سبقت نگرفته‌ایم که تو را به آن آگاهی دهیم؛

وَ لَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَنَبَلِّغَكَهُ، وَ قَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَمَا صَحَبْنَا.

در پنهان به کاری نپرداخته‌ایم که آن را به تو برسانیم، آنچه ما دیده‌ایم تو هم دیده‌ای، و آنچه ما شنیده‌ایم تو هم شنیده‌ای، و با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مصاحبت داشتی چنان که ما مصاحبت داشتیم.

*- تا همین‌جا دقت نمایید؛ می‌فرماید من آدمی به تو خطاهایت را متذکر شوم، شرایط و وضعیت را بگویم، موارد اعتراض مردم را منتقل کنم و ...؛ اما تو خودت می‌دانی که چه کردی و اوضاع چگونه است؟ می‌فرماید:

چه خبری به تو بدهم که خودت از آن بی‌خبری؟ چیزی مخفی نیست. اگر وضع فعلی نوع حکومت و اعتراضات مردم را موضوع قرار دهی، هر چه ما می‌دانیم، تو هم می‌دانی - اگر بخواهی بگویی که من خلیفه المسلمین هستم و مردم انتظاری غیرمشروع دارند، یا بگویی من از دین و احکامش و سنت نبوی مطلع نبودم، درست نیست، چرا که تو نیز مثل ما هر چه رسول الله (صلوات الله علیه و آله) فرمود، شنیده‌ای ... - یعنی دیگر حجت تمام است و بهانه‌ای برای توجیه کرده‌های خطایب نیست.

وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنُ الْخَطَّابِ يَا أُولِي الْأَعْيُنِ عَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَيْخَةَ رَحِمَ مِنْهُمَا، وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صَهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.

پسر ابوقحافه و پسر خطّاب از تو به عمل به حق سزاوارتر نبودند، تو به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از نظر خویشاوندی از آن دو نزدیکتری، و از دامادی او به جایی رسیدی که آن دو نفر نرسیدند.

***- سپس وی را با دو خلیفه پیشین مقایسه می‌کند، چرا که جانشین آنها شده بود و قبول کرده بود که به سنت آنان عمل کند و حضرت (ع) نیز همین شرط را نپذیرفته بودند که کنارش گذاشتند و با عثمان بیعت کردند.**

پس در این مقایسه به او متذکر می‌شوند: اولاً آن دو حاکم قبلی، شخصیت خاصی [مثل امام، وصی، باب العلم، یعسوب الدین، حکیم، نابغه و ...] نبودند که بگویی آنها چیزهایی می‌دانستند که من نمی‌دانم، ثانیاً قاعدتاً باید از آن دو نیز بیشتر بدانی و بهتر عمل کنی، چرا که داماد خانه‌ی رسول الله نیز شدی. (۱)

قَالَتِ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ، فَإِنَّكَ وَاللَّهِ مَا تُبَصِّرُ مِنْ عَمِّي، وَلَا تُعَلِّمُ مِنْ جَهْلِ، وَإِنَّ الطَّرِيقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَفَائِمَةٌ.

پس خدا را خدا را در حفظ جانت، که سوگند به خدا کور نیستی تا بینایت کنند، و جاهل نیستی تا دانایت نمایند، راهها آشکار است، و نشانه‌های دین برپاست.

فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ هُدًى وَ هَدًى، فَاقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ، وَ أَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ.

آگاه باش که برترین بندگان خدا نزد خدا پیشوای عادل است که هدایت شده و هدایت کند، سنت معلومی را به پا دارد، و بدعت مجهولی را بمیراند و ...

***- این فراز نیز مستند به آیات کریمه‌ی قرآن است و اشارت دارد که اولاً اساساً حکومت در اسلام حق امام است که خودش هدایت شده و دیگران را هدایت می‌کند، نه کسی که خودش نیز محتاج هدایت دیگری است - و ثانیاً اگر ادعای "سنت" خدا و رسولش (صلوات الله علیه و آله) را دارید، سنن الهی معلوم است و پیشوای عادل آن است که آن سنن را احیا کند و بدعت‌ها را از میان بردارد؛ نه این که آن سنن را ضایع کند و خودش بدعت بگذارد.**

حال کجای این بیانات دلالت یا حتی اشاره‌ای به تأیید عثمان یا خلفای پیشین دارد؟! [و البته ادامه این خطبه نکات بسیار دقیق دیگری هم دارد که باید حتماً مورد مطالعه و تأمل قرار گیرد].

پاورقی:

۱ - بر اساس مدارك محکم و متقن، عثمان داماد خواهر حضرت خدیجه بوده، زیرا رقیه و امّ کلثوم دختران خواهر حضرت خدیجه بوده‌اند که در خانه‌ی پیامبر (ص) بزرگ شدند و ربیبی آن حضرت شدند. (برای تفصیل رجوع کنید به الصحيح من سیره النبوی (صلی الله علیه و آله) تألیف علامه جعفر مرتضی عاملی، ج ۲، ص ۱۲۶)

مرتب:

چرا پیامبر اکرم (ص) دو دختر خود را به ازدواج عثمان درآورد؟ آیا این تأیید عثمان نیست؟

شبهه ۱۵: در قرآن کریم به صراحت آمده که چرا بتان را شفیع قرار می‌دهید؟ تصریح نموده که «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»، و فرموده خدا به شفیع نیاز ندارد و ... - این آیات فکر را در خصوص شفاعت طلبی از ائمه علیهم السلام مشغول کرده است. (فوق لیسانس الکترونیک/تهران) (۱۴ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال غنی محض است و به هیچ چیزی و هیچ کسی نیازی ندارد، اما این که مرقوم نمودید: «و فرموده خدا به شفیع نیاز ندارد» در کدام آیه است؟ بله، این ماییم که نیاز داریم و نه او، اما دقت کنیم که اگر جمله‌ای به خدا نسبت داده می‌شود، باید صحیح و صادق باشد.

*** -** خداوند متعال، نه فقط شفاعت، بلکه هر درخواستی از غیر خودش را نهی کرده است، چرا که "لا إله الا الله"، خدایی جز او نیست و همه مخلوق او هستند، «لَهُ الْمُلْكُ» همه چیز مال او و تحت سلطنت اوست، پس همه فقیر و محتاج او هستند؛ و کسی چیزی ندارد که بخواهد به دیگری هم بدهد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵)

ترجمه: ای مردم، همه‌ی شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده (صفات و افعال) است.

الف - خداوند متعال فرمود: حیات، سلامتی، روزی، علم ... و توفیق را نیز از من بخواهید و به من توکل کنید، چون حی (هستی محض)، محیی (حیات بخش)، سلیم، رازق، علیم و قادر من هستیم. و این معرفت را انبیای الهی از جانب او به ما آموخته‌اند:

«قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَمْلِكُمْ إِلَيَّ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ» (هود، ۸۸)

ترجمه: (شعیب) گفت: ای قوم من، مرا خبر دهید، اگر من از جانب پروردگار خود بر دلیلی روشن و معجزاتی (بر نبوت خویش) باشم و او از جانب خود مرا روزی نیکو داده باشد (آیا باز هم دعوت من باطل و سفاhti است)؟ و من نمی‌خواهم خود بر خلاف کاری که شما را از آن نهی می‌کنم بروم، من تا آنجا که بتوانم جز اصلاح (حال جامعه را) نمی‌خواهم، و توفیق من جز به یاری خدا نیست بر او توکل کردم و به سوی او باز می‌گردم.

حال آیا معنای این که خدا غنی، حکیم، رازق، شافی و مالک است، این می‌باشد که برای سلامتی تغذیه‌ی سالم نداشته باشید، نزدیک پزشک نروید - یا برای کسب روزی کار و معاش نداشته باشید و با دیگران تعامل و داد و ستد نداشته باشید - یا برای کسب علم، نزد معلم، مدرسه، کتاب و ... نروید؟!

ب - "شَفَع" یعنی دوتایی - جفت شدن؛ و جز خداوند واحد و احد، همه نیازمند به تعامل با دیگران و "شفع" شدن با یکدیگر یا اشیا و اجسام و شفیع شدن برای یکدیگرند. لذا به انسان متذکر شد که وقتی برای رفع نیازت (تکامل) با دیگری جفت می‌شوی، گمان نکن که او از خود چیزی دارد؛ بلکه با هرچه که جفت شوی، یا در زمین است و یا در آسمان‌ها، که همه مال خداست، پس شفاعت هم مال خداست. یعنی از جانب او، برای تقرب به او، تحت حاکمیت و مالکیت اوست و شما نمی‌توانید از جانب خود برای او شفیع قرار دهید:

«قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (الزمر، ۴۴)

ترجمه: بگو: شفاعت و وساطت تماماً از آن خداوند است (چه وساطت‌های تکوینی میان علت و معلول‌ها در دنیا و چه شفاعت‌های عالم آخرت زیرا) ملکیت حقیقی و مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست (به ملاک آن که آفرینش و حفظ و تدبیر و فانی کردن همه به دست اوست) سپس همه‌ی شما به سوی او بازگردانده می‌شوید.

ج - از این رو، فرمود که «شفاعت وجود ندارد یا باطل است»، چرا که کل نظام خلقت نیز بر اساس "توسل و شفاعت" است، بلکه فرمود: از جانب خودتان برای خدا شفیع نتراشید و نگمارید. و تأکید نمود که به ویژه، آنان که نمی‌شوند و تعقل ندارند که نمی‌توانند شفیع شما نزد حق تعالی باشند. حال خواه آن که نمی‌شوند و عقل ندارد، یک بت سنگی یا چوبی باشد، یا طاغوتی که "لایسمعون" و "لایفقهون" و "لایعقلون" است. متذکر می‌شوید که شما این بتان را نزد خدا شفیع می‌گیرید، اما خدا به آنان اجازه یا موقعیت شفاعت را نداده است؟

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلُو كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ» (الزمر، ۴۳)

ترجمه: بلکه آنان به غیر از الله (جانب الله) شفیعانی گرفته‌اند (نظیر بت‌ها که آنها را شفیعان می‌گفتند)! بگو: آیا (آنها را شفیع می‌دانید) هر چند چیزی را مالک نباشند یا چیزی را ندانند؟

د - انسان یا شفیع را به جای خدا می‌گذارد، مثل این که به مجسمه شفاعت جوید تا باران بیارد - یا شفیع را واسطه‌ی بین خود و خدا قرار می‌دهد. پس اگر به جای خدا گذاشته باشد که کفر و شرک است و اگر واسطه قرار داده، باید همان باشد که او فرموده و قرار داده، نه این که از جانب خودش بگذارد.

پس شفیع گرفتن، از غیر طریقی که او فرموده، یا شفیعانی که او تعیین نموده (مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ)، غلط و باطل است، نه این که اصلاً شفاعتی وجود ندارد و این خداست که شفاعت می‌کند. اگر چنین باشد که سؤال ایجاد می‌شود: "خدا نزد که و برای چه شفاعت می‌کند؟!"

دقت کنیم که اولاً: هر هدفی، خودش وسیله‌ی قرب به خودش را تعیین و معرفی می‌کند. و ثانیاً: اگر گفته شد: معلمی نیست جز فلانی - حکیمی نیست جز فلانی - این مسیر راهی ندارد، به جز فلان جاده و ...، معنایش نه تنها این نیست که هیچ معلم، حکیم و راهی وجود ندارد، بلکه معنایش این است که وجود دارد، اما جز این یا آن نیست.

شفاعت نیز همین‌طور است. در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که می‌فرماید: شفاعت نیست مگر به اذن او - شفیع نیست، مگر کسی که او بخواهد - شفیع نیست مگر آن که واجد شرایط شفاعت من باشد و ...، پس معنایش این نیست که اصلاً شفیع و شفاعتی نیست، بلکه تصریح است که وجود دارد، ولی آن است که من قرار می‌دهم، نه شما.

مثال:

اگر شما استاد باشید و به دانشجویان بگویید: برای فراگیری از علومی که من به شما می‌آموزم، چاره‌ای نیست جز آن که همه یک دستگاه رایانه داشته باشید که مجهز به مودم باشد، دسترسی به اینترنت داشته باشید و ...، یعنی استاد، درس، علم، رایانه، مودم، اینترنت و ...، وجود ندارد؟ یا یعنی نه تنها وجود دارد، بلکه چاره‌ای جز آن ندارید. یعنی کسی نگوید: آقا نمی‌شود "شفیع" را خودمان تعیین کنیم، مثلاً با بازی فوتبال یا خوردن کباب، به علوم کامپیوتر واقف و عالم شویم؟

خداوند متعال، انبیا، رسولان، وحی (کتاب)، امامان (میزان)، نماز، روزه، حج، جهاد و ... را برای رشد و هدایت قرار داد و فرمود به همین‌ها توسل کنید و از جانب خود وسیله برای تقرب به من تعیین نکنید و با همین‌ها همراه باشید (شفاعت) و از جانب خود شفیع تعیین نکنید. نه این که "وسیله و توسل" یا "شفیع و شفاعت" وجود ندارد.

سوال ۱۶: حدیثی در مورد ازدواج از نهج الفصاحه نقل می‌کنند مبنی بر این که «برای نطفه‌های خود جای مناسبی انتخاب کنید و از سیاهان بپرهیزید [چرا] که سیاهی رنگ زشتی است.» و می‌گویند: نژاد پرستانه است. (۲۰ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

افترای نژادپرستی به اسلام نیز از جمله افتراهایی است که به هیچ وجه و هیچ شکلی نمی‌چسبد.

نژادپرستی، پدیده‌ی جاهلانه، متکبرانه و متعصبانه‌ای می‌باشد که نوع بشر از همان ابتدا به آن مبتلا شد و هنوز هم گرفتار است و هر روز چهره‌ها و نمودهای کثیف‌تر و هولناک‌تری از خود نشان می‌دهد.

نژادپرستی، خصلت و خوی مستکبران است که شخص ابلیس لعین پایه‌گذار آن بود و علت نافرمانی خود را همین برتری خود به خاطر نوع خلقتش اعلام داشت و تکبر نمود و به خاطر همین تکبر از بارگاه رحمت الهی، برای همیشه دور شد.

ابلیس همین خصلت انحرافی و منحط را در اولاد آدم دامن زد، تا آنجا که برخی خود را به خاطر رنگ پوست، برخی به خاطر ملیت و برخی دیگر به خاطر مال و اموال بیشتر و ... برتر از دیگران دانستند.

شاید در تاریخ چنین درج شده باشد که شدیدترین بروز نژادپرستی، در امریکا و اروپا و در قرن ۱۹ میلادی ظهور یافته است، حال آن که امروزه به مراتب شدیدتر است. البته نه فقط به این دلیل که حقوق سیاهان در امریکا ضایع شده و می‌شود و یا پلیس‌های سفیدپوست، مردم عادی سیاه‌پوست را می‌کشند، بلکه به این دلیل که به عنوان "فلسفه"، قائل به نژاد برتر بودن خود می‌باشند و حتی صهیونیست‌ها که کلاً نژادپرست هستند، یهود اروپایی را اصیل‌تر و برتر از یهود فلسطینی می‌دانند.

در این میان، فقط ادیان الهی بوده و هستند که "نژادپرستی" را به هر شکلی که باشد محکوم کرده‌اند و سرآمد آنها نیز اسلام و قرآن کریم است که با بیانی مستدل، اعلام می‌دارد که تفاوت رنگ‌ها و زبان‌ها، به خاطر گسترش معرفت (شناخت) و علم است و تنها ملاک برتری، تقوا می‌باشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم، و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی‌تردید، خداوند دانای آگاه است.

نکته:

برتری حتماً در مقایسه و تطبیق چیزی با چیز دیگری صورت می‌پذیرد و خداوند متعال می‌فرماید، ملاک و میزان تطبیق، رشد و کمال است که منجر به تقرب بیشتر به کمال محض (الله جلّ جلاله) می‌گردد و این مهم نیز با تقوا حاصل می‌شود.

ازدواج با سیاه‌پوست:

الف - این مقدمه بیان شد تا به عقل و ذهن خود متذکر گردیم حدیث پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) را که فرمود: «اگر حدیثی از من به شما نقل شد که با وحی و عقل مغایرت داشت، نپذیرید» و در بیانی دیگر فرموده‌اند: «به سینه‌ی دیوار بزنید».

حال آیا ممکن است پیامبری که عقل کل، خاتم رسل و اخذکننده و نیز ابلاغ‌کننده و عمل‌کننده به وحی است، چنین سخنی گفته باشد؟! البته ایشان بر این مهم که دقت کنید چه همسری انتخاب می‌کنید یا نطفه‌ی خود را کجا قرار می‌دهید (انتخاب مادر)، تذکرات مهمی داشته‌اند.

ب - چطور ممکن است پیامبری که اولین مؤذن خود را یک سیاه‌پوست قرار می‌دهد و بسیاری از مخاطبین و گرویدگان به او نیز سیاهان بودند، و دینی که نه فقط در صدر اسلام، بلکه هم اکنون نیز بسیاری از سیاه‌پوستان به خاطر همین آموزه‌ها و مقابله‌ی شدید اسلام با نژادپرستی به اسلام پیوسته و می‌پیوندند، گفته باشند که با سیاه‌پوست ازدواج نکنید؟!

ج - این که فرموده باشند: «و اجتنبوا هذا السّواد»، اگر چه شاید به یک شخص اشاره داشته باشد، اما باز هم در کتب روایی اصیل و معتبر و حتی کتب فرعی مرتبط نیامده است، بلکه به قول مرحوم ابوالقاسم پاینده (متوفی ۱۳۶۳): «و تنها در برخی کتاب‌های روایی اخلاقی قرن حاضر بدون اعلام هیچ گونه منبعی به نقل از پیامبر^(ص) آمده که «از انتخاب زنان سیاه پوست برای همسری اجتناب کنید...»».

(پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة، ص ۲۸۱)

WWW.X-SHOBBHE.COM

سوال ۱۷: خداوند متعال در چندین جای قرآن تاکید نموده و "بالوالدین احسانا" (به پدر و مادر خود احسان کنید) لطفاً بطور واضح بفرمایید منظور از نیکی و احسان چیست؟ (دانشجو/هرمزگان) (۲۸ آبان ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان گونه که بیان نمودید، خداوند متعال که هادی به صراط مستقیم، جهت رشد و کمال انسان و رسیدن به مقام قرب الهی اوست، در چند آیه به "احسان به والدین"، توصیه‌ی مؤکد نموده است، مانند:

«وَقَصَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» (الاسراء، ۲۳)

ترجمه: و پروردگارت حکم قطعی کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر (خود) نیکی کنید حال اگر در نزد تو یکی از آن دو یا هر دو به کهنسالی رسند (در مقابل زحمات یا خشونت‌های آنها اظهار ناراحتی مکن حتی) به آنان اف مگو و بر آنها فریاد مزن و سخن درشت مگو و با آنان سخنی کریمانه بگوی.

اگر در همین آیه دقت شود، به چند نکته‌ی مهم اشاره شده است:

***- اول** آن که "توحید" و بندگی نکردن غیر و سپس احسان به والدین را "قضای الهی"، یعنی حکم قطعی در نظام خلقت برشمرده است.

***- دوم** آن که پس از توحید، احسان به والدین را آورده است، نه مباحث دیگر در سایر رفتارهای فردی و جمعی (سایر احکام). دقت شود که عبادت یک رفتار است، احسان به والدین نیز یک رفتار است.

***- سوم** آن که فرمود این احسان به ویژه در زمان کهنسالی آنها باید بیشتر باشد (هم نیاز آنها بیشتر است، هم دلشان رقیق‌تر است و هم ممکن است که جوان بی‌حوصلگی و اهمال نشان دهد و ...).

***- چهارم** آن که فرمود از مصادیق احسان و ادب و به جا آوردن حقوق آنها، آن است که حتی یک "اف" یا به تعبیر خودمان یک "آه" نیز به آنان گفته نشود. و مبادا با صدای بلند و درشت (فریاد زدن بر سر آنها)، با آنها مکالمه شود.

***- پنجم** آن که فرمود با آنها قول کریمانه داشته باشید (یعنی مهربان، با گذشت، با عطف و نرمی، با ادب و بزرگ منشانه سخن بگویید).

الف - از همین دو تأکید آخر (چهارم و پنجم)، معلوم می‌شود که چگونه حرف زدن، با هر کسی و از جمله پدر و مادر، از اهمیت و اثر بسیاری برخوردار است. ممکن است انسان به خاطر مشکلاتی دلخوش نباشد، مغموم باشد، عصبانی باشد و ...، اما هنر ادب آدمی به این است که بتواند در عین حال با دیگران برخورد و گفتار متین‌تری داشته باشد. اما نسبت به پدر و مادر، حساس‌تر است، تا آنجا که حتی اگر از سخن یا رفتار یا وضعیت آنان ناراحت بود، باز نه تنها یک "اف" هم نگوید، چه رسد به این که با صدای بلند و کلمات درشت صحبت کند؛ بلکه باید در هر حال کریمانه سخن بگوید. یادش نرود دوران نوزادی خود و گریه‌هایش را - کودکی و رفتارهای خاص خودش را - نوجوانی و زحمات آنان را و ...

ب - احسان، به طور کلی نیکی و خیرخواهی است، پس ابتدا باید در قلب ایجاد شود. انسان محسن، یک انسان نیک اندیش و خیرخواه است. پس احسان به والدین این است که فرزند آنها را قلباً دوست داشته باشد و احترامشان را نگاه دارد، حقوقشان را رعایت کند (حتی اگر کافر باشند)، و به همین جهت دلسوز آنها باشد و برایشان خیر بخواهد. چنانچه شاهدیم پس از آیه‌ی فوق، می‌فرماید که جلوی آنها فروتن و متواضع باش، پر و بال حمایت و رحمت را باز کن و در ضمن برایشان دعای خیر کن. یعنی قلبیت، خیر آنها را از خدا بخواهد و به زبان نیز جاری کنی و در عمل پیاده کنی:

«وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا» (الاسراء، ۲۴)

ترجمه: ز در رحمت پر و بال مسکنت (تواضع و رحمت) بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکی ام تربیت کردند.

ج - پس بدین ترتیب، قدردانی، حفظ احترام، تواضع، ادب، گفتار کریمانه، زیر پوشش حمایتی قرار دادن و بالاخره "دعای خیر" از مصادیق کلی این احسان می باشد که هر کس موضوعهای مربوطه را خودش تشخیص می دهد. چون شرایط یکسان نیست. حتی ممکن است که پدر و مادر کسی از دنیا رفته باشند، باز هم باید در حق آنها احسان کند، یعنی برای زندگی اخروی آنها نیز خیرشان را بخواهد، برایشان خیرات و میرات مادی و معنوی داشته باشد و با دعای خیر، غفران و رحمتشان را از خدا بخواهد.

نکته:

دقت کنیم که حضرت عیسی (علیه السلام)، هنگامی که به صورت معجزه در گهواره لب گشود، پس از آن که اذعان و تصریح به بندگی خدا و نبوت او نمود، افزود: خداوند به من امر نموده که تا عمر دارم، اقامه‌ی نماز کنم، زکات بدهم، و به من این فضیلت را بخشیده که نسبت به مادرم (چون پدر نداشتند)، خیرخواه و نیکو باشم، نه زورگو و شقی.

«قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» (مریم، ۳۰ تا ۳۲)

ترجمه: [نوزاد در گهواره] گفت: به درستی که من بنده‌ی خداوند هستم (نه فرزند او یا خود او)، که به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و مرا هر کجا که باشم وجود پربرکتی ساخته، و تا زنده هستم به نماز و زکات سفارش کرده است * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است.

سوال ۱۸: اگر عالمی به نام برزخ وجود داشت و انسانها در آن دارای حیات بودند، در نتیجه می‌بایست پیامبری همانند حضرت عیسی (ع) پس از مرگش از اوضاع و احوال مردم آگاه باشد و حال آن که خدای سبحان در آیه ۱۱۷ مایده این مسأله را نفی می‌کند. (لیسانس زیست‌شناسی/بهبان) (۵ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا باید به نکات بسیار مهمی که "ذهن" را سازمان می‌دهد تا به درستی از معلومات به مجهولات پی‌ببرد، توجه کنیم، که از جمله‌ی آنها «صغری و کبری» یک قضیه، برای حصول به نتیجه است.

بدیهی است که این «صغرا و کبرا» که گاه به شکل «اگر» و «پس» مطرح می‌گردد، حتماً باید به موضوع انطباق داشته و با آن سنخیت داشته باشد، چنانچه از اولین دروس ریاضی (که مبتنی بر منطق است)، می‌آموزیم که نمی‌توانیم و نباید دو ناهمگون را با هم جمع بزنیم، یا از هم کم کنیم.

به عنوان مثال: در صورتی که پرسید: «اگر زمین جاذبه دارد، پس چرا ذرات معلق در هوا وجود دارد؟» یک سؤال منطقی است و می‌توان به آن پاسخ داد و از معلومات به مجهول مورد سؤال رسید، اما اگر پرسید: «اگر زمین جاذبه دارد، پس چرا من امروز کیسل هستم؟»، سؤال غیرمنطقی می‌شود.

در سؤال شما نیز «اگر و پس» مطرح است و با آن «اگر» به این «پس» نخواهید رسید. چنانچه سؤال می‌نمودید: «اگر انبیا شاهدند و اشراف دارند، پس چرا در این آیه چنین فرموده؟»، سؤال منطقی بود، اما «اگر حیات برزخی وجود دارد ... پس چرا حضرت عیسی (ع)» ربطی به هم ندارند. چرا که:

الف - معنای برزخ، حایل بین دو چیز است. عالم برزخ را نیز چون حد وسط دنیا و آخرت می‌باشد «برزخ» می‌گویند. انسانها پس از مرگ، از این دنیا به عالم دیگری منتقل می‌گردند؛ عالم قیامت هم که هنوز برپا نشده است، پس به عالمی که بین دو عالم دنیا و قیامت است، منتقل می‌گردند که به آن «برزخ» می‌گویند. حال چه آنان به احوال دنیا آگاه باشند یا نباشند.

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: (آنها در شرك و كفر به سر می‌برند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا رسد (در قبضه فرشتگان، به خداوند) گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید * شاید عمل صالحی در آنچه (در دنیا) وا گذاشته‌ام انجام دهم. چنین نیست، آن سخنی است که او گوینده‌ی آن است (ولی تحقق نمی‌پذیرد)، و پیش روی آنها (عالم) برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

ب - صغرای دیگری که خطاست، در این است که فرمودید: «اگر انسانها در برزخ دارای حیات بودند، می‌بایست کسی مثل حضرت عیسی (علیه‌السلام)، به دنیا اشراف می‌داشت». خب، حالا حیات برزخی چه ربطی به اشراف و آگاهی از دنیا دارد؟ چه کسی گفته که هر کس از دنیا می‌رود و وارد عالم برزخ می‌شود، باید به همه‌ی احوال اهل دنیا آگاه باشد و اشراف داشته باشد؟ حیات در عالم برزخ، چه دلیلی برای آگاهی و اشراف به احوال مردم در حیات دنیوی می‌باشد؟

ج - اما آیه‌ای که استدلال نمودید و به دنبال آیه‌ی قبل می‌باشد، به شرح ذیل است:

آیه اول: «وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَلَمْ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ فُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (المائدة، ۱۱۶)

ترجمه: و (به یاد آر روز قیامت را) هنگامی که خدا گوید: ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادر مرا به عنوان دو خدا به جای خداوند به خدایی بگیری؟ گفت: منزه‌ی تو (ای خدا)، مرا نسزد آنچه را که حق من نیست بگویم، اگر گفته بودم حتماً تو آن را می‌دانستی، تو آنچه را در نفس من است می‌دانی و من آنچه را در ذات توست نمی‌دانم، به یقین تویی که دانای کامل نهان‌هایی.

آیهی دوم: «مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُمْ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَقَّيْتَنِي كُنْتُمْ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (همان، ۱۱۷)

ترجمه: من به مردم چیزی جز آنچه که تو دستورم دادی نگفتم و تو دستورم دادی که بگویم خدای را که پروردگار من و پروردگار شما است بپرستید و تا در میان ایشان بودم شاهد اعمالشان بودم پس از این که مرا به سوی خود خواندی تو خودت مراقب و شاهد بر آنان بودی و تو بر هر چیز شاهدهی.

توضیح: مردمان باورها و اعتقادات گوناگونی دارند. برخی منکر خدا و قیامت (مبدأ و معاد)، هستند، برخی برای خود بت‌های محسوس (مجسمه‌های گلی، سنگی، چوبی، فلزی و ...) دارند و برخی دیگر بت‌های نامحسوس (فراعنه، طواغیت، هوای نفس و ...)، همچنین برخی دیگر اعتقاد به خدا، معاد، پیامبر خدا، کتاب خدا و دین خدا دارند.

در قیامت، از هر کسی برای اعتقاد و عملش، حجت و دلیل خواسته می‌شود. از این رو ابتدا تمامی آنچه به جای خدا «إله و معبود» دانسته یا گرفته شده را می‌آورند و می‌پرسند: «آیا خودت ادعای الوهیت و ربوبیت کردی، یا تو چنین ادعایی نداشتی، اما عده‌ای تو را چنین فرض کردند؟»

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهؤلاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيِّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرَهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ» (سبا، ۴۰ و ۴۱)

ترجمه: و (یاد کن) روزی که همه‌ی آنها را (عابدان و معبودان را) گرد آورد، سپس به فرشتگان گوید: آیا این‌ها (در دنیا) شما را می‌پرستیدند * گویند: منزهی تو (از هر عیب و نقص)، تویی تنها دوست و سرپرست و یاور ما نه آنها (که به عبادتشان راضی نبودیم) بلکه آنها جنیان را می‌پرستیدند، (زیرا آنها به عبادتشان راضی بودند و) بیشترشان به آنها گرونده بودند.

حشر انبیاء (علیهم السلام):

انبیاء الهی، شاهدان امت هستند. پس همه‌ی آنها را حشر می‌کنند و از هر کدام راجع به اعتقادات و اعمال امت خودش سؤال می‌کنند که آیا تو به آنها گفتی که چنین و چنان کنند؟

از پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) سؤال می‌کنند که آیا تو به آنها گفتی که متفرق شوند؟ می‌فرماید: خیر، من جز آنچه تو امر کردی، به آنها ابلاغ نکردم، جز آنچه تو رهنمودی، راهنمایی و رهبریشان نکردم و تو خود شاهد هستی! شاهدهی که به آنان ابلاغ کردم که حول محور «حبل‌الله» که حجت توست، وحدت کنی و با هم اختلاف نکنند و در اختلافات، وحی و اطاعت از رسول (ص) را حجت و داور قرار دهند: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا ... (ال عمران، ۱۰۲)»

مسیحیان:

مسیحیان معتقد به اولوهیت حضرت مسیح (علیه‌السلام) هستند، معتقد به «پدر - پسر - روح القدس» (اب، ابن، روح القدس) هستند. آن حضرت را "پدر خدا، پسر خدا و خود خدا" می‌دانند و ...؛ پس ابتدا او را می‌آورند و می‌پرسند: تو مردم را به پرستش خود خواندی؟!

او عرض می‌کند: خدایا! تو خود شاهدهی که من اساساً نمی‌توانستم چنین کاری کنم؛ من نبی تو بودم؛ من آنچه تو فرمودی را ابلاغ کردم؛ به سوی پرستش و اعتقاد به وحدانیت تو دعوت کردم ...، تا وقتی در حیات بودم و تکلیف بر عهده داشتم، مراقب بودم که مبدا مشرک شوند، مبدا مرا خدا بدانند و بخوانند، مبدا به جای اطاعت من در راستای پرستش تو، مرا عبادت و بندگی کنند. بعد از آن که از این عالم رفتم نیز تو خودت شاهدهی که چه کردند و چرا؟

پس این گفتگو ربطی به عالم برزخ یا شاهد بودن اهل عالم برزخ به احوال مردم دنیا و ... ندارد، بلکه اشاره به اوضاع قیامت، حشر، سؤال از اعتقادات و اعمال و چرایی‌ها، خواستن دلیل، برهان و حجت دارد.

سوال ۱۹: چرا در قران کریم کلمه "سمیع" جلوتر از "بصیر" آمده است مانند: **وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؟** در صورتی که ما ۸۰ درصد اطلاعات محیطی را از طریق بینایی به دست می‌آوریم. چه حکمتی در این آیه نهفته است؟ (مهندسی فن‌آوری اطلاعات) (۱۰ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا به چند نکته‌ی مهم باید دقت نماییم:

اول: هیچ گاه خداوند متعال را با خودمان مقایسه نمی‌کنیم. او خالق است و ما مخلوق. او پدیدآورنده است، اما ما و هر چه هست، پدیده. او هستی و کمال محض است و هر چه هست، محدود و نیازمند.

خداوند متعال، وحی را با کلمات مفهوم و مُدرک بشر نازل می‌نماید، اما این دلیل نمی‌شود که اگر اسم‌ها یا کلمات مفهوم بشر را [مثل عین، بصیرت، سمع، یَد و ...] آورد، انسان گمان کند که او دارای اعضای چون چشم، مغز، گوش، دست و ... می‌باشد و کارکردی مانند اعضای بشر یا حیوانات دارد. این اندیشه و تصور غلط، ابتدا به یهودیت و مسیحیت نفوذ کرد و به ویژه از زمان "ابن تیمیه" به بعد، در میان مسلمانان (از جمله وهابیت، سلفی‌ها و ...) نیز نفوذ داده شد.

دوم: اسما و صفات الهی، همه عین ذات او هستند. خداوند متعال مانند مخلوقاتش ترکیب نیست و تجزیه هم نمی‌شود. لذا علیم، حکیم، سمیع، بصیر، قادر، متعال، رحمان، رحیم و ... همه اسمای کمالیه‌ی یک ذات است که ما ظهور و تجلی آن را در کثرت می‌بینیم. از این رو فرمود که او را به هر یک از اسم‌هایش بخوانید، خود او را خوانده‌اید: **«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... (الإسراء، ۱۱۰)** - بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید (اسمی را که بر ذات واجب یگانه واجد همه‌ی کمالات وضع شده، یا اسمی را که به لحاظ صفات او وضع شده) هر يك را بخوانید (اشاره بر يك ذات پاك است) زیرا برای او بهترین نام‌هاست.»

سمع (شنیدن) و بصر (دیدن) در ما:

الف - اگر چه حتی در انسان نیز «دیدن با چشم» با «بصیرت» متفاوت است، [چنانچه حیوانات نیز اشیا را می‌بینند، اما بصیرت انسانی ندارند]، اما در عین حال چنین نیست که ۸۰٪ اطلاعات ما از دیدن باشد. انسان خیلی چیزها را می‌بیند، اما آنها را با "تعریف" می‌شناسد و این تعاریف غالباً از طریق "کلام از یک سو و شنیدن از سوی دیگر"، مفهوم و مُدرک انسان می‌شود. فرض کنید کسی دریا یا حتی اقیانوس را ببیند، اما هیچ تعریفی از آن نداشته باشد.

پس شنیدن در معرفت، شناخت و علم؛ بر دیدن سبقت دارد. چنانچه همگان ابدان یا ستارگان یا حیوانات را می‌بینند، اما علوم متفاوت در عرصه‌ی پزشکی، نجوم، زیست، ریاضیات و ... با گفتن و شنیدن منتقل می‌شود؛ مضافاً بر این که انسان شناخت‌های بسیاری دارد که مورد آنها اصلاً با چشم دیده نمی‌شود. مانند حکمت، فلسفه، ریاضیات و لذا یک کور نیز می‌تواند با شنیدن، ابابصیر دانشمند و حکیم شود.

ب - دانشمندان فیزیولوژی در علوم مربوط به وظایف اعضا می‌گویند: دستگاه شنوایی از دستگاه بینایی دقیق‌تر و قوی‌تر و گسترده‌تر و قدرت دریافت آن بالاتر و وسیع‌تر است.

به پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، "أُذُنٌ" می‌گفتند، چرا که بیشتر به شنیدن توجه داشتند - ایشان به مردان فرمودند (مضمون): «دوست داشتن را به همسران بگویند، چرا که برای همیشه آویزه‌ی گوشش می‌شود.» یعنی اثر شنیدن و نیز گستره و عمق آن، از دیدن بسیار بالاتر است. کارهای محبت‌آمیز را می‌توان دید، اما اولاً معلوم نیست که همه فهم کنند و ثانیاً کار دیده شدنی، هیچ گاه عمق اظهار و بیان و متقابلاً عمق تأثیر در شنونده را ندارد.

***- البته چنانچه ابتدا بیان گردید، منظور این نیست که «سمیع و بصیر» بودن خداوند متعال و سبحان، با شنوایی یا بینایی انسان و سایر مخلوقات مقایسه گردد، بلکه در این بیان، فقط به این دو ویژگی در انسان اشاره شد.**

سبقت سمع بر بصر در آیات:

سمع و بصر در آیات، به رابطه‌ی خداوند متعال که خالق است، با مخلوقش (به ویژه انسان) اشاره دارد. پس به حالات و شرایط انسان اشاره شده است، نه سبقت یک صفت بر صفتی دیگری از خداوند متعال، که همه‌ی اسما و صفات او عین ذات هستند.

بشر، مخلوق و نیازمند است، چه اشرف مخلوقات پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) باشد، چه ابوجهل و ابوسفیان، چنانچه هر مخلوقی نیازمند است، چه مَلَكِ مقرب الهی باشد، یا یک کرم خاکی، یا سنگ جامد. منتهی بشر باید این نیاز و فقر ذاتی را فهم کند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ - ای مردم، همه‌ی شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز و ستوده صفات و افعال است. (فاطر، ۱۵)».

بدیهی است که موجود نیازمند، در هر حالی و به هر شکلی، (خواسته و ناخواسته - دانسته و ندانسته)، نزد "غنی"، اظهار نیاز دارد و حاجتش را بیان می‌دارد، خواه به زبان بیاورد یا نیاورد، خواه بینا و بصیر باشد یا کور مادی و معنوی باشد یا چشم داشته باشد، اما بصیرت نداشته باشد.

از این رو ابتدا به «سمع» اشاره نمود؛ یعنی همه‌ی ابراز نیاز شما و عرض حاجت شما شنیده می‌شود.

بعد به «بصر» اشاره نمود؛ یعنی اولاً چه بسا حاجت را خودت هم ندانی که بخواهی، اما خالق تو بصیر است و چه بسا نخواهی، اما او بصیر است و چه بسا بخواهی، ولی به نفع تو نباشد، اما او بصیر است.

همه‌ی وجودت فریاد نیاز است، پس بدان که او «سمیع» است و آشکار و نهانت در محضر اوست، پس بدان که او بصیر است.

***- البته آنچه بیان شد، نگاهی بسیار کوتاه و اجمالی به اسماء و صفات الهی می‌باشد. اسم، یعنی نشانه و آیه؛ پس بدیهی است که هر چه انسان در اسمها و نشانه‌ها مطالعه، تفکر و تعقل نماید، گنجینه‌های معرفتی بیشتری به دست می‌آورد.**

سوال ۲۰: یک استادی از ما خواست روی این مسئله‌ی علمی کار کنیم و آن این است که به نظر شما اگر رسول خدا - صلی الله علیه و آله - در این عصر به رسالت مبعوث می‌شدند، آیا قرآن نازل شده از جانب خداوند متعال، باز دوباره متنش همین متن بود. (مثل سوره تبت و فیل و آیات یسئلونک و...) و یا متن، توانایی تغییر داشت در حالی که همه‌ی ویژگی‌های قرآن کنونی و اعجازاتی که برایش قائلیم محفوظ باقی بماند؟

(۱۶ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر چه سؤال خوبی است و یک مسلمان، به ویژه دانشجو و دانش‌پژوه، همیشه و در هر عصری باید قرآن را با تعقل و تفکر تلاوت نماید؛ اما فراموش نکنیم که برخی از اساتید، طی برنامه‌ای هدفمند، مأموریت ایجاد تشکیک و شبهه را به دوش دارند و از هر حيله و ابزاری [از جمله واژه‌ی "علمی"] برای القای شبهات خود سوءاستفاده می‌کنند. اکنون این استاد (که إن شاء الله از آنان نباشد و قصدش واقعاً تحقیق و پژوهش باشد)، همان شعارهای دیگران را با ساختار دیگری [که اساساً غلط و انحرافی می‌باشد] مطرح کرده است، سؤال‌هایی چون:

۱- آیا قرآن مال ۱۴۰۰ سال پیش نیست؟

۲- آیا قرآنی که ۱۴ قرن پیش آمده، امروزه کاربردی دارد؟

الف - بدیهی است که این قبیل تشکیک‌ها، مبتنی بر عدم شناخت و باور به خداوند متعال و بالتبع اسلام و قرآن کریم می‌باشد. به طور حتم، اگر باوری بود، هیچ کس گمان نمی‌کرد که "لا بد، خدا نمی‌دانسته چه می‌کند و چه باید بکند، و او اکنون دانسته است!"

خداوند علیم و حکیم است، پس او "أَعْلَمَ" است به این که چه کسانی را در چه اعصاری و برای چه مدت زمان و گستره‌ای به رسالت مبعوث دارد و چه مباحث و مطالبی را به او وحی نماید:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ اللَّهُ أَنَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: و چون آیتی برایشان بیاید، می‌گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا این که نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی، کسانی را که مرتکب گناه شدند، به [سزای] آن که نیرنگ می‌کردند، در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

ب - خداوند متعال ۱۲۴ هزار نبی و رسول فرستاد و این سلسله را به حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله) ختم نمود؛

*** -** پس در مورد او فرمود که خودش رحمتی برای جهانیان است، و در مورد نبوتش فرمود که آخرین انبیاست و در مورد رسالتش نیز فرمود که جهانی است و محدود به یک دوره یا گستره‌ی خاص نمی‌باشد (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - (الأنبياء، ۱۰۷)):

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

ترجمه: محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده‌ی خدا و خاتم (ختم کننده‌ی) پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

*** -** به او کتابی (مجموعه‌ای از وحی) را نازل نمود، چنانچه بر پیشینیان زُبر، صُحُف، تورات و انجیل را نازل نمود. نام این مجموعه را «قرآن - فرقان» گذاشت و فرمود فرقش این است که این کتاب برای همه‌ی ادوار و عالمیان است:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (الفرقان، ۱)

ترجمه: پرخیز و پاینده است آن [خدایی] که بر بنده‌ی خود [کتاب] جداکننده‌ی حق و باطل را نازل کرد تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد.

سؤال غلط و انحرافی است:

پس به طور کلی سؤال «اگر پیامبر اکرم^(ص) امروز مبعوث می‌شد»، یا «اگر قرآن کریم امروز نازل می‌شد»، یک سؤال غلط و انحرافی است، چرا که ایشان برای امروز و فردا مبعوث شده‌اند و قرآن نیز برای امروز و فردا نازل شده است. و اگر قرار بود در زمان دیگری، شخص دیگری یا کتاب دیگری نازل می‌شد، خداوند متعال، علیم و حکیم، آگاهتر از همگان بوده و هست.

کتاب آسمانی (قرآن کریم):

*- قرآن کریم مجموعه‌ای از «جهان‌بینی» و نیز «بایدها و نبایدها»ی منطبق با آن جهان‌بینی می‌باشد.

اصول: حال، آیا اگر پیامبر اکرم^(صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، در آن عصر یا این عصر یا اعصار دیگر آمده باشد، در توحید و معاد (مبدأ و مقصد) یا نبوت و ولایت فرقی می‌کند؟ آیا انبیای قبلی با صدها یا هزاران سال فاصله، چیز دیگری گفته بودند (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ).

فروع: آنچه به تناسب زمان، مکان، گستره و مخاطب تغییر می‌یابد، "شریعت = قوانین" است که به آن "فروع" گفته می‌شود. پس خدایی که نبی خاتم^(ص) را فرستاده، می‌داند چه احکامی را وضع نماید که برای همه‌ی ادوار و اعصار جاری و ساری باشد.

*- بیان اصول و احکام، و به طور کلی "تعلیم و تربیت در مسیر رشد و کمال"، گاه در قالب استدلال بیان می‌گردد - گاه خبر، گاه حکم، گاه نقل تاریخی (حکایت) برای مطالعه، اندیشه، تجربه، عبرت - گاه مَثَل، گاه بند و موعظه، نصیحت یا بشارت و انداز و

روش تحقیق و نقد:

بدیهی است کسی که طالب رشد و کمال است و در قرآن کریم تحقیق و بررسی می‌کند، هیچ‌گاه فقط یک آیه یا به قول معروف یک پارامتر را به تنهایی، تجزیه شده و منفک از آیات و سور دیگر مطالعه نمی‌کند؛ چرا که می‌داند یک مجموعه است.

اگر دقت شود، همیشه سؤال و شبهه در مورد "کلّ قرآن مجید" مطرح می‌شود، اما برای اقامه‌ی دلیل و برهان، به یک یا حتی نیم آیه استناد می‌شود؟!

سوره‌هایی چون تبت، فیل ... یا آیه‌هایی چون "یسئلونک":

اگر کسی اهل علم، به ویژه در علوم قرآنی باشد [چه مسلمان و چه غیرمسلمان]، هرگز چنین سؤال نمی‌نماید. چرا که حتی اگر یک دور و به صورت سطحی نیز قرآن کریم را تلاوت کرده باشد، خودش پاسخ را می‌یابد.

سوره‌ی مَسَد:

از سوره‌ای موسوم به "تبت" مثال می‌آورند و گمان می‌کنند که چون اسم شخص خاصی چون «ابولهب» در آن آمده است، دیگر برای امروز کاربردی ندارد!

«تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ» (المسد، ۱) - بریده باد هر دو دست ابولهب و مرگ بر او.

آیا "ابولهب" فقط یک شخص بی‌بدیل بود و دیگر مشابه او در هیچ یک از اعصار و جوامع وجود نداشته و ندارد؟ کسانی که چون دو بازوی مال (قدرت اقتصادی) و طرفدار (جمعیت، اکثریت و ...) دارند، با جهل و ظلم تمام مقابل حق می‌ایستند؟ پس ابولهب بسیار بوده و هست.

«مَا أَعْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ» (همان، ۲) - دارایی او و آنچه اندوخت، به سودش نشد (نمی‌شود).

این یک تذکار، هشدار و انذار به همگان است. همگان باید بدانند که دارایی‌ها و عملکردهای ناصواب (نقشه، حيله، توطئه، خیانت، جنایت و ظلم)، انسان را از "حق" بی‌نیاز نمی‌کند و بازدارنده و یا سپری برای نتیجه‌ی اعتقادات و عملکرد سوء در دنیا و آخرت نیز نمی‌شود.

سوره‌ی الفیل:

از سوره‌ای موسوم به "الفیل" مثال می‌آورند:

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ...»

ترجمه: آیا ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد * آیا نیرنگ و نقشه‌ی آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟

یک گزاره‌ی تاریخی بیان شد، البته نه برای قصه‌گویی از تاریخ گذشتگان، بلکه برای درس، حکمت و عبرت. حال آیا «اصحاب پیل»، در طول تاریخ فقط یک گروه بودند؟ آیا امروز «اصحاب فیل» نداریم؟

بله، ابزار و تجهیزات تغییر می‌کند؛ در جنگ‌ها شمشیر به بمب، و فیل به فانتوم یا موشک مبدل می‌گردد، اما "انسان"، همان "انسان" است. به قوای نظامی و مکرهای سیاسی و تبلیغاتی خود تکیه کرده و می‌بالد. زیاده‌ی تسلیحات سبب طغیان‌ش می‌شود، و فراموش می‌کند که به جنگ خدا می‌رود و اگر خدا بخواهد، حتی با یک پشه، او را از پای درمی‌آورد.

یسنلونک = سؤال:

برای انسان عاقل، طالب علم؛ و جویای حق، و عاشق رشد (در هر زمینه‌ای) همیشه پرسش (سؤال) مطرح است. خواه سؤال از تاریخ گذشتگان باشد (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا - یا در مورد عاقبت خودش و قیامت باشد (يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ) - یا سؤال در مورد چه باید کرده‌ا و چه نباید کرده‌ا (شریعت، احکام، فقه، قانون، حقوق) باشد، مثل: (يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ - از تو می‌پرسند: چه انفاق کنند) - (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ - از تو درباره‌ی شراب و قمار می‌پرسند) - (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى - از تو درباره‌ی [حق و حقوق] یتیمان می‌پرسند) - (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ - از تو درباره‌ی انفال [غنایم جنگی] می‌پرسیدند) و ...

حال آیا "سؤال" کردن، به ویژه درباره‌ی مسائل مبتلابه همیشگی انسان، اختصاص به مردمان یک عصر دارد؟ این‌ها سؤالات همیشگی بشر است، به ویژه برای کسی که می‌خواهد در "صراط مستقیم" گام بردارد. منتهی مهم است که سؤال را از که می‌پرسند و پاسخ را از چه کسی انتظار داشته و مطالبه می‌کنند؟!

بدیهی است که "علم" به حقایق عالم هستی (جهان‌بینی) و نیز به چه باید کرده‌ا و چه نباید کرده‌ا (شریعت، قانون، فقه، حقوق ... یا هر چه نامش را بگذارند)، نزد خداوند علیم و حکیم است و هدایت بر عهده‌ی اوست، پس باید از "رسول و وحی‌ای که به او نازل شده" سؤال شود. باید از معادن وحی، مخازن علم الهی، برخورداران از علم لدنی و راسخون فی‌العلم سؤال شود.

نتیجه:

پس ما هیچ موقع به دنبال پاسخی برای سؤال غلط و انحرافی «اگر پیامبر اکرم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) امروز مبعوث می‌شد ...» نمی‌گردیم، تا خودآگاه یا ناخودآگاه به ذهنمان القا کنند که "نکند مال آن روز بوده است؟!"; بلکه با حتمیت و قاطعیت تمام می‌گوییم: رسول اعظم (صلوات‌الله‌علیه‌وآله)، برای همه‌ی اعصار مبعوث شده و قرآن کریم نیز برای تمامی ادوار و عالمیان نازل شده است.

سوال ۲۱: در دو آیه کلمات «لاتایئسوا» و «لاتقنطوا»، هر دو به معنی ناامید نشدن آمده است. می‌خواستم بدانم از لحاظ محتوایی بین دو کلمه مذکور چه تفاوتی است؟ (۱۷ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

زبان‌ها و گویش‌های متفاوت، نسبت به هم ضعف‌ها و قوت‌هایی دارند، بالتبع برخی نسبت به برخی دیگر، از کلمات و معانی کمتری برخوردار هستند و به همین دلیل به هنگام ترجمه‌ی کلمات مترادف، به همان یک لفظ شناخته شده بسنده می‌کنند.

به عنوان مثال: معمولاً شکر و حمد به سپاسگزاری ترجمه می‌شود. در حالی که تفاوت بسیاری بین معنای این دو کلمه وجود دارد. از جمله آن که "حمد" نوعی سپاسگزاری (شکر) توأم با ستایش و پرستش است ...، به همین جهت است که شکر نسبت به همگان اطلاق می‌گردد، اما حمد مخصوص خداوند متعال است.

"یأس و قنوط" نیز از همین واژگان مترادف می‌باشند که هر دو به "ناامیدی"، معنی شده‌اند. اما تفاوت‌های بسیاری دارند که اگر بخواهند در ترجمه رعایت کنند، برای هر کدام باید یک یا چند خط بنویسند.

همین تفاوت‌ها سبب شده که در برخی آیات از واژه‌ی «قنوط» استفاده شده و در برخی دیگر از «یأس» و در مناجات شعبانیه می‌خوانیم که هر دو را در کنار هم آورده است (إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَىٰ حُسْنِ طَيْبِي قُنُوطًا الْيَاسِ)، پس معلوم است معنایشان متفاوت است، اگرچه هر دو حمل بر «ناامیدی» می‌شود.

الف - امید یا ناامیدی، حتماً باید نسبت به «چیزی» باشد، اما یک موقع انسان به بودن چیزی ناامید می‌شود و یک موقع نسبت به رسیدن به چیزی (به هر شکلی) ناامید می‌شود. [در واقع فرق در متعلق آنهاست]، منتهی در فارسی هر دو به یک معنا ترجمه می‌شود، چون در هر حال «ناامیدی» است.

ب - به عنوان مثال: فرض کنید کسی در بیابانی تشنه به دنبال آب می‌گردد؛ یک موقع ناامید است از این که کسی به او آبی بدهد و یک موقع ناامید است از این که در این بیابان آبی باشد و او به این آب برسد. در فارسی هر دو به «ناامیدی از دسترسی به آب، به هر شکلی» ترجمه می‌شود، اما در عربی متفاوت است.

*** -** پس در عربی، "یأس" به «انتفای طمع»، یعنی منتفی دانستن و بریدن از طمع تعریف شده است، در لسان العرب می‌گوید: «یأس من الشيء». مثل این که از بودن آب ناامید باشد.

اما، "قنوط" یا "اقناط"، به "ناامیدی از رساندن چیزی" تعریف شده است. مثل ناامیدی از این که کسی به او آبی برساند.

(إِلَهِي لَمْ أُسَلِّطْ عَلَىٰ حُسْنِ طَيْبِي قُنُوطًا الْيَاسِ) - در مناجات شعبانیه می‌خواهد که خداوند کریم هیچ کدام از این دو نوع ناامیدی را بر او مسلط نگرداند. نه ناامید شود از این که خداوند او را مشمول رحمتش گرداند و نه ناامید شود از این که رحمتی شامل حال او گردد.

یأس در قرآن:

«يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَاسُّوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» (یوسف، ۸۷)

ترجمه: ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ» (الممتحنة، ۱۳)

ترجمه: ای اهل ایمان هرگز قومی را که خدا بر آنان غضب کرده (یعنی جهودان) یار و دوستدار خود مگیرید که آنها از عالم آخرت به کلی مأیوسند چنان که کافران از اهل قبور نومیدند.

***- واژه‌ی "یأس" در هر دو آیه، به معنای «بریدن طمع» - «انتفای طمع»، یا همان ناامیدی نسبت به رسیدن به چیزی مثل (یوسف، آخرت، حیات برزخی اهل قبور) می‌باشد.**

قنوط در قرآن:

«قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ» (الحجر، ۵۵)

ترجمه: (ملائک به حضرت ابراهیم ^(علیه‌السلام) مژده فرزند دادند) گفتند: تو را بشارتی درست (و به امری حق و ثابت) دادیم، پس هرگز از نومیدان مباش.

«وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَّمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ» (الزّوم، ۳۶)

ترجمه: و چون مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد می‌گردند و چون به [سزای] آنچه دستاورد گذشته آنان است، صدمه‌ای به ایشان برسد، بناگاه نومید می‌شوند.

***- در هر دو آیه، «قنوط» به معنای ناامیدی از این که کسی چیزی را بدهد می‌باشد. مژده را خدا می‌دهد، فرزند را خدا می‌دهد، رحمت را خدا می‌دهد و ...**

علامه آیت‌الله طباطبایی رحمه الله علیه:

... آری، هیچ مغفرت و رحمتی نیست مگر این که ممکن است فرض شود که مانعی نگذارد آن مغفرت و رحمت به ما برسد، و یا اندازه‌گیری بتواند آن را اندازه بگیرد، و یا حدی برایش معین نماید. ولی خدای تعالی چنین نیست که کسی بتواند جلوی مغفرت او را بگیرد (لا معقب لحکمه) و یا بدون مشیت او، امری آن را تحدید نماید.

[سبب این که نباید از غفران و رحمت الهی مأیوس و از عذاب و مکر او دل آسوده بود این است که هیچ مانعی جلوگیری و محدودکننده‌ی اراده و مشیت خدا نیست]، پس با این حال دیگر جائز نیست کسی از مغفرت او مأیوس و از روح و رحمتش ناامید گردد، زیرا نمی‌توان این یأس و نومیدی را به مانعی که جلوی مغفرت خدا را بگیرد توجیه نمود، تنها چیزی که مایه‌ی وحشت است و باید هم باشد ترس از خود خدای تعالی است. همچنان که بعد از آیه‌ی مربوط به مغفرت و رحمت که دارد: "لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" - دنبالش فرموده: «وَ أَيْنِيَا إِلَى رَبِّكُمْ».

سوال ۲۲: مگر چنین نیست که خداوند متعال بیش از طاقت تکلیف نمی‌کند، (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا)؛ پس «وَلَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا - بار تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش منه» در همان آیه، چگونه تعریف می‌شود؟ ممنون می‌شوم توضیح دهید. (۲۱ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چنانچه در سؤال بیان شد، در دو آیه تصریح شده است که خداوند متعال بیش از آنچه عطا کرده و بیش از وسع کسی به او تکلیف نمی‌کند.

در یک آیه فرموده: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - (الطلاق، ۷)»، یعنی: خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند. و در آیهی دیگر که مورد بحث است، فرموده:

«لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (البقره، ۲۸۶)

ترجمه: خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. آنچه [از خوبی] به دست آورده به سود او، و آنچه [از بدی] به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار همچنان که بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور سرور ما تویی پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.

الف - در هر متنی باید به معنای صحیح واژگان و به ویژه در ترجمه‌ی آنها کاملاً دقت شود، هر چند که گاه کمبود کلمه‌ی معادل در یک زبانی نسبت به زبان دیگر، مشکلاتی به وجود می‌آورد.

ب - تکلیف: در هر دو آیه، واژه‌ی «تکلیف» به کار رفته است. تکلیف یعنی وظیفه‌ای که بر انسان محول می‌کند. او باید چنین بکند و چنان نکند؛ و البته در مقابل «تکلیف» همیشه مؤاخذة و رسیدگی و در نتیجه پاداش یا عقاب وجود دارد.

خداوند متعال در یک آیه تصریح کرده که کسی را بیش از وسعش تکلیف نمی‌کند و در آیهی دیگر در خصوص انفاق و ... می‌باشد، تصریح نموده که خداوند هیچ کس را بیش از آنچه به او داده، مکلف نمی‌کند.

عقل بشر نیز حکیمانه بودن هر دو را فهم و تصدیق می‌کند. وقتی کسی «امکان» کاری را ندارد، از او ساقط است و مکلف به آن نمی‌باشد. مثل کسی که پول ندارد، پس وجوهات، صدقات و انفاق مالی نیز ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. پس بدانها مکلف نشده است. لذا فرمود: خداوند بیش از آنچه داده مکلف نمی‌کند. یا مثل کسی که توان انجام کاری را ندارد، مثل روزه گرفتن برای بیمار. یا وضوی کامل برای کسی که دست ندارد.

در تکوین نیز همین‌گونه است. خدا به انسان بال نداده، پس او را مکلف به پرواز ننموده است، اما به او روح داده و او را مکمل به معراج نموده است. «الصلوة معراج المؤمن».

ج - طاقت و تحمل: اما در بخش مورد در آیهی دوم، بحث از تکلیف نیست، بلکه بحث از "تحمیل" است. «وَلَا تُحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا» - «وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ».

باید دقت کنیم که هر چند به ما تا حدودی اختیار داده شده که عبادت یا بندگی کنیم، یا خدایی ناکرده مبتلا به شرک، کفر و نافرمانی شویم؛ اما اصلاً اختیاری نداریم تا نتایج حاصله را نیز خودمان تعیین و تقریر و تقدیر کنیم. لذا نتیجه‌ی آن "تحمیلی" می‌شود. نظام هستی قانونمند است.

به عنوان مثال: کسی نمی‌تواند بگوید: من نمک می‌خوردم تا قند خونم بالا رود - یا من تمام عمر فوتبال بازی می‌کنم، تا شیمی‌دان نابغه‌ای شوم، یا می‌رقصم تا مؤمن شوم. خیر، بلکه در عمل، اختیار و بالتبع توان و تکلیف هست، اما در نتیجه، هیچ اختیاری نیست و همه تحمیلی است.

تحمیل، یعنی باری را بر انسان حمل می‌کنند، که ممکن است انسان طاقت آن را داشته باشد و یا نداشته باشد. این فرق دارد که انسان را مکلف کنند به کاری، که اختیار دارد انجام بدهد یا ندهد.

بی‌تردید هر گناهی، نتایج و عواقبی در دنیا و نیز در آخرت دارد که بر انسان "تحمیل" می‌شود. حتی ممکن است ظاهر نتیجه خوب باشد، اما انسان "طاقت" آن را نداشته باشد. مثل کسی که گناه می‌کند تا ثروتمند شود، ثروتمند نیز می‌شود، اما همین ثروتش بر سرعت و عمق سقوط و نابودی‌اش می‌افزاید.

مثال:

فراموشی: شاید فراموش کردن امر واجبی، در اختیار انسان نباشد، اما در مقدمات آن فراموشی، مختار و مکلف بوده است. مثل کسی که آن قدر به نماز بی‌توجهی می‌کند و سپس آن قدر مشغول کسب و کار می‌شود که نمازش را فراموش می‌کند. یا آن قدر به "عهد" بی‌توجه است که انجام تعهد خود را فراموش می‌کند.

طاقت: یا مثل کسی که گناهی انجام داده و عواقب دنیوی آن برایش بسیار سنگین و فوق طاقت اوست، چه رسد به عواقب اخروی‌اش. شاید به واسطه‌ی گناه فردی، یک عذاب فردی و به واسطه‌ی گناه جمعی، یک عذاب جمعی برسد. مگر وعده یا تضمین داده‌اند که حتماً عذاب نمی‌رسد؟ بلکه تصریح کرده‌اند که حتماً می‌رسد، حال یا در دنیا، یا در آخرت و یا هر دو. مثل جماعتی که عقل و اختیار را کنار می‌گذارند - ولایت الهی در جریان مسیرش را ترک می‌کنند - به ولایت طاغوت گردن می‌نهند - به دنبال دنیا و معصیت می‌روند؛ بعد ظالم بر آنها مسلط می‌شود و ظلم بر آنها احاطه می‌کند ... و آن وقت فریاد طاقت‌فرسایی از وضعیت پیش‌آمده را سر می‌دهند. در حالی که نتیجه‌ی طبیعی و تحمیلی غفلت خودشان است.

د - از این رو، بعد از تصریح به این که خداوند متعال بیش از وسع (توان) و نیز آنچه عطا نموده، کسی را مکلف نمی‌کند، می‌فرماید: مؤمن به این حد اکتفا ندارد و البته دقت نیز دارد؛ پس دعا می‌کند:

«رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا - پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر» - «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا - پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار» - «رَبَّنَا وَلَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ - و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن».

ه - اگر دقت کنیم، هر سه فراز با «رَبَّنَا» آغاز می‌شود، یعنی دعاست و هر سه دعا، در طلب عفو و مغفرت از گناه است تا نتایج عمل‌های سوء اختیاری، برداشته شود. علت که برود، معلولش هم می‌رود. گناه که بخشوده شود، آثار سوء‌اش نیز برداشته می‌شود.

از این رو در ادامه‌ی همین آیه، این دعا در طلب مغفرت و چشم پوشی در تحمیل نتیجه‌ی معصیت (در دنیا و آخرت) را کامل کرده است با: «وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا».

سوال ۲۳: برخی واقعیت‌های علمی امروز در قرآن کشف می‌شود و ما وقتی به آنها اشاره می‌کنیم، به ما می‌گویند: اگر در قرآن این مسائل و نظریات علمی بوده است، پس چرا صبر کردید علم آن را کشف کند و شما بنام خود بزنید؟ مگر در قرآن شما نبوده، پس چرا زودتر نگفتید؟ (۲۵ آذر ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

واقعیت‌های علمی در قرآن کشف نمی‌شود، بلکه برخی از علوم قرآنی، در عرصه علمی نیز کشف می‌شود.

اگرچه قرآن کریم کتاب فیزیک، شیمی یا زیست نیست، اما همان‌گونه که شاهدید و فرمودید، بسیاری از کلیاتی که امروز علم به جزئیات آن پی برده است، در آیات قرآن کریم و سپس در احادیث بیان شده است. اما در رابطه با سؤال به چند نکته دقت نمایید:

الف - وقتی آیه یا حدیثی را بیان می‌کنید که دال بر بیان یک یافته علمی می‌باشد، دیگر «چرا زودتر نگفتید»، معنا ندارد، چرا که زودتر گفته شده بود که شما به آن استناد کردید.

ب - بشر خیلی سریع به اندک یافته علمی خود مغرور می‌شود؛ چنان از یافته علمی خود می‌گوید که گویا آن را خلق کرده است! در صورتی که کار علم، کشف قوانین حاکم بر عالم خلقت است. یعنی آنچه هست را می‌یابد، نه این که خودش آن را خلق می‌کند.

ج - چنانچه بیان شد، قرآن کریم، کتاب علوم طبیعی و تجربی نیست که مثلاً ساخت رایانه یا فضاپیما را آموزش دهد. قرآن مجید، کتاب تکنولوژی برای ساخت "ابزار" نیست، بلکه کتاب "انسان‌سازی" است. اسلام انسان می‌سازد و انسان ابزار می‌سازد. پس تفاوت ابزار در قرون متفاوت، دلیلی بر تغییر ماهوی انسان نمی‌باشد. انسانی که با درشکه می‌رفت با انسانی که با هواپیما می‌رود، هیچ فرقی جز "سهولت و سرعت بیشتر" ندارد. جامعه بشری امروز با این همه کشف و پیشرفت علمی، چند تا افلاطون، سقراط و ارسطو دارد که چند هزار سال از عصر آنان می‌گذرد. و یا چند نفر ملاصدرا، بوعلی سینا، فارابی، سهروردی و ... داشته و دارد؟

اما در عین حال برخی از کلیات علوم تجربی نیز در آیات قرآن کریم و یا حتی با ذکر جزئیات در آموزه‌های اسلامی (احادیث و روایات) بیان شده است و اگر وارد احادیث شویم، به ویژه در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی انسان، مباحث جزئی‌تر علمی نیز بیان شده است. پس دیگر «چرا زودتر نگفتید» معنا و مفهومی ندارد. چون زودتر گفته شده بود. از احکام سلامت و بهداشت گرفته، تا ریاضیات و نجوم و شیمی آلی ...، تا فلسفه و حکمت و

حالا اگر به عنوان مثال: در احکام اسلام بیان شد که گوشت خوک نخورید و یا شراب نیشامید، یا معامله ربوی نکنید... و بعدها علم تجربی روز به روز بیشتر به مضرات فردی و اجتماعی آنها پی‌برد، نمی‌توان گفت: "چرا زودتر نگفتید؟!"

د - باید دقت شود که «چرا گفته نشده؟» با «چرا توجه نکردید و استفاده نکردید؟» خیلی متفاوت است. فرق است بین این که کسی به دیگری بگوید: «قبل از خوردن، دست‌هایت را بشوی - تا گرسنه نشدی، نخور - قبل از سیری دست بکش، چرا که منشأ بسیاری از بیماری‌ها معده است»؛ با این که گفته شود، اما مخاطب توجه نکند و اهمیت ندهد و بعد یک روزی که دیگران رفتند و تحقیق کردند و به این نتایج و علل آن رسیدند، بگوید: عجب؟!

پس، اگر مسلمانان در استفاده از علوم قرآنی و سایر آموزه‌های معصومین (علیهم‌السلام) کوتاهی کردند، مشکل آنان است، نه مشکل اسلام و یا این که چرا زودتر نگفته است؟

جابر بن حیان، معروف به پدر "شیمی آلی" می‌باشد. از او پرسیدند: این علوم را از که گرفتی؟ پاسخ داد: از امام صادق (علیه‌السلام).

ثبت علوم:

مشکل جامعه‌ی اسلامی و همچنین جامعه‌ی بشری، فقط این نیست که چرا علوم را زودتر به نام خود ثبت نمی‌کند، بلکه "جعل در کشف" و "ثبت به نام خود"، [به قول امروزی‌ها، جعل در کپی‌رایت] نیز از معضلات اصلی می‌باشد.

امریکا را چه کسی کشف کرد و به نام چه کسی ثبت شد؟ چه کسی گفت: که آسمان‌ها ابتدا به شکل یک توده بود و سپس از هم باز شد و به نام چه کسانی ثبت شد؟ چه کسی گفت که عالم طبیعت به سوی توده‌ای از گاز شدن (دخان) می‌رود، و امروزه این تحقیقات را چه کسانی انجام می‌دهند و به نامشان ثبت می‌شود؟ و هزاران هزار مبحث دیگر علمی، به ویژه در علوم انسانی، مانند فلسفه، حکمت، اخلاق، حقوق، سیاست، اقتصاد، ادبیات، شعر، قصه‌ی حکیمانه و عبرت‌آموز و

البته باید اذعان داشت که مسلمانان را از همان ابتدا به جان هم انداختند و همین اختلافات سبب گردید تا از این علوم کمتر استفاده کنند. اختلافات سبب گردید تا همیشه "غیر" بر آنها حاکم شود، علومشان را نیز مانند سرمایه‌هایشان به یغما برد و هر چه بیان شده را مورد مطالعه قرار دهد و وقتی به قوانین علمی (تجربی) آن دست یافت، به نام خودش به ثبت برساند.

دو مثال جالب:

آیت‌الله حائری - ایشان همین ضعف و بی‌دقتی مسلمانان (در علوم تجربی) را نقد می‌کرد و مثال‌های گوناگونی را بیان می‌داشت. در مثالی گفت (نقل به مضمون): امروزه انبار کردن گندم در سیلوهای بزرگ، ضرورتی اجتناب ناپذیر است و البته مضراتی دارد، از جمله از دست دادن ویتامین‌ها و خواص اصلی گندم و یا صدماتی که موش‌ها یا ... می‌زنند. سپس افزود: در قرآن کریم و قصه‌ی حضرت یوسف (علیه‌السلام) می‌خوانید که فرمود: "گندم‌ها را در درون خوشه‌هایشان انبار کنید". شاخک‌های سر خوشه مانع از ورود جانوران می‌شود و ماندن گندم در داخل خوشه، تمامی خواص آن را حفظ می‌کند. اما مسلمانان نمی‌روند این کلیات را بگیرند، با تحقیق و مطالعه و آزمایشات و ...، قواعد علمی آن را بفهمند و کشف علمی را به نام خود ثبت کنند، روزی دیگران این کار را می‌کنند و به نام خود ثبت می‌کنند و تکنولوژی آن را به شما می‌فروشند، و شما خواهید گفت: این قبلاً در قرآن کریم آمده بود.

آیت‌الله علامه جعفری (رحمه‌الله‌علیه) - حال به مثالی در علوم انسانی اشاره شود. ایشان فرمودند (نقل به مضمون): به کنگره‌ای در فرانسه، با شرکت فلاسفه و نظریه‌پردازانی از سرتاسر جهان دعوت شده بودم و البته جزو مدعوین بودم.

موضوع بحث، «ارزش انسان به چیست؟» بود. هر یک از سخنرانان پشت تریبون قرار گرفت و تعریفی از "ارزش انسان به چیست؟» ارائه داد. من اجازه خواستم و گفتم: چون جزو مدعوین هستم، هیچ وقتی از جلسه نمی‌گیرم، فقط اجازه دهید که همین جا که ایستاده‌ام، یک جمله بگویم. آنها نیز [البته ایشان را به خوبی می‌شناختند]، گفتند: خیر، حتماً باید تشریف بیاورید پشت تریبون و آن یک جمله را بفرمایید.

علامه ادامه داد: رفتم پشت تریبون و گفتم: «ارزش انسان به چیزی است که آن را دوست دارد». می‌گوید: من رفتم نشستم، اما حضار همه ایستادند و تا دقایقی دست می‌زدند. افزود: ناگهان مطلبی به یادم افتادم و گفتم: اجازه بدهید فقط یک جمله‌ی کوتاه دیگر بگویم؛ رفتم پشت تریبون و گفتم: «البته این جمله که گفتم، از من نبود، بلکه از مولایم امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود»؛ و باز کف زدن مضاعف حضار.

پس، این ماییم که از علمی که در اختیارمان گذاشته شده، استفاده نکرده‌ایم و اکنون باید با همت والای جوانان دانش‌آموز و دانشجو جبران کنیم.

سوال ۲۴: چه کسی گفته که «غدیرخم» عید است؟ (۳۱ آذر ۱۳۹۳)**پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:**

هر چند اگر حدیثی هم نباشد، آن روزی که خدا به انسان نعمتی می‌دهد و یا روزی که انسان در آن گناه نکند نیز عید است، چه رسد به روزی که خدا در آن نعمت دین را اکمال و اتمام نموده است، اما احادیث بسیاری از ائمه‌ی اطهار (علیهم‌السلام) نیز دال بر «عید» بودن روز غدیر خم وجود دارد.

البته روایاتی که ویژگی‌های این روز بیان شده باشد بسیار است، اما برخی در پژوهش فقط به دنبال کلمه یا لفظ مستقیم آن چیزی هستند که در آن تحقیق می‌کنند یا برایشان مورد سؤال واقع شده است. مثلاً می‌گویند: «ویژگی‌های یک روز عید را نمی‌خواهیم و نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که پس امروز عید است، بلکه لفظ و واژه‌ی عید را برای این روز می‌خواهیم.»

دسته‌ای از احادیث و روایات وجود دارد که مستقیم و صریح واژه‌ی «عید» در آنها برای غدیر خم بیان شده است. از جمله خطبه‌ی حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در نماز جمعه‌ای است که با سالروز غدیرخم مصادف شده بود. ایشان به فضائل برکات بسیار این روز تصریح کردند، اما در همان ابتدا واژه‌ی «عید» را هم به کار بردند.

الف - ایشان نه تنها روز غدیر را عید خواندند، بلکه آن را عیدی عظیم و کبیر توصیف نموده و دستورالعمل‌هایی نیز برای کثرت عبادت و شادمانی حقیقی در این روز صادر نمودند. ایشان فرمودند:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وَتَعَالَى جَمَعَ لَكُمْ مَعَشَرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْيَوْمِ عِيدَيْنِ عَظِيمَيْنِ كَبِيرَيْنِ، لَا تَقُومُ أَحَدُهُمَا إِلَّا بِصَاحِبِهِ؛ لِيُكْمَلَ عِنْدَكُمْ جَمِيلٌ صُنِعَ؛ وَيَفْقَمَ عَلَى طَرِيقِ رُشْدِهِ؛ وَيَقْفُو بِكُمْ أُنَارَ الْمُسْتَضِيعِينَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَيُسَهِّلَ لَكُمْ مِنْهَا جَافِدَهُ وَيُوفِّرَ عَلَيْكُمْ هَنِيئَ رَفْدِهِ...»

ترجمه: و بدانید همانا خداوند تعالی امروز برای شما مومنین دو عید با عظمت بزرگ را جمع نموده (غدیر و روز جمعه) که هیچ کدام بدون دیگری اقامه نمی‌شود (یعنی ارزش معنوی ندارد). این چنین (مقرر) کرد تا زیبایی عمل (هدایت) خود را نزد شما به اکمال و اتمام برساند و شما به راه درست آگاه سازد و به دنبال آثار کسانانی که وجودشان به نور هدایت او روشن است روانه سازد و طی نمودن راه دینش را برای شما آسان نماید و نعمت گوارایش را برای شما فراوان سازد ...

ب - و سپس افزودند: در این روز نعمت را بر افراد خانواده و خویشاوندان گسترش دهید و نیکی و بخشش پیشه کنید - به برادران دینی خویش به قدر توان نیکی و بخشش کنید - خدای را در برابر نعمت‌هایی که به شما ارزانی داشته، شکرگزار باشید - کنار یکدیگر جمع شوید تا خداوند اجتماع شما را فراگیر و گیراتر سازد - نعمت‌های الهی را به یکدیگر تبریک و تهنیت گوید همان طور که خداوند [در این روز] با اعطای اجر و ثوابی بیش از دیگر اعیاد به شما تهنیت می‌گوید. بعد فرمود: کمک‌های مالی به دیگران در امروز (غدیر) به اموالتان برکت می‌بخشد و بر عمرتان می‌افزاید: مهربانی به دیگران سبب رحمت و عنایات حق خواهد شد - یکدیگر را در آغوش بگیرید و تبریک بگویید و ... (بخارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۲)

ج - عمار بن حریر گوید: روز هجدهم ذیحجه خدمت امام صادق (ع) رسیدم و ملاحظه کردم که ایشان روزه‌دار هستند. آن حضرت فرمود: این روزی بزرگ است که خداوند حرمت آن را بر مؤمنان بزرگ شمرده، دین را برای آنان در آن روز کامل و نعمت را بر آنان تمام کرده و عهد و میثاقی را که از آنان برگرفته تجدید کرده است. گفته شد: روزه‌ی این روز چه ثوابی دارد؟ فرمود: آن، روز عید و شادمانی و سرور است و [روز] روزه گرفتن برای شکرگزاری خدای تعالی است و روزه‌ی آن با [روزه‌ی] شصت ماه از ماه‌های حرام برابری می‌کند. ...

(مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، صفحه ۶۸۰)

د - به امام صادق (ع) گفته شد: آیا مؤمنان غیر از عید فطر و عید قربان و روز جمعه عید دیگری هم دارند؟ فرمود: آری، آنان عیدی دارند که بزرگتر از این است، و آن روزی است که امیرالمؤمنین (ع) [به امامت و ولایت] منصوب شد و رسول خدا (ص) ولایت او را بر گردن مردان و زنان در غدیرخم استوار کرد. گفته شد: آن چه روزی است؟ فرمود: روزها متفاوتند. سپس فرمود: آن، روز هجدهم ذیحجه است ... و عمل در آن روز با عمل در هشتاد ماه برابری می‌کند و سزاوارتر است که در آن روز خدای عزوجل بسیار یاد شود و بر پیامبر (ص) درود بسیار فرستاده شود و مرد بر خانواده‌ی خود گشایش دهد. (نواب‌الاعمال، صفحه ۹۹)

جدید - یادداشت سردبیر

[اگر پیامبر اکرم \(ص\) رحلت کند، چه خواهید کرد؟ این سؤال خدا در قرآن، از همگان است](#)

سوال ۲۵: در سوره مبارکه فصلت بعد از توضیح خلق کوهها در روی زمین و آماده شدن زاد و برگ در آن؛ در آغاز آیه بعد (۱۱) می‌فرماید (ثم ستوی الی السماوی دخان). از آنجا که زمین باید از اجرام آسمانی بوجود آمده باشد، آسمان باید پیش از زمین از حالت دود خارج شده و در حال تکامل می‌بوده نه پس از تکامل و چین خوردن زمین، آیا این آیه نشان دهنده جدیدتر بودن آسمان نسبت به زمین نمی‌باشد؟

(لیسانس شیمی) (۵ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیهی مبارکه‌ی مورد بحث، به شرح ذیل است:

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت، ۱۱)

ترجمه: سپس بر آسمان که در آن هنگام دودی بود پرداخت و آن گاه به هر دو فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید باید تحت فرمان درآیید گفتند به طوع و رغبت تحت فرمانیم.

هنگامی که به صورت علمی در موضوع یا گفتاری مطالعه و تحقیق می‌کنیم، ناچاریم که کاملاً به "ادبیات" آن بیان، توجه کافی داشته باشیم؛ به ویژه اگر موضوع به آیات قرآن و تفسیر آن برگردد. معنای دقیق کلمات، مفاهیم، ضمائر، حمل‌ها و ... همه در تشریح و تفسیر دقیق شرط است، که البته در این مجال کوتاه فرصتی برای بیان تفسیر و شرح ادبی این آیه وجود ندارد، لذا به شرح اجمالی بسنده می‌گردد.

الف - خلقت که در فارسی آن را "آفرینش" معنا می‌کنیم، با "اسْتَوَى" که آن را "پرداختن، آراستن، معتدل کردن" معنا می‌کنیم، متفاوت است. چنانچه بحث خلقت زمین، با پرداختن به آن، مثل قرار دادن کوهها و رودها و ... متفاوت است. حتی خلقت انسان، با پرداختن به آن متفاوت است. چنانچه فرمود: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى - همان که آفرید و سامان داد. (الاعلی، ۲)»؛ و فرمود: «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ - همان که تو را آفرید و پرداخت و تناسب بخشید. (الإنفطار، ۷)».

ب - "ثم" و نیز "فاء"، (فَسَوَّاكَ - عَدَلَكَ - ثُمَّ اسْتَوَى و ...)، همه جا معنای "بعد یا سپس" زمانی نمی‌دهد. پس گاهی به معنای ترتیب واقعی است، گاهی ترتیب ذکر، گاهی ترتیب رتبه‌ای و

ج - خداوند متعال اول "خلق" می‌کند و سپس "امر" می‌کند؛ چرا که قبل از "خلق" موضوعیتی برای "امر" وجود ندارد و پس از خلق نیز "امر" لازم است تا هدایت (چه تکوینی و چه تشریحی) محقق گردد.

د - با توجه به نکات فوق، در آیهی مورد بحث، اولاً "ثم" را به "اسْتَوَى" اختصاص داد، نه به خلقت آسمانها و ثانیاً تصریح نمود که خلقت قبلاً صورت گرفته بود، منتهی به شکلی که همه "دود" بود. و البته می‌دانیم که همه‌ی ستارگان و سیارات ابتدا به صورت "گاز متراکم" بودند. پس آیه اشاره به امر خدا، پس از خلقت آنها دارد.

و - دخان در لغت، از ریشه‌ی دخن به معنای آن چیزی است که از توقّد و احتراق حاصل می‌شود. دود را هم از آن جهت "دخان" می‌گویند که از توقّد و احتراق حاصل می‌گردد. پس از یک سو تمامی سیارات و ستارگان، حاصل توقّد و احتراق هستند و از سوی دیگر، معلوم می‌شود خلقتی بوده که در آن انفجار، توقّد و احتراق به وجود آمده، به اصطلاح دود و دخان پدید آمده و سپس آراسته "اسْتَوَى" شده‌اند.

پس هیچ منعی ندارد که پس از خلقت آسمانها و زمین، ابتدا زمین آراسته شده باشد و سپس آسمانش به سیارات و ستارگان زینت ظاهری و باطنی یافته باشند، هر چند که بیان شد «ثم» در این آیهی فوق، ترتیب ذکر است، نه زمانی. یعنی اشاره به ترتیب خلقت، یا ترتیب تحقق خارجی آنها ندارد.

ز - و البته لازم به ذکر است که به تمام فضا، "آسمان" اطلاق می‌گردد، زمین خودش در آسمان قرار دارد و بشر هنوز نه تنها همین آسمان اول را تماماً نشناخته، بلکه حتی زمین را نیز درست نمی‌شناسد.

اخیراً یکی از دانشمندان غربی گفته بود: "ناشناخته‌های ما از کف اقیانوسها، به مراتب بیشتر از آسمانهاست". البته در این که بشر هنوز نشناخته تردیدی نیست، منتهی یا جمله بد ترجمه شده و یا به صورت استعاره بیان شده و یا او هنوز نمی‌داند که "آسمان" کجاست و چه محدوده‌ای دارد؟ اما تا همین حدی که شناخته شده، نه تنها منافاتی با آیات قرآنی در آن دیده نشده، بلکه مؤید بوده است. البته به شرطی که آیات درست ترجمه و درست‌تر تفسیر شوند.

سوال ۳۶: چرا خداوند متعال با اینکه علم دارد اکثر مردم از راه عبودیت خداوند روی گردان می‌شوند می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ». (ارشد قرآن و حدیث) (۸ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خداوند متعال در این آیه کریمه، از قصد و اراده‌ی خودش گفته، نه از جهت و عملکرد مردم.

اگر بپرسند: چرا مدرسه و دانشگاه تأسیس کرده‌اید؟ بگویید: برای با سواد شدن و دانشمند شدن مردم. دیگر نمی‌شود گفت: ولی اکثراً باسواد و دانشمند نشده‌اند، بسیاریشان فقط مدرک گرفته‌اند و بسیاری دیگر اصلاً به دانشگاه نمی‌آیند.

رشد علم تجربی و توصیه‌های پزشکی، برای "سلامت" است، اما بسیاری توجه ندارد و بیمار می‌شوند و یا به انواع عارضه‌هایی چون: قند، چربی، فشارخون و ... مبتلا می‌گردند.

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (الذاریات، ۵۶)

ترجمه: و جن و انس را نیافریدم مگر برای آن که مرا پرستش کنند.

دقت کنیم که نفرمود: "خلق نکردم مگر برای این که پرستش شوم"، بلکه فرمود: "خلق نکردم مگر برای این که مرا پرستش کنند"، یعنی: این هدف خلقت است، برای مخلوقات به نام "انسان" و "جن".

الف - دقت کنیم که گاهی سؤال از "هدف فاعل" به میان می‌آید و گاهی سؤال از هدف "فعل" به میان می‌آید. مثل این که از کسی بپرسند: "شما چرا این کارگاه تولیدی را تأسیس کرده‌اید؟"، یا از کسی بپرسند: "این کارگاه تولیدی برای چه تأسیس شده است؟" آیه کریمه، تشریح هدف از "فعل" است.

مثال مشکل است، چرا که بشر (مخلوق) تماماً فقر و نیاز است و هر چه کند، نفعی از آن را هدف گرفته است، اما خداوند متعال هستی، کمال و غنای محض است، لذا نقصی ندارد که به دنبال فایده برای خود باشد؛ اما در مقام مثل، پاسخ دو سؤال فوق متفاوت است؛ اگر پرسیده شود: "شما چرا این کارگاه را تأسیس کردید؟"، ممکن است به نیاز خود اشاره کند و بگوید جهت کسب درآمد، یا به اراده‌ی خود اشاره کند و بگوید: خواستم علم و قدرتم را تجلی داده و در اختیار نیازمندان قرار دهم. اما اگر بپرسند: این کارگاه برای چه تأسیس شده است؟ می‌گوید: برای تولید فلان کالا، یا خودکفایی و جلوگیری از واردات فلان نیاز.

ب - پس "هدف" در این آیه، به هدف از فعل برمی‌گردد. یعنی خدا بی‌نیاز است، اما دلیل نمی‌شود که کار او و فعل او بی‌حکمت باشد.

مثل این است که بفرماید: هر مخلوقی و از جمله هر انسانی را برای رسیدن به کمالش خلق کردم، اسما و صفات خود را - به حد ظرفیت وجودی هر کدام - در مخلوقات تجلی دادم؛ هدایت تکوینی و تشریحی کردم، تا انسان به کمال برسد؛ اما به این کمال نخواهد رسید، مگر با «عبادت = بندگی» من. از این رو در مقام امر (که پس از خلق است) به همه‌ی انسان‌ها فرمود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (البقره، ۲۱)

ترجمه: ای مردم، پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفریده پرستش کنید، شاید پروا پیشه کنید.

مثل این است که فرموده باشد: ای انسان! تو برای رسیدن به کمال خلق شدی، از این رو به سوی هستی و کمال محض باز می‌گردد (إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) - (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ) - (إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ)؛ راه قرب به کمال نیز تقواست (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)؛ و بفرماید که این تقوا حاصل نمی‌گردد، مگر آن که فقط به من تعلق و وابستگی داشته باشید، فقط من را هدف، معبود و اله بشناسید و فقط من را عبادت و بندگی کنید. و البته آن هم مستلزم این است که اول کسب معرفت کنید، خدای حقیقی را بشناسید و سپس او را عبادت و

بندگی کنید، تا به آن کمال برسید. از این رو خود را در آفاق و انفس شناساند، دلایل عقلی، علمی و حسی ارائه کرد، با وحی استدلال کرد و متذکر شد، سپس دعوت به اخلاص در پرستش (توحید) نمود.

ج - پس اگر مشاهده شد که کثیری از انسان و جن، از صراط مستقیمی که انسان را به هدف از خلقتش می‌رساند، منحرف شده‌اند؛ نه به هدف‌گذار خدشه، ضرر و شکستی وارد می‌شود و نه به هدف.

مثل این است که شما بگویید: از نقطه‌ی "الف" تا نقطه‌ی "ب"، یک بزرگراه استاندارد و کامل ساختم تا شما مسافران سالم، سلامت، سریع و بدون مشکل به مقصد برسید؛ و البته سالم پیمودن این راه نیز مستلزم باور و رعایت اصول و ضوابطی است که برایتان تشریح (قانونگذاری) شده است.

بعد یکی بگوید: اما ما شاهدیم که بسیاری این اصول و ضوابط را نمی‌شناسند، باور ندارند و رعایت نیز نمی‌کنند - تضاد می‌کنند - از جاده منحرف می‌شود - به کوه می‌خورند و یا به دره سقوط می‌کنند - برخی مجروح می‌شوند - برخی به بیمارستان رسیده و معالجه می‌شوند - برخی نقص عضو می‌یابند و برخی می‌میرند و حتی آتش می‌گیرند!

خب، پاسخ روشن است، خطای آن برخی‌ها، هیچ خدشه‌ای در هدف از درست کردن این جاده وارد نمی‌کند، بلکه هر کس خارج شد، خودش ضرر می‌کند؛ و البته بسیاری نیز سالم و سلامت عبور کرده و به مقصد و مقصود می‌رسند. خوشحال و راضی.

نکته: قَلَّتْ و کثرت برای خدا فرقی نمی‌کند:

در دانشگاه‌ها رسم است که برخی از اساتید، اگر اکثر دانشجویانشان نمره نیاورند، به آنها نمره می‌دهند، یا حتی تقلب می‌رسانند و یا حتی در مواردی شنیده شده که ورق امتحانی آنها را درآورده و آنچه نباید بکنند، می‌کنند. این به خاطر آن است که به این شغل نیاز دارند. باید گفته شود که استاد موفق بوده و کلاس موفق داشته است؟ اما اگر به آن استاد بگویند: ما از این کلاس از شما "کارشناس و نخبه" می‌خواهیم، نه جمعیت؛ دیگر این کار را نمی‌کند، حتی اگر فقط یک قبولی داشته باشد.

خداوند متعال، نیازی به کسی ندارد؛ لذا قَلَّتْ یا کثرت جمعیت ایمان‌آوردگان برای او فرقی ندارد. اگر پیامبری را بفرستد و او بیش از ۹۰۰ سال مردمان را دعوت کند و جز تنی چند کسی به او ایمان نیاورد، و یا همه گروه گروه به به دین خدا بگروند و (يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) بشود، برای او فرقی ندارد. اگر از میان چند میلیون نفر، فقط ۱۲۰ نفر یا ۱۳۰ نفر اصلاح شوند و برای مابقی وعده‌ی عذاب محقق گردد، هیچ خوفی از این نتیجه ندارد (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا).

پس می‌فرماید: "انسان را خلق نکردم مگر برای این که مرا بندگی کند"، یعنی کمال و سعادتش در این است؛ حال خواه همه بندگی کنند و یا فقط چند نفر در میان چند میلیارد نفر بندگی کنند.

به قول آیت الله حائری شیرازی (نقل به مضمون): اخلاق خدا این است، همه را دعوت می‌کند، همه را رهنمود می‌دهد، همه را بشارت و انذار می‌نماید، بعد همه را تک به تک امتحان می‌کند؛ و برایش فرقی نمی‌کند که اکثر مردود شوند یا قبول. موسی^(ع) به اعتکاف می‌رود و اکثراً مرتد می‌شوند و پیامبر اکرم^(ص) رحلت می‌کند و اکثراً از دین باز می‌گردند و ...

سوال ۲۷: از طرفی در آیه ۱۴ سوره حجرات فرمود ایمان به قلب شما وارد نشده، پس بگوئید اسلام آوردیم و از طرفی در بسیاری از آیات دارد که "یا ایها الذین امنوا" این کار و اون کار را بکنید؛ پس اگر ما انجام ندهیم در مقابل حضرت حق حجت داریم که اون دستورات مال مومنین بوده و خودت گفتی ایمان به قلب شما وارد نشده، پس ما معذوریم. در ضمن اگر دستورات برای همه است، چرا نفرمود یا ایها الذین اسلموا...؟

(۱۲ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیهی مورد سؤال به شرح ذیل می‌باشد:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِيَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند خدا آمرزنده‌ی مهربان است.

الف - ابتدا دقت و سعی کنیم که به شدت از "اجتهاد" و فتوا دادن پرهیز کنیم. حتی مجتهدین و فقها از فتوا دادن پرهیز دارند، مگر آن که ضرورت ایجاب کند متکفل این امر گردند. اگر استنباط و استخراج و بیان احکام به این راحتی بود که با روخوانی چند آیه و حدیث میسر می‌گردید، نه پیامبر و اهل عصمت علیهم‌السلام آن همه زحمت برای بیان احکام می‌کشیدند و نه امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام آن قدر تدریس می‌کردند؛ و نه تحصیل فقه و اصول سه دهه طول می‌کشید. اما الان راحت همه اجتهاد کرده و حتی فتوا هم می‌دهند(!؟)

ب - بی‌تردید هیچ کس به هیچ بهانه‌ای، حجت برای کفر، معصیت و نافرمانی خدا ندارد. پس مبدا شیطان ما را مغرور به این سازد که "ما بر خدا حجت داریم که فرمانش را مطیع نگردیم"؛ به انسان عقل و شعور و فطرت داد، انبیاء، رسل و وحی را هم فرستاد، تا حجت او بر خلق تمام شده باشد و ولایت و امامت را نیز داد، تا دین کامل و نعمت تمام شده باشد:

«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (النساء، ۱۶۵)

ترجمه: فرستادگانی بشارت‌رسان و بیم‌دهنده (فرستاد)، تا مردم را بر خدا (در روز قیامت) پس از (آمدن) این فرستادگان حجتی نباشد، و خداوند همواره مقتدر، شکست‌ناپذیر و حکیم (در همه‌ی امور) است.

ج - در آیهی فوق (الحجرات، ۱۴) می‌فرماید که یک عده از اعراب (بادیه‌نشینان، نه همگان)، نزد تو ادعای ایمان می‌کنند...! ببینید در آخر نیز توصیه می‌کند که از خدا و رسول اطاعت کنید، چیزی از شما کم نمی‌شود. خب این چه ربطی دارد که کسی بگوید: من همان بادیه‌نشین هستم، هنوز ایمان به قلبم راه نیافته و چون در اول آیه "یا ایها الذین امنوا" فرمودی، پس ربطی به من ندارد، در نتیجه من در نافرمانی خدا حجت دارم؟ به همان بادیه‌نشین‌ها نیز، در همان آیه فرمود: اطاعت کنید. حالا کسی با استناد به همان آیه بگوید که حجت دارم اطاعت نکنم؟!

د - در آیهی دیگری می‌فرماید که ای مؤمنین، ایمان بیاورید...:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» (النساء، ۱۳۶)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتاب‌هایی که قبلاً نازل کرده بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

خب، آیا معنا و مقصود آیه این می‌شود که مؤمنین به خدا و رسول ایمان ندارند و باید ایمان بیاورند؟ یا اگر ایمان ندارند، پس چرا خدا با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خطابشان نمود؟

ه - دقت کنیم اسلام درجه به درجه است، چنانچه ایمان نیز مرتبه به مرتبه است، یعنی دارای شدت و ضعف مرتبه می‌باشد. دانش‌آموز کلاس اول محصل است، حضرت آیت‌الله یا درجه‌ی دکترا نیز محصل است، و هر دو را می‌توان: محصل، دانش‌آموز، دانش‌پژوه، دانشجو و طلبه خطاب نمود.

خدا نیز بنده‌ی تازه وارد و حتی نیمه تسلیم شده‌اش را نیز احترام گذاشته و «مؤمن» خطاب می‌کند، تا با کافر فرق گذاشته شود، اما اگر گمان کرد و یا به قول خودمان قیافه گرفت که اول و آخر اسلام و ایمان، همان است که او دارد، به او می‌گوید: خیر، هنوز راهی بس طولانی در پیش داری. هنوز ایمانت به الله و رسول الله و قرآن و اسلام نیز کامل نشده است، پس ای مؤمن! باید ایمان بیاوری.

پس اگر فرمود: ای مؤمنین روزه بر شما نوشته شده است، معنایش این نیست که اگر کسی به درجات والای ایمانی نرسیده بود، دیگر لازم نیست روزه بگیرد - یا اگر فرمود: ای مؤمنین چرا آنچه نمی‌کنید را می‌گویید - مقصود مؤمنین درجات بالا که هرگز چنین نمی‌کنند، نمی‌باشد.

و - گاهی ایمان به مرحله‌ای [اگرچه ابتدایی] حاصل شده، اما ایمان به مراحل و مسائل دیگر حاصل نشده است و چه بسا حتی فرد نسبت به آنها "کفر و تکذیب" نیز داشته باشد؛ از این رو در آیات به این دسته از مؤمنین گفته می‌شود که باید به آن حقایق دیگر نیز ایمان بیاورید.

به عنوان مثال: همین امروز کم نداریم کسانی که می‌گویند: «ما به خدا ایمان داریم، اما دیگر پیامبر و قرآن و اسلام و ... را قبول نداریم! - یا به خدا و معاد ایمان داریم، اما قیامت در همین دنیاست! یا به خدا، معاد، رسول و ... همه ایمان داریم، اما این احکام را آخوندها از خودشان در آورده‌اند! یا حتی آن اصول و این احکام را نیز قبول داریم، اما حالا یک کمی گناه در مجلس عروسی - یک جرعه شراب در محفلی دیگر - کمی قمار به قصد تفریح و با پول کم - قدری بدحجابی - دفعات محدودی دوست دختر و پسر گرفتن (البته انشاءالله به قصد خیر و شناسایی برای ازدواج) و ...، ایرادی ندارد؟! خب، این دیدگاه‌ها و احکام را از کجا آورده‌اند و منشأ آنها چیست؟ آیا بی‌ایمانی و ضعف ایمان به این امور نمی‌باشد؟

*** -** از این رو به مؤمن به توحید، می‌فرماید به رسول و کتابی که به او آمده و رسل و کتب گذشته نیز ایمان بیاورید. (النساء، ۱۳۶)

*** -** به مؤمنین به خدا و معاد و رسول و ...، می‌فرماید که در خصوص جنگ و کشته شدن و مرگ، اندیشه‌ی شما مثل اندیشه‌ی کفار نباشد، که در مورد برادران و خویشان و عزیزان کشته شده‌ی خود می‌گفتند: "اگر به جنگ نمی‌رفتند و نزد ما می‌ماندند، کشته نمی‌شدند"، پس به اراده خدا ایمان بیاورید. (العمران، ۱۵۶)

*** -** به مؤمنین به خدا و رسول و کتاب و قیامت، می‌فرماید، باید به حرمت شراب و قمار نیز ایمان بیاورید تا رستگار شوید، نه این که شراب و قمار فقط برای مؤمنین حرام است نه برای مسلمین:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»
(المائدة، ۹۰)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلیدند [و] از عمل شیطانند پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید.

و ...

ز - آیا تمامی کسانی که به نحوی گناهی انجام می‌دهند، مثل این که کاهل نماز یا بدحجاب باشند و یا دوست دختر و پسر داشته باشند و یا اهل معصیت‌های دیگری باشند، کافر هستند؟ خیر. اما به حرمت آن معاصی هنوز "ایمان" نیاورده‌اند. آیا تمامی کسانی که تسلیم شده و دستورات را عمل می‌کنند، اما گاه با میل و گاه با اکراه، کافر هستند؟ یا فقط کمی مسلمان (تسلیم) هستند؟ خیر. منتهی هنوز به حقانیت آن دستورات ایمان نیاورده‌اند. پس اگر فرمود: مردان و زنان مؤمن هیزی نکنند، حجاب را رعایت کنند و ...

معنایش این نیست که تا کسی به لحاظ ایمانی سلمان فارسی یا ابوذر غفاری یا سمیه نشد، مشمول این دستورات می‌باشد؛ بلکه می‌فرماید: ای مؤمن، ایمانت را رشد بده و به اینها هم ایمان بیاور تا در اسلام، ایمان و بالتبع تقوی و قرب الهی تکامل یابی.

ح - دقت کنیم که هر امری ظاهری و باطنی دارد و هر یک روی دیگری تأثیر متقابل دارد. تا تسلیم نشوی و نماز نخوانی، به صراط مستقیم هدایت نشده و ایمان نمی‌آوری، اما اگر نماز خواندی، ایمانت کامل‌تر و مستحکم‌تر می‌گردد. لذا به "مؤمن" ابتدایی می‌فرماید چنین بکن و چنین نکن، تا ایمانت کامل‌تر گردد.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۸: در مورد آیه سوم سوره مبارکه زمر، آیا ما شیعیان طبق این آیه مشرک حساب نمی‌شویم. بنده تفسیر این آیه را در کتاب المیزان خوانده و خوب متوجه نشده‌ام. لطفا توضیحات قانع کننده و آسان تری ارائه بدهید. (دیپلم، رباط کریم) (۱۶ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا به ذهن خطور می‌کند که آموزه‌های قرآن کریم، اهل عصمت (علیهم‌السلام) و سیره‌ی آنها شرک باشد؟! پس توحید چیست؟!

مراقب باشیم که مانند این وهابی‌ها و تفکیری‌ها، زود خودمان و به ویژه دیگران را به هر بهانه‌ای متهم به «شرک» نماییم. این اتهام سنگینی است و عواقب سختی در دنیا (چنانچه شاهدیم) و در آخرت دارد. ریشه‌ی تفکر وهابیت انگلیسی که به بروز و ظهور تکفیری، سلفی، داعشی ... و مجاز شمردن قتل عام مسلمین انجامیده است، همین "مشرک" نامیدن همگان می‌باشد.

حتی معلوم نیست کسی که مرتکب کبیره‌ای شده باشد، "مشرک" قلمداد گردد و حتی کسی که دچار شک و شبهه شده است. به نقل از مرحوم آیت‌الله طالقانی (رحمة‌الله‌علیه): کسی مضطرب و نگران به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کرد: هلاک شدم! پرسیدند: چرا؟ گفت: شک کردم! پرسیدند: به چه؟ گفت: به خود خدا! فرمود: «الله اکبر، هذا اول الیقین»، یعنی الله اکبر، این (تازه) اولین یقین است.

آیه‌ی مورد سؤال و ترجمه‌ی آن به شرح ذیل است:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (الزمر، ۳)

حال اجازه دهید برای توضیح به زبان ساده (إن شاء الله) فراز به فراز پیش برویم:

الف- «أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ» آگاه باش که دین خالص تنها برای خداست؛ یعنی خدا فقط بندگی خالص برای خود را می‌پذیرد. به عنوان مثال: اگر کسی برای ریا یا عادت نماز خواند، شاید نمازش صحیح باشد، اما مقبول نیست. یا برای خودنمایی و یا دل خودش صدقه داد، صحیح است، اما مقبول نیست. یا اگر برای رژیم غذایی روزه گرفت، مقبول نیست، حتی اگر شراکتی بین خدا و دیگر اهداف قایل شد، مقبول نیست. همین‌طور است سایر امور، از ازدواج و تجارت گرفته تا جنگ و صلح. چون همه باید طبق اوامر الهی به قصد قرب او باشد تا بندگی و عبادت محسوب گردد. عبادت تنها نماز و روزه وحج نیست، بلکه هر کاری برای خدا و عبادت خالصانه‌ی اوست.

ب - «وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ» - و کسانی هم که به جای (بدون) خدا اولیایی می‌گیرند؛ ولایت به دوستی نزدیک و توأم به سرپرستی اطلاق می‌شود. انسان ذاتاً فقیر و محتاج است و گریزی از "ولایت = ولی گرفتن" ندارد. چنان که گریزی از پرستش ندارد. حال اگر معبود و ولی حقیقی را نشناخت یا نپذیرفت، حتماً به سراغ معبودها و اولیای کاذب می‌رود.

از این رو، خداوند متعال در آیات متعدد تعلیم کرده است که اولاً خود "ولی مؤمنین" است - ثانیاً کسانی که از ناحیه‌ی او به عنوان "ولی - جمع اولیاء" در نظام تکوین و تشریح معرفی شده‌اند باید "ولی" شناخته شوند و تبعیت شوند، و ثالثاً هر کسی نباید از جانب خود "ولی" بتراشد و یا ولایت هر کسی که مدعی شد را گردن نهد. بلکه باید "ولایت الهی"، در سلسله مراتب خود باشد.

ج - «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ» - منطقتشان این است که ما آنها را بدین منظور می‌پرستیم که قدمی به سوی خدا نزدیکمان کنند؛ یعنی وقتی به آنها اعتراض می‌شود که چرا با دست خود برای خدا "ولی" و اولیاء "می‌تراشید و به غیر آنچه او فرموده عمل می‌کنید؟ توجیه می‌کنند که ما آنها را برای تقرب به خدا می‌پرستیم.

د - «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» - به درستی که خدا در بین آنان در خصوص آنچه مورد اختلافشان است حکم می‌کند. به درستی خدا کسی را که دروغگو و کفران پیشه است هدایت نمی‌کند.»

تشیع و شیعه:

حال دقت کنیم که کدام فراز این آیه، مربوط به تشیع و اعتقادات شیعه می‌باشد؟

*- آیا شیعه قبول ندارد که "دین (در اعتقاد و عمل)" باید خالصاً و مخلصاً برای خدا باشد؟

*- آیا خداوند متعال فرموده که به هیچ وجه "ولی یا اولیاء" نداشته باشید؟ پس این همه آیه برای معرفی اولیاء الله برای چه آمده است؟ یا آن که فرموده: "من دون الله" ولی و سرپرست نگیرید، یعنی از جانب خود ولایت نسازید؟ نه مجسمه بسازید و بگویید این شفیع بین ما و خداست؛ نه با رأی خود برای او "ولی الله" تعیین کنید. خودش تعیین می‌کند.

*- آیا شیعیان اولیای الهی را به جای خدا گذشته‌اند؟

*- آیا شیعیان اولیای خدا را می‌پرستند که مصداق «تَعْبُدُهُمْ» باشند؟ میان مسلمانان واقعی شیعه یا سنی، چه کسانی تا به حال اهل عصمت (علیهم‌السلام) را پرستیده‌اند؟

بهانه:

پس دقت کنید که همه بهانه برای نفی "توسل و شفاعت" است، که آن هم طبق آیات صریح قرآن کریم و احادیث منقول در منابع معتبر شیعه و سنی می‌باشد و در نظام خلقت نیز چاره‌ای از آن نیست. اگر کسی توانست، یک جرعه آب بدون وسیله بنوشد. اگر خدا فیضی را بدون وسیله به کسی افاضه کرد، او برود بدون وسیله از خدا کسب فیض کند. خداوند فرمود: اول رسول و به همراه او کتاب و میزان؛ یک عده می‌گویند: خیر، فقط کتاب، آن هم به تفسیر و تعلیم خودمان!

خداوند متعال فرمود که جهت تقرب به او وسیله بجوید - و فرمود: از جانب خود برای تقرب به خدا وسیله نسازید - و با مترادف قرار دادن اطاعت خود با اطاعت از رسول و اولی الامر (اولیا)، فرمود: از آنها اطاعت و تبعیت کنید - فرمود: این پیامبر واسطه و وسیله‌ی افاضه فیض و رحمت من به عالمیان است (رحمة للعالمین) - به پیامبرش فرمود برای کسانی که نزد تو آمده و از خدا طلب مغفرت می‌کنند، شفاعت کن و تو نیز برایشان استغفار کن - فرمود: از صبر و صلاة استعانت بجوید و ...؛ آیا اینها یعنی اتخاذ «اولیاء من دون الله» و یعنی پرستش آنها؟! یا یعنی اطاعت امر خدا و بندگی و عبادت او، چنانچه خود رهنمود و امر فرموده است؟!

مرتبط:

مشابه این سؤال یا شبهه، به اشکال متفاوت بسیار مطرح شده و در پاسخ مباحث بسیاری مطرح و درج گردیده است که برخی از آنها به صورت لینک ایفاد می‌گردد:

*- (عین سؤال فوق) - یکی از برادران اهل سنت، برای رد توسل، به آیه ۳ از سوره الزمر (أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ) استناد می‌کند؟

*- آیا توسل در منابع اهل سنت نیز مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است؟ حجت و دلیل عقلی، استنادی از قرآن کریم و روایاتی مورد قبول برادران اهل سنت می‌خواهم.

*- آیا «توکل» مهمتر است یا «توسل» - وقتی خداهست و می‌توانیم به او توکل کنیم، چرا باید به دیگری توسل نماییم؟

*- چرا توسل؟ مگر خداوند نفرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ». توسل و واسطه قرار دادن یعنی از کسی بخواهیم پیغام ما را به خدا برساند، مگر او سميع نیست؟!

*- شفاعت را برای ما جوانان به زبان ساده توضیح دهید و چرا اهل سنت می‌گویند شرک است، اما تشیع به شدت به آن اعتقاد دارد؟

*- در قرآن کریم به صراحت آمده که چرا بتان را شفیع قرار می‌دهید؟ تصریح نموده که «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً»، و فرموده خدا به شفیع نیاز ندارد و... این آيات فکر را در خصوص شفاعت طلبی از ائمه علیهم‌السلام مشغول کرده است؟

*- آیا ائمه از خدا مهربانترند که خدانبخشد و ائمه بخشند؟ ۲- اگر نتیجه عمل عینت خود عمل است پس چگونه شفاعت، آتش‌گناه به پاداش بهشت تبدیل می‌شود، شفاعت که نمی‌تواند عمل را برگرداند نتیجه را تغییر می‌دهد.

سوال ۲۹: طبق آیه‌های قرآن کریم، رحمت خدا بی انتهاست؛ پس طبق این آیات خداوند هر کسی را که توبه کند می‌بخشد؛ پس لابد اگر این ملجم هم توبه کند بخشیده می‌شود. آیا این تفکر در جامعه پیش نمی‌آید که بریم گناه کنیم و توبه می‌کنیم که رحمت خدا بی انتهاست؟ (لیسانس) (۱۷ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

البته که رحمت خداوند متعال به هیچ حدی محدود نیست، چنان که هیچ یک از اسماء و صفات او [که همگی عین ذات است] محدود نمی‌باشد، چرا که خداوند متعال محدود نیست. تصریح آیات قرآن به جای خود، حکم عقل این است که «واجب الوجود»، خیر محض است و محدود نمی‌باشد.

الف - رحمت خدا، واسعه است. در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» - و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است. (الأعراف، ۱۵۶)؛ و در اولین فراز دعای کمیل می‌خوانیم که خداوند را به همین رحمت واسعه‌اش قسم داده است و به موجب همین "رحمت" مسئلت می‌نماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ».

ب - اگرچه اسمای الهی، همه نشانه‌های یک ذات واحد هستند، اما هر کدام معنا و مفهوم خود را دارند تا معرفت انسان کامل شود. پس فرق است میان رحمان، غفور، عفو، اتوب، ستار العیوب، غفار الذنوب ... و البته جبار، قاصم و منتقم نیز از اسم‌های اوست. در عین حال، می‌بینیم که هم غفران و عفو و پذیرش توبه از مصادیق رحمت است و هم عدل، مکافات و حتی عذاب.

ج - بله، خداوند رحمان و غفار همه‌ی گناهان را جمیعاً و یک جا می‌بخشد، اما به شرط همان «استغفار و طلب توبه»؛ چنانچه توسط رسول رحمتش «رحمة للعالمین» برای بندگان گناهکارش پیام، مژده و بشارتی امیدوار کننده، مبنی بر بخشش جمعی گناهان فرستاد:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۲)

ترجمه: بگو: ای بندگان من که در جنایت به خویش (به واسطه‌ی گناه) از حد گذشتید، از رحمت خدا نومید مگردید، بی‌تردید خداوند همه‌ی گناهان را (به وسیله‌ی توبه هر چند شرک باشد) می‌آمرزد، زیرا اوست آمرزنده و مهربان. [توضیح] بدیهی است مشرک نیز اگر توبه کند (بازگردد)، دیگر "مشرک" نیست.

*** -** در آیه‌ی فوق دقت شود که اسم «رحمت»، اسم «غفور» و اسم «رحیم»، هر یک جدا آمده است، یعنی معنا و مفهوم هر کدام متفاوت است. اگر خداوند رحمتش را از مخلوقی بردارد، او محو و نابود می‌شود (چون وجود خودش تجلی رحمت الهی است)، اما اگر غفرانش را شامل کسی نکند و او را نبخشد، او محو نمی‌شود.

استغفار، توبه و بخشش:

استغفار: یعنی "طلب بخشش". مرحله‌ی استغفار قبل از توبه است، یعنی باید پیش از آن انجام پذیرد، چنانچه در لفظ نیز ابتدا استغفار را بیان می‌کنیم و بعد توبه را می‌گوییم: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ». از حکمت‌های این تقدم و تأخر آن است که ممکن است انسان با گناهان خود، غل و زنجیرهایی به دست و پای خود زده باشد، یا خود را در حصار محبوس کرده باشد که دیگر نتواند برگردد؛ پس اول باید آنها مرتفع گردند. ندیدید برای معالجه‌ی مسموم، اول سم را با شستشو خارج می‌کنند و بعد به مداوای آثار سوء آن و یا رفع کاستی‌های به وجود آمده می‌پردازند. از این رو خداوند متعال فرمود: اول استغفار کنید و بعد توبه نمایید: «أَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ».

توبه: یعنی بازگشت. پس صرف لفظ نیست. بلکه کسی که خطا رفته، باید بازگردد و البته بازگشت نیز با "اصلاح" کامل می‌گردد.

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (ال عمران، ۸۹)

ترجمه: مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و به اصلاح و جبران پرداختند که بی‌تردید خدا آمرزگار مهربان است.

ممکن است انسان خدایی ناکرده مرتکب گناهی شود و یا آن قدر گناه کند که دیگر نه راه بازگشت باقی مانده باشد و نه امکان اصلاح. چرا که فرمود: توبه در حال احتضار و یا دیدن فرشته‌ی مرگ، قبول نیست؟ چون دیگر نمی‌تواند بازگردد و بالتبع نمی‌تواند اصلاح کند.

بخشش: البته رحمت الهی واسع و غفران او کریمانه و بی‌انتهاست، تا آنجا که نه تنها می‌بخشد، بلکه گناه و آثارش را محو می‌کند؛ و نه تنها محو می‌کند، بلکه آن را مبدل به حسنه نیز می‌نماید.

اگر ابن ملجم واقعاً استغفار و توبه می‌کرد، چه بسا خدا می‌بخشید، البته اگر حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) زنده می‌ماند و می‌بخشید، چرا که گناه کبیره‌ی او «حق الناس» ایشان، اولاد ایشان و کل جامعه‌ی بشریت بود. اما شاهدیم که خداوند رحمان و رحیم، به واسطه‌ی «امام‌الرحمة»، حرّ را هم بخشید، او ابتدا استغفار کرد، سپس توبه کرد و بازگشت و سپس به اصلاح قیام نمود.

گناه و امید بازگشت:

ما چون مفهوم و حقیقت "گناه" را درست ندانسته و درک نکرده‌ایم، گمان می‌کنیم که یک امر اعتباری است. کاری کردیم که خدا خوشش نیامده، خب بعد می‌رویم استغفار و توبه می‌کنیم!

اما تا به حال دیده‌اید که کسی با پای خود وارد باتلاق شود و بگوید: "إن شاء الله" بعداً سر فرصت بیرون می‌آیم؟ آیا دیده‌اید کسی به امید نجاتی در آینده، خودش را در دل شب، وسط دریا یا اقیانوسی موج و پر از کوسه بیاندازد؟! آیا دیده‌اید کسی مرتب سمّ و زهر بخورد و بگوید: إن شاء الله یک وقتی دیگر نمی‌خورم و این سموم را نیز خارج می‌کنم؟! ... پس چرا انسان به بهانه‌ی رحمت و غفران الهی، گمان کند که می‌تواند خود را وسط آتش بیاندازد و یا زقوم آتشین و مسموم فرو برد و بعداً خود را نجات دهد؟!

آیا مطمئن است که بعدی برای او وجود دارد؟

آیا مطمئن است که به محض مسموم ساختن یا شعله‌ور نمودن خویش، هلاک نمی‌شود؟

آیا مطمئن است که امکانی برای بازگشتش وجود دارد و همه‌ی پل‌های پشت سر را تخریب نکرده است؟

دقت کنیم که تکرار گناه، سبب می‌شود که آن گناه مَلَک‌ه‌ای انسان شود، پس تغییر آن بسیار سخت و گاه ناممکن است.

***- از همه مهمتر، رابطه‌ی "عبد با معبود" - "عاشق با معشوق" و "محبّ با محبوب" است. کدام عبد و عاشقی به امید آن که روزی برمی‌گردد و لابد محبوب و معشوق حقیقی و مولایش نیز مشتاق اوست و او را می‌پذیرد، خیانت‌های پیاپی، جفا‌های مکرر، عهدشکنی‌های مداوم، بی‌توجهی‌های مستمر، دور شدن‌های طویل و ... را پیشه می‌کند؟!

ارتکاب عالمانه و عامدانه‌ی گناه، به امید استغفار و توبه در آینده، وسوسه‌ی مُهلک ابلیس و سایر شیاطین جنّ و انس است، تا انسان را به هلاکت بکشانند.

کس به امید وفا ترک دل و دین مکناد

که چنانم من از این کرده پشیمان که می‌رس (حافظ)

مرتبط:

*- [آیا واقعاً خدا همه گناهان را می‌بخشد و آیا در آیات یا روایات چنین بیان شده است؟ چگونه توبه کنیم؟ چه دعایی بخوانیم؟](#)

سوال ۲۰: آیا بخاری از محدثین موثق اهل تسنن است؟ آیا شمس الدین ذهبی گفته است که محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری، لین الحدیث است؟ (۱۸ دی ۱۳۹۳)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از جوامع حدیثی مسلمانان اهل سنت؛ «الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله صلی الله علیه و سلم و سننه و آیامه» معروف به «صحیح بخاری»، از اهل سنت می‌باشد و اهل سنت بر این باورند که پس از قرآن کریم، صحیح‌ترین و کامل‌ترین کتاب، همین «صحیح بخاری» و سپس سایر صحاح سته (صحیح‌های شش گانه) می‌باشد.

بخاری: ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری در سال ۱۹۴ ق در بخارا به دنیا آمد. در طی تحصیل علوم دینی، از علمای مشهوری؛ مانند مکی بن ابراهیم بلخی، عبدان بن عثمان مروزی، عبیدالله بن موسی عیسی، ابوعاصم الشیبانی، اسحاق بن راهویه و احمد بن حنبل حدیث آموخت و همچنین نزد شخصیت‌های ناصالحی که پست یا غیرمسلمان بودند تعلیم دید^(۱). سرانجام بخاری در سال ۲۵۶ ق در «خرتنگ» یکی از روستاهای سمرقند وفات یافت.

حافظ حدیث: وی مدعی بود که «من یکصد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیرصحیح را در حفظ دارم. (ذهبی دمشقی، شمس الدین، تذکره الحفاظ، ج ۲، ص ۵۵۶)» و همین امر سبب شد تا بسیاری در صحت تمامی احادیث منقول از وی تردید کنند.

حدیث: بحث "حدیث" و قبول صحت آن، چه به لحاظ محتوای پیام و چه وثوق سلسله‌ی راویان و چه رسیدن نقل به معصوم [در اهل سنت به پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله)]، بسیار مفصل است که در «علم رجال، علم حدیث و ...» مورد بحث قرار می‌گیرد و اصول آن نزد علمای اهل تشیع و تسنن بسیار متفاوت است.

علماء و رجال حدیث در شیعه، تمام کتاب‌های حدیثی، چه نویسنده‌ی آن شیعه باشد یا اهل سنت باشد را بر اساس همان اصول بررسی می‌کنند، حتی کتب اربعه‌ی شیعی [مثل اصول کافی] را در معرض تحلیل و بررسی قرار داده و اگر حدیثی در آنها نقل شده باشد که با آن اصول کاملاً تطبیق نکند، نمی‌پذیرند، از این رو به هیچ‌کدام از این کتب اربعه نیز نام "صحیح" اطلاق نکرده‌اند.

اما حدیث در نگاه اهل سنت چنین نیست. معمولاً اگر حدیثی در صحاح سته نقل شده باشد، تعبداً آن را می‌پذیرند، اگرچه با عقل و وحی منافات داشته باشد و یا حتی سلسله‌ی راویان به کسانی که مشهور به دروغگو، جاعل و فاسد است برسد. چنانچه در همین "صحیح بخاری"، روایاتی درج شده که در آن خدا تجسم گردیده است و برای خدا جسمیت و اعضا و امکان رؤیت قایل شده‌اند. (صحیح بخاری - کتاب التوحید).

در صحیح بخاری و سایر صحاح و کتب معتبر اهل تسنن، ضمن آن که روایات صحیحی درج شده، روایات غلط [به اصطلاح خودشان: منکر] نیز بسیار بیشتر درج شده است، حتی در بسیاری از موارد، درک خود از معنا و یا نقل به مضمون را به عنوان حدیث محکم نقل کرده‌اند.

بخاری مدلس است: تدلیس و مدلس: عبارت است از آوردن یک حدیث که طبق نظر نگارنده‌ی حدیث قسمت‌هایی از آن حذف شده یا اضافه شده؛ و علمای اهل سنت تدلیس را از زنا بدتر می‌دانند و مدلس هم کسی است که تدلیس می‌کند.

بخاری از کسانی است که کثیری از علمای اهل سنت بر مدلس بودن وی اتفاق نظر دارند؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی، حافظ علی الإطلاق اهل سنت، بخاری را در کتاب طبقات المدلسین، ص ۲۴، شماری ۲۳ و سبط بن العجمی در کتاب التبیین لأسماء المدلسین، ص ۱۷۷، شماره‌ی ۶۴ نام وی را جزء مدلسین می‌آورد و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۲۷۵ می‌گوید: ومحمد بن إسماعیل البخاری ویدلسه کثیراً. بخاری زیاد تدلیس می‌کرد.

*- خطیب بغدادی در این باره از خود بخاری چنین نقل کرده است: «بسا روایتی را در بصره می شنیدم و در شام آن را می نگاشتم و بسا روایتی که در شام می شنیدم، در بصره می نگاشتم! به او گفته شد: آیا به طور کامل می نگاری؟ او در پاسخ سکوت کرد.» (ابوری، محمود، أضواء على السنة المحمدية، ص ۲۱۵)

*- محمد بن ازهر سجستانی می گوید: «من در مجلس درس سلیمان بن حرب حضور می یافتم و بخاری با ما بود او می شنید، اما نمی نوشت. به برخی از حاضران گفته شد که: چرا بخاری نمی نویسد؟ او در پاسخ گفت: وقتی به بخارا بازگردم از روی حافظه ی خود خواهد نوشت.» (همان)

منابع حدیث:

در صحیح بخاری احادیث بسیاری به نقل روایانی از خوارج و نواصب از قبیل عکرمه و عمران بن حطان، و دیگر کسانی که حتی بسیاری از محدثان اهل سنت آنان را جرح و تضعیف کرده اند، درج شده است، اما به رغم آن که بخاری، معاصر دو امام معصوم [امام هادی و امام عسکری علیهما السلام]، بوده است، از آنان هیچ حدیث و روایتی نقل نکرده و احادیث منقول از سایر امامان چون امام باقر و امام صادق علیهما السلام نیز در صحیح او بسیار نادر است.

*- اگرچه برخی چون در تأیید صحت احادیث منقول و مکتوب بخاری در صحیح و تأیید سلامت روایان آن احادیث می گویند: «کلّ من روی عنه البخاری فقد جاوز القنطرة؛ - هر کس که بخاری از او نقل کرده باشد از پل [جرح و تعدیل رجالیان] گذشته است (حلبی، برهان الدین، الكشف الحثیث، ص ۱۱۲)، اما احادیث منقول نشان می دهد که او از افراد فاسق و فاجر، خارجی و ناصبی، و دین به دنیا فروخته؛ همچون عمرو بن عاص، مروان بن حکم، ابوسفیان، معاویه، مغیره بن شعبه و ... روایات فراوانی نقل کرده است. و حتی کسانی که سایر محدثین و اکابر اهل سنت، آنها را کذاب یا فاسد خوانده اند.

*- ابن حجر عسقلانی می گوید: «حفاظ (رجال حدیث)، در یکصد و ده حدیث بخاری تشکیک کرده و آنها را فاقد صحت می دانند و هشتاد تن از چهارصد روایانی که منحصراً در صحیح بخاری آمده تضعیف شده اند.» (أضواء على السنة المحمدية، ص ۳۱۷، به نقل از: فتح الباری، ج ۱، ص ۸۱)

*- طبق مستندات معتبر اهل سنت، بسیار از حافظان و علمای علم حدیث آنان، حتی در حال پیری و فراموشی (به اصطلاح خودشان در حال اختلاط) نیز نقل حدیث می کردند.

شمس الدین ذهبی:

شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م ۷۴۸ هـ.ق) نیز از علما و اکابر اهل تسنن می باشد و از جمله علمایی است که به شدت "ابن تیمیه" و نظرات او را رد کرده است؛ چنانچه می گوید: "... من بسیار در بررسی احوال او زحمت کشیدم و درباره ی او به این نتیجه رسیدم که علت کنار گذاشتن او بین اهل مصر و شام و تنفر مردم از او و سرزنش و تکذیب و تکفیر او به جهت تکبر و خودخواهی و شدت علاقه به رهبری علما و توهین نسبت به بزرگان بوده است...". (بیان زغل العلم و الطلب، ص ۱۷ و ۱۸)

ذهبی درباره ی ابداعات عقیدتی و فکری ابن تیمیه ردیه می نویسد و او را به توبه فرا می خواند؛ احادیث بسیاری نیز در مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند، مثل حدیث منزلت و حدیث: «لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق» - ای علی غیر از مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و غیر منافق کسی با تو دشمنی نمی کند، اما در عین حال در نقل برخی از احادیث، جانب حفظ حرمت خلفای پیشین را نیز رعایت کرده و با احتیاط نقل می کند.

مرحوم آیت الله مرعشی نجفی در کتاب احقاق الحق ده ها روایت که در مورد فضایل امام علی (علیه السلام) از زبان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده را از کتاب های ذهبی نقل می کند همچون نزول آیه ی تطهیر در شأن اهل بیت (علیهم السلام) و این که امام علی (علیه السلام) جزء اهل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بوده است و ... (ذهبی، شمس الدین، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۴۴)

این که شمس الدین ذهبی، معروف به «امام ذهبی»، بخاری را "لین الحدیث" گفته باشد، نمی‌دانیم، اما ذیل برخی از احادیث منقول از بخاری گفته است که «هذا من أوهام البخاری» - این از اوهام بخاری است.» (تاریخ الاسلام [سال ۱۰۰]، ص ۱۱۲)

پاورقی:

۱- طبق مستندات معتبر اهل سنت، بعضی از اساتید بخاری ملعون و بعضی دیگر نصرانی مسلک بودند. مثلاً یکی از آنان اسحاق بن سلیمان معروف به شمشه بود و ابن معین از او به عنوان ملعون تعبیر می‌کرد (سیر اعلام النبلاء ۱۲: ۷۹). و بعضی دیگر: معروف به ابن کلاب بود که می‌گفتند: هو نصرانی بهذا القول. (فتح الباری ۱: ۲۳۳ - سیر اعلام النبلاء ۱۱: ۱۷۵)

مرتبط:

*- جاگاه مستدرک حاکم، کنز العمال و تخلص ذهبی در میان اهل سنت (ترجیحاً به تفکیک مذاهب چهارگانه)

www.x-shobhe.com